
امام و مقام تعلیم به ملائکه
اصغر طاهرزاده


بسم الله الرحمن الرحیم

امام و مقام تعلیم به ملائکه

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

امام و مقام تعلیم به ملائکه

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : امام و مقام تعلیم به ملائکه/اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : [۲۶۳] ص.

فروست : سلسله مباحث معرفت دینی اهل بیت؛ ۳.

شابک : ۳۲۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۰۶۲-۳۳-۵:

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۶۳].

موضوع : امامت

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/ط۱۲الف۸۳ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۲۷۳۸۶

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

امام و مقام تعلیم به ملائکه

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

فهرست مطالب

ص: ۷

مقدمه

باسمه تعالی

۱- سلسله مباحث «جایگاه حقیقت نوری امام در هستی» در صدد است تا نظرها را متوجه حقیقت بزرگی بنماید که خداوند برای هدایت بشریت اراده کرده است و به جایگاه قدسی امام نظر دارد، جایگاهی که امام از آن جایگاه انسان ها و جامعه را مدیریت می کند، آن هم مدیریتی که تکوین و تشریع در آن هماهنگ است و اعتبارياتش ریشه در حقایق دارد.

۲- باید به خوبی روشن شود که «خداشناسی واقعی» وقتی محقق می شود که انسان ها بتوانند در آینه ی تمام نمای جمال انسان های کامل، با «الله» مأنوس شوند و این موضوع ابتدا در کتاب «مبانی نظری و عملی حبّ اهل بیت علیهم السلام» مورد بحث قرار گرفت و در این سلسله مباحث سعی شده با وسعت بیشتری مورد مداقّه قرار گیرد.

۳- روایت مربوط به حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام طوری است که نمی توان با هر عقلی با آن روبه رو شد و لذا یا عده ای از کنار آن می گذرند و یا خیلی سطحی با آن برخورد می کنند و در نتیجه بشریت از معارف و رازهای بزرگی محروم می شود. در این سلسله مباحث سعی شده

حداقل عظمت موضوع تبیین گردد و به معارف عالیه ای که توجه به این روایات در پی دارد توجه شود.

۴- مباحث در سه جلد تنظیم شده و بهتر است به ترتیبی که تنظیم شده، یعنی ابتدا کتاب «حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام»، سپس کتاب «امام و مقام تعلیم به ملائکه» و پس از آن کتاب «امام و امامت در تکوین و تشریع» مطالعه گردد. در عین حال هرکدام می تواند جداگانه مورد مطالعه قرار گیرد زیرا هرکدام از مباحث به روایت یا روایات خاصی نظر دارد که وجهی از حقیقت آسمانی مقام امام را مطرح می کند و سعی شده تا با دقت بر روی روایات مورد بحث، نکات ظریفی از موضوع امامت در هستی تبیین گردد و در نتیجه إن شاءالله سؤالات اساسی عزیزان در این موضوع جواب داده شود.

امید است خوانندگان محترم با توجه به نکته ی اخیر یعنی کسب معارف عالیه ای که قواعد عالم قدس را تبیین می کند، با کتاب ها مأنوس گردند و بیش از پیش تصوری صحیح از تمدن اسلامی به معنای واقعی آن که مقدمه ی ظهور حاکمیت امام معصوم عجل الله تعالی فرجه و اتحاد عالَم تشریع با عالَم تکوین است به دست آورند.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۱۰

مقدمه ی مؤلف

باسمه تعالی

۱- امامتِ مطرح در اعتقاد شیعه رویکردی است به حقیقتی آسمانی که در صدد است تمدن زمینی را مطابق نظم آسمانی بسازد و امام شیعیان آن چنان حضوری در عالم هستی دارد که نه تنها چنین امری را ممکن می سازد، بلکه آن را ضروری می داند، زیرا موجب شکوفایی سرمایه ی درونی افراد امت می شود تا جایی که شخصیت افراد انعکاسی از شخصیت امام خود می گردد.

۲- چشم برداشتن از نقش حضور تکوینی واسطه ی فیض عالم بر امور تشریعی بشری، فاجعه ی بزرگی است که هنوز بشر به آن فاجعه واقف نشده و به همین جهت راز شکست های خود را در جای دیگری جستجو می کند. در حالی که بعد از شکست مارکسیسم و لیبرالیسم زمان آن فرا رسیده تا به کمک سخنانی که امامان شیعه در راستای امر امامت فرموده اند، بشریت متذکر راز شکست هایش بشود.

۳- بشریت در طول تاریخ نسبت به مدیریت صحیحِ جامعه ی خود ناکام مانده و علت آن ناکامی، غفلتی است که از توانایی خدا دادی انبیاء و امامان دارد و فکر کرده بدون آن ها می تواند امور جامعه را بگذراند، در

حالی که بشر باید به این شعور برسد که «همان خدایی که برای او شریعت آورده، مدیرانی نیز برای امور اجتماع پرورانده است تا مطابق شریعت الهی بشریت را جلو ببرند» و انسان ها به واقع در دو امر مهم نبوت و امامت به خود واگذاشته نشده اند.

۴ - آن چه باید در روایات مربوط به امامت دنبال شود، توجه به جهت باطنی مقام اهل البیت علیهم السلام است. بسیار فرق است که با این نوع روایات به طور سطحی برخورد شود یا این که سعی کنیم از همان سطح عالی که روایات مطرح شده، به آن ها توجه نماییم. یعنی به جای آن که مطلب را آن قدر پایین بیاوریم که چیزی از آن نماند، دستمان را به آن بدهیم و بالا برویم تا حقیقت جدیدی از معارف الهی بر قلب ما منکشف شود و لازمه ی چنین برخوردی همت مضاعف است.

۵ - نظر به وسعتِ حضور امامان در هستی، نه تنها عامل نمایش راه گسترده ای است که انسان ها می توانند طی کنند، بلکه موجب می شود تا روشن شود امامان از چه افقی بشریت را هدایت می نمایند و چرا شیعه معتقد است مقام هدایت گری امامان فوق مرگ آن ها همواره فعّال است و در هیچ حالی از صحنه ی زندگی بشر خارج نیست.

۶ - خداشناسی واقعی وقتی محقق می شود که انسان ها بتوانند در آینه ی تمام نمای جمال انسان های کامل با «الله» مأنوس شوند و راه یافتن به چنین نگاهی را با نظر به آیات تامّه ی الهی پیدا کنند وگرنه در بیراهه ها به دنبال خدا می گردیم و همچون وَهّابی ها با خدای ذهنی و انتزاعی زندگی می کنیم که هیچ گونه تجلی بر قلب ما نخواهد داشت.

۷ - از آن جایی که شیطان نتوانست در جمال خلیفه الله، اسماء الهی را بنگرد و از آن طریق در تجلیات جامع اسماء، به خدا سجده کند، بهانه آورد که می خواهد فقط به خدا سجده نماید ولی از درگاه انس با خدا محروم شد. هرکس با نظر به خود نتواند وَجه الله را در جمال امامان معصوم علیهم السلام بیابد، راه شیطان را طی خواهد کرد و حقیقتاً از انس با خدا محروم خواهد شد. آری؛ وقتی راز رجیم بودن شیطان معلوم شود، راه ارتباط با خلفای الهی نمایان می گردد.

۸ - مدیریت جامعه بر اساس فرهنگ امامت موجب می شود تا ذهن افرادِ جامعه گرفتار انواع نظریه ها و سلیقه ها که عامل غفلت از یگانگی در مقصد و مقصود می باشد، نگردد.

۹- وقتی فهمیدیم امام، امینی رفیق و پدری شفیق و ناصحی مشفق است، می فهمیم خداوند برای سرپرستی بشریت هدیه ی بزرگی را تدارک دیده تا شرایط عالی ترین شکل زندگی در زمین فراهم گردد.

۱۰- در صورتی مدیران با جان انسان ها دم سازند که از غیر خدا مستغنی باشند و با انسِ کامل با خداوند خدمت به مردم را ادامه ی معاشقه با خدا بدانند و در آن صورت اگر سنگ جفایی از طرف مردم به آن ها برسد از آن جایی که جهان را منور به دوست می بینند، می دانند باید از سر رحمت از بی وفایی ها بگذرند و دل خوش باشند به دولتی که راه آسمان را به سوی بشر گشوده است.

۱۱- مدیریت و هدایت جهان بشری با فرهنگ امامت، ریشه در نوری دارد که از خداوند جدا شده، قسمتی از آن، نور محمد صلی الله علیه و آله گشت و قسمت

دیگر آن، نور علی علیه السلام شد و هدایت گری همه ی انبیاء و اولیاء ریشه در این دو نور دارد و هر جا تاریخِ بشریت از این دو نور جدا شد، گرفتار ظلمات مدیران زمینی گشت. این است که نباید یک لحظه از مدیریت قدسی امام معصوم چشم برداشت که در آن صورت ظلمات را غلیظ تر کرده ایم و از سعادت خود دور خواهیم ماند و شب ظلمانیِ ما به صبح نمی انجامد.

۱۲- باید متوجه بود که رسیدن به درجه ای که مقام نوری اهل البیت علیهم السلام در آن تصدیق شود، غیر از معرفتی است که روش های کلامی در صدد ارائه ی آن هستند تا حقانیت ائمه علیهم السلام را برای مخالفان ثابت کنند.البته این روش کلامی در جای خود کار پسندیده ای است، ولی فراموش نکنیم امام شناسی راه دیگری است و مقصد دیگری را دنبال می کند.

۱۳- آن چه در این کتاب مورد توجه قرار می گیرد، تأکید بر این موضوع است که امامت یک حقیقت نفس الامری در عالم وجود است و نه یک حادثه ی تاریخیِ صرف، و به جهت حقیقت نفس الامریِ آن است که زندگی یک ملت را معنی می بخشد و در راستای توجه به چنین جایگاهی برای امامت، گفته می شود «غفلت از سرمایه ی امامتِ آسمانی، غفلت از اسلام است».

۱۴- تأکید بر مقام غیبی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی علیهم السلام که توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر ائمه علیهم السلام تبیین می گردد به این منظور است که اسرار بلند عالم غیب بر ما گشوده شود و متوجه جهان یگانه ای باشیم که در مدیریت آن، روح های بلندمرتبه ای نقش دارند و می توان به مدد آن ها

عالی ترین شکل زندگی را برای خود رقم زد تا برکات زمین و آسمان به عالی ترین شکلِ آن بروز کنند.

۱۵- تأکید بر مقام قدسی اهل البیت علیهم السلام موجب می شود تا جامعه از سطحی نگری رهایی یابد و حیطه ی اندیشه ی خود را عالَم قدس و معنویت قرار دهد، عالمی که همسنخی کاملی با حقیقت انسان یا نفس ناطقه ی او دارد و متذکر مراتب وجودی نفس ناطقه ی اوست، و موجب رفع حجاب بین انسان و عالم معنا می گردد.

۱۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّامُنَا وَ خُدَّامُ مُحِبِّينَا»(۱) ملائکه در خدمت ما و در خدمت محبین ما هستند. حضرت با این جمله راز بزرگی را آشکار می نمایند و قاعده ی مهمی از قواعد عالم معنا را می گشایند تا روشن شود تفاوت مظاهر اسماء جامع الهی - یعنی انسان هایی که نظر به انسان کامل دارند - با مظاهر بعضی از اسماء الهی - یعنی ملائکه - چه اندازه است و چرا ممکن است بعضی از افرادی که به ظاهر کرامت هایی دارند به شیطان نزدیک باشند.

۱۷- گفته شده مقام اهل البیت علیهم السلام مرز بین امکان و وجوب است، تا از این طریق شئونات عالم الوهیت از یک طرف و شئونات انسان کامل از طرف دیگر تبیین شود و افقی که انسان می تواند به سوی آن سلوک نماید معلوم گردد و روشن شود چگونه ایمان به ولایت انسان های کامل، دنیایی از شور و شعفِ بندگی را به همراه دارد.

۱- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۳۳۵.

۱۸- نتیجه ی عـدم آگاهی از ساختار سلسـله مراتب طولی جهان هستی، همین زندگی است که بشـر امروز با آن روبه روست، در حـالی که آگاهی از سلسـله مراتب طولی عالم هستی که انسان کامل به عنوان واسـطه ی فیض در رأس آن قرار دارد، ما را به دنیایی دیگر رهنمون می شود که به جای اهدافی کوتاه بینانه و سـلطه بر عالـم و آدم، متوجه سلطه بر نفس امّاره می شویم و گرفتار اموری که ربطی به هدف حیاتمان ندارد، نخواهیم شد.

۱۹- در جامعه ای که نظرها به مدیریت امام معصوم یعنی واسـطه ی فیض الهی معطوف شده و پای ارادت به او در میان است، رابطه ی نفس نـاطقه ی انسـان بـا نور امـام معصوم، رابطه ی نوری خواهـد بود و انسان تحت تأثیر آن نورِ برتر قرار می گیرد و مرتبه ی وجـود ی اش شدیـدتر می شـود و این است معنی منورشـدن به نـور عصـمت امـام که برای طالبـان ولا-یت ائمه علیهم السلام محقق می گردد و در آن راستا قدم های نفس ناطقه در مسیر بالفعل شدن فطرت شروع می شود.

۲۰- در تفکیـک بین مقـام نبوت و امـامت در پیـامبران ابراهیمی علیهم السـلام، متوجه می شویم با ختم نبوت، امامت به عنوان یـک ضـرورتِ تـاریخی و مقامی که بر ملکوت اشـیاء احاطه دارد، ادامه می یابـد و در کنار تبیین و اجرای شـریعت، تصـرفات تکوینی مقام امامت همچنان نیاز بشریت است تا جهانِ بشری بدون روح نباشد.

امیـد است با دقت کامل در سلسـله مباحثی که نظر به جایگاه اشـراقی امام دارد، بتوانیـد از برکات امامت که عهد الهی است با بندگانی خاص،

بهره مند گردید و از نفس امّاره آزاد و به نفس مطمئنه که نمونه ی عینی آن امامان معصوم اند، نایل گردید که گفت:

ما

کشته ی نفسیم و بسا وقت برآید

از

ما به قیامت که چرا نفس نکشتیم

طاهرزاده

ص: ۱۷

متن روایت

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِی ابْتَدَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَ اشْتَقَّهُ مِنْ جَلالِ عَظَمَتِهِ فَأَقْبَلَ يَطُوفُ بِالْقُدْرَهِ حَتَّى وَصَلَ إِلَى جَلالِ الْعَظَمَهِ فِی ثَمَانِینَ أَلْفَ سَنَهٍ ثُمَّ سَجَدَ لِلَّهِ تَعْظِيماً فَفَتَقَ مِنْهُ نُورَ عَلِیٍّ علیه السلام فَكَانَ نُورِی مُحِيطاً بِالْعَظَمَهِ وَ نُورُ عَلِیٍّ مُحِيطاً بِالْقُدْرَهِ ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَ اللَّوْحَ وَ الشَّمْسَ وَ ضَوْءَ النَّهَارِ وَ نُورَ الْأَبْصَارِ وَ الْعَقْلَ وَ الْمَعْرِفَهَ وَ أَبْصَارَ الْعِبَادِ وَ أَسْمَاعَهُمْ وَ قُلُوبَهُمْ مِنْ نُورِی وَ نُورِی مُشْتَقٌّ مِنْ نُورِهِ فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ وَ نَحْنُ السَّابِقُونَ وَ نَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ وَ نَحْنُ الشَّافِعُونَ وَ نَحْنُ كَلِمَهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ خَاصَّهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَحِبَّاءُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ وَ نَحْنُ يَمِينُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أُمَنَاءُ اللَّهِ وَ نَحْنُ خَزَنَهُ وَحْیِ اللَّهِ وَ سَدَنَهُ غَيْبِ اللَّهِ وَ نَحْنُ مَعْدِنُ التَّنْزِيلِ وَ مَعْنَى التَّأْوِيلِ وَ فِی أَبْيَاتِنَا هَبَطَ جَبْرَئِيلُ وَ نَحْنُ مَحَالُّ قُدْسِ اللَّهِ وَ نَحْنُ مَصَابِيحُ الْحِكْمَهِ وَ نَحْنُ مَفَاتِيحُ الرَّحْمَهِ وَ نَحْنُ يَنَابِيعُ النِّعْمَهِ وَ نَحْنُ شَرَفُ الْأُمَّهِ وَ نَحْنُ سَادَهُ الْأَئِمَّهِ وَ نَحْنُ نَوَامِيسُ الْعَصْرِ وَ أَحْبَارُ الدَّهْرِ وَ نَحْنُ سَادَهُ الْعِبَادِ وَ نَحْنُ سَاسَهُ الْبِلَادِ وَ نَحْنُ الْكُفَاهُ وَ الْوُلَاهُ وَ الْحُمَاهُ وَ السُّقَاهُ وَ الرُّعَاهُ وَ طَرِيقُ النَّجَاهِ وَ نَحْنُ السَّبِيلُ وَ السَّلْسَبِيلُ وَ نَحْنُ النَّهْجُ الْقَوِيمُ وَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ مَنْ آمَنَ بِنَا آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْنَا رَدَّ عَلَى اللَّهِ وَ مَنْ شَكَّ فِينَا شَكَّ فِی اللَّهِ وَ مَنْ عَرَفَنَا عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى عَنَّا تَوَلَّى عَنِ اللَّهِ وَ مَنْ أَطَاعَنَا أَطَاعَ اللَّهَ وَ نَحْنُ الْوَسِيلَهُ إِلَى اللَّهِ وَ الْوُصْلَهُ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ وَ لَنَا الْعِصْمَهُ وَ الْخِلَافَهُ وَ الْهِدَايَهُ وَ فِينَا النُّبُوَّهُ وَ الْوَلَايَهُ وَ الْإِمَامَهُ

ص: ۱۹

وَ نَحْنُ مَعْدِنُ الْحِكْمَهِ وَ بَابُ الرَّحْمَهِ وَ شَجَرَهُ الْعِصْمَهِ وَ نَحْنُ كَلِمَهُ التَّقْوَى وَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَ الْحُجَّهُ الْعُظْمَى وَ الْعُرْوَهُ الْوُثْقَى الَّتِى مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجا».(۱)

ص: ۲۰

۱- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۲.

جلسه ی اول: مقام «اولُ ما خلقَ الله»

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

از حضرت رب العالمین که از طریق ائمه علیهم السلام تجلیات نوری کامله ی خود را در عرصه ی زندگی بشریت به نمایش گذارده، تقاضامندیم به ما لطف کند و ما را از اُنس با آن انوار مقدس محروم نگرداند.

روایتی که بناست خدمت عزیزان طرح شود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که با این جمله شروع می شود. حضرت می فرمایند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِی» اولین چیزی که خداوند خلق کرد نور من بود. معلوم است این تقدُّم، تقدُّم رتبه ای است و نه تقدم زمانی و خبر از آن می دهد که کامل ترین مخلوق، نور مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله است، چون در بالاترین مرتبه قرب قرار دارند و با نظر به چنین قاعده ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام خبر می دهند «من و اهل بیتم نوری بودیم چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم.»(۱)

متأسفانه در شیعه و سنی توجه به مقام نوری رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیتِ آن حضرت مورد

۱- شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۵۵۱.

غفلت قرار گرفته در حالی که جناب احمد حنبل کتابی در رابطه با آیاتی که در وصف امیرالمؤمنین علی علیه السلام نازل شده نوشته است و متذکر چنین روایاتی شده که در ادامه ی بحث به یکی دو روایت از آن می پردازیم.

روایاتی که خلقت نوری رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را متذکر می شود جهت فهم قواعد عالم وجود و نقش ائمه علیهم السلام در عالم هستی، حامل معارف فوق العاده ارزشمندی است. موضوعِ مقام قرب آن ذوات مقدس در نظام طولی عالمِ وجود، مثل نوری است که از خورشید صادر می شود. اولین نور، شدیدترین نور است و بقیه ی نورها به تبع آن نور تجلی می کنند و همچنان نزول می یابند تا می رسد به نوری که به ما برخورد می کند.

وقتی ما درست بفهمیم خدا یعنی چه و معرفت ما نسبت به خدا صحیح باشد، حتماً متوجه می شویم اولین مخلوق باید کامل ترین مخلوق باشد. کامل ترین مخلوق از جنس ملائکه نیست، چون هر یک از ملائکه یک جنبه از کمال را دارا هستند به طوری که به عنوان مثال ملکی که محیی است، ممیت نیست و آن ملکی که ممیت است، رزاق نیست. وقتی انسان به این قاعده خوب فکر کند می رسد به این که اولین مخلوق باید کامل ترین مخلوق باشد و کامل ترین مخلوق جامع همه ی کمالات الهی است و تنها او خلیفه ی خداوند است و خلیفه ی خداوند غیر از آدم نمی تواند باشد چون بنا به آیات قرآن، آدم است که در مقایسه با ملائکه، توانست کلِّ اسماء الهی را بگیرد و قرآن در موردش فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا»؛(1) و خداوند همه ی اسماء را به آدم آموخت، و بعد هم

ص: ۲۲

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.

می فرماید: «قُلْنَا لِلْمَلاَئِکَهِ اسْجُدُواْ لآدَمَ»؛(1) به ملائکه گفتیم به آدم سجده کنید. آدم دارای مقامی است که حتی مقام ملائکه بایـد به آن مقـام سـجده کننـد. و این سـجده به معنی فنـای ملائکه است در مقابل مقام جامعیت اسـماء الهی که آدم حامل آن است.

مقام نوری اهل البیت علیهم السلام

نکته ی دیگری که باید در نظر داشت توجه به حقیقت آدمیت است که ذاتی است با خصوصیات خاص خود و هر آدمی بهره ای از آن ذات دارد. مشـکلی که تـا حـل نشود این گونه روایات مبهم می مانـد موضوع «ذات شناسـی» است. فهم این موضوع موجب نجـات از غلبه ی اعتباریـات بر ذهن و فکر انسان می شود. برای توجه به ذات، آیه ی مبارکه ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَـدٌ» را به عنوان نمونه در نظر داشته باشید. «اَحد» به این معنی نیست که او یکی است، بلکه به معنی آن است که او حقیقت یگانه و ذات یگـانگی در عـالم هستی است. ذات احـدی، یعنی حقیقت یگـانگی. تا آدم از کثرت و نسـبت و مقایسه آزاد نشود، هرگز نمی تواند با اَحد ارتباط پیدا کند، و در نتیجه برای خودش یک خدایی می سازد و با آن به سر می برد.

ذات شناسـی برکت های فوق العاده ای دارد، برای همین هم فرمودند که بهترین سوره ی قرآن سوره ی توحید است. حضـرت امیرالمـؤمنین علیه السـلام عمومـاً در نمازهـای خـود این سـوره را می خواندنـد، چون این سوره راه اُنس بـا ذات اَحـدی است. فرموده اند سوره ی توحید یک سوم قرآن است، به شرطی که

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۳۴.

وقتی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَـدٌ» می خوانیم به ذات احـدیِ خداوند نظر کنیم و قلب ما با آن حقیقت یگانه مراوده کند و با احدیت احد مـأنوس شود و حجاب های کثرات را بین خود و حضـرت احـد رفع نمایـد و قلب متـذکر و متوجه ذات احـدی گردد. این نوع نگاه - یعنی ذات شناسی- نیاز به تدبر و تعمق بسیار دارد ولی ظهورش فوق العاده با ارزش است.(۱)

یکی از چیزهایی که شـیعه بحمدالله در فرهنگ خود دارد نظر به ذات قدسی اهل البیت علیهم السلام است که مقامی است غیر از جسم و نفس ناطقه ی ایشان. ابن عباس نقل می کند در کنار وجود مقدس پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله نشسـته بودیم که حضـرت علی علیه السلام آمدند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَرْحَباً بِمَنْ خَلَقَهُ اللَّهُ قَبْلَ أَبِيهِ بِأَرْبَعِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، قَالَ: فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ كَانَ الِابْنُ قَبْلَ الْأَبِ ؟ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَ عَلِيّاً مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ قَبْلَ خَلْقِ آدَم»(۲) خوش آمد کسـی که خداونـد او را چهـل هزارسـال قبـل از پـدرش خلق کرد. گفتیم که ای رسول خـدا مگر می شود فرزنـد قبل از پـدر خلق شود؟ فرمودند آری. خداوند من و علی را از نور واحدی قبل از آن که آدم را خلق کند، خلق کرد.

بایـد از خود بپرسـید این کـدام علی است که چهل هزارسال قبل از این که بـدن و نفس ناطقه ی پـدرش خلق شود، خلق شـده است؟ این ذات نه تنها غیر از بدن بلکه غیر از نفس ناطقه می باشد. چون بنا به فرمایش

۱- در مورد تفکر یا عـدم تفکر در ذات خـدا و معنی آن به شـرح حـدیث چهارده از کتاب «چهل حدیث» امام خمینی«رضوان الله علیه» رجوع شود.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۴.

ملاصـدرا: «اَلنَّفْسُ جِسْمَانِیهُ الْحُدُوث وَ رُوحَانِیهُ الْبَقَاء» نفس در بستر جسم حادث می شود و بعد از جسم به صورت غیر مادی بـاقی می مانـد. نفس انسان از رحم مادر شـروع می شود، ولی روایت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله خبر از آن می دهـد که حقیقتی برای اهل بیت علیهم السلام هست که نسبتی با جسم و نفس آن ها ندارد و در همین رابطه مرگ و حیات هم برای آن حقیقت معنی نمی دهد.

در حال حاضر با به حاشیه رفتن این نوع روایات، این فکر و فرهنگ گم شده است و تا این فکر به صحنه نیاید شیعه نمی تواند آن تمـدنی را که بناست بسازد و وعـده ی بزرگ الهی است، به صـحنه آورد. بسـیاری از شـیعیان نهایت معرفتشان در این حدّ است که متـوجه انـد امیرالمـؤمنین علیه السـلام را خـدا در غـدیر نصب کرده است و امامـان هم به تبع آن حضـرت منصوب از طرف خـدا هسـتند. این حرف حرفِ درستی است و پشـتوانه ی تاریخی دارد. اما یک سؤال می ماند و آن این که از نظر عالم تکوین چرا خداوند امیرالمؤمنین علیه السـلام را جهت ادامه ی شریعت به عنوان امام نصب فرمود؟ آیا یک اعتبار ساده ی الهی بود و یا ریشه در حقایق عالم تکوین داشت؟

معرفت به مقام نوری اهل البیت علیهم السـلام معرفت غریبی است و شـرایط خاص خود را می خواهـد که بتوان آن را درسـت مطرح کرد. با این که شیعه و سنی اذعان دارند پیامبر صلی الله علیه و آله از این نوع سخن ها نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند ولی عجیب است که به آن بی مهری می شود. شاید علت بی مهری به این روایات حتی در بین شیعیان به جهت آن باشد که عده ای بی سواد که بیشتر اهل اختلافِ بین شیعه و سنی بودند این روایات را دست

گرفتند تا چماق کنند برای کوبیدن اهل سنت. متأسفانه ظاهر روایات در دست عده ای افتاد که از روح آن ها بی خبر بودند.

اولین مخلوق، آخرین پیامبر

روایت از این قرار است که جابربن عبدالله نقل می کند؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِی ابْتَدَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَ اشْتَقَّهُ مِنْ جَلالِ عَظَمَتِهِ» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اولین چیزی که خدا خلق کرد نور من بود که از نور خودش بیرون آورد و از جلال عظمتش جدا نمود.

معلوم شد اولین مخلوق یک موجود جامع و کامل است که ظرفیت قبول و حمل همه ی اسماء الهی را دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند آن نور، نور من بود. و از این طریق ذهن ها را متوجه حقیقت و ذات خود می نمایند تا اگر با محمدبن عبدالله صلی الله علیه و آله روبه رو هستیم، نظر را به باطنی بیندازیم که عالی ترین حقیقت هستی است. این قاعده در فلسفه مطرح است که «اَلنِّهَایات هِی الرّجوعُ اِلَی الْبِدَایات»(۱) آنچه در انتها ظاهر می شود، برگشت دارد به آن چه در ابتدا مطرح است. به این معنی که همیشه آن عالی ترین و نهایی ترین ظهور در عین و در خارج، برمی گردد به عالی ترین و ابتدایی ترین حقیقت در غیب. مثلاً آن صندلیِ کاملی که در ذهنتان تصور می کنید و می خواهید در بیرون بسازید، زمانی در بیرون و در عین با آن روبه رو می شوید که همه ی مقدمات ساختن آن را طی کرده باشید. یعنی آخرین مرحله ی آن شیء در خارجِ از ذهن، مطابق است با اولین مرحله ی

۱- شرح بر زاد المسافر، سید جلال الدین آشتیانی، ص ۲۰۸.

آن شـیء در ذهن. آن جنبه ی غیبیِ صـندلی که اول در ذهن بود، در خارج از ذهن پس از تهیه ی اجزاء صـندلی و اتصال آن ها به هم، در آخر ظهور کرد. آن صندلی در جنبه ی غیبِ شما اولینش کامل ترین حالت است. ولی در بیرون آخرینش، کامل ترین حالت است و در آخرین منزل، کامل ترین حالت آن ظهور می کند. در سیر نبوت هم قاعده از همین قرار است به طوری که اولین مخلوق و کامل ترین مخلوق در عالم غیب، آخرین پیامبر در عالم عین و خارج است. و طبق همین قاعـده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کُنْتُ نَبِیّاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّین»(۱) من نبی بودم ولی آدم هنوز خلق نشده بود و در بین آب و گل بود.

ملاحظه بفرمائیـد چه معرفت عجیبی را با ما در میان می گذارنـد در حالی است که شـما با رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در مکه و مـدینه روبرویید، یک مرتبه می فرمایند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِی»(۲) اگر کمی در مورد این روایت فکر کنیـد می فهمید چه پرده هایی از جلوی شما عقب می رود و با حقیقت اهل البیت و پیامبر علیهم السلام آشنا می شوید.

حضـرت در ادامه می فرماینـد: «ابْتَدَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَ اشْـتَقَّهُ مِنْ جَلالِ عَظَمَتِهِ» نور مرا از نور خودش ظاهر کرد و از جلال عظمتش جدا نمود. چرا فرمود آن نور را از جلال عظمتش جدا کرد؟ حضـرت رب العالمین تجلیات متعددی دارد، مثلا برای کسـی که به نور اسم رزاق جلوه می کند، او دیگر نگران رزقش نیست. این تجلی اندکی است. یک وقت برای

۱- بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۲۷.

۲- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۲.

انسان به اسم جمال تجلی می کند. در آن حالت انسان در شعف و شیدایی و اُنس با حق قرار می گیرد. «اسم جلال» از همه ی اسماء به حضرت رب العالمین نزدیک تر است. نور رسول خدا صلی الله علیه و آله از اسم جلال حضرت حق متجلی گشته و نمایش جلال و عظمت حق است. به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله در طول تاریخ - از حضرت آدم علیه السلام تا امروز- نمایش جلال الهی می باشند و اگر کسی به آخرین پیامبر نظر کند، متذکر جلال خداوند می شود. هیبت و بزرگی حضرتِ حق با ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قلب ها متجلی می شود. در ادامه می فرمایند: «فَأَقْبَلَ يَطُوفُ بِالْقُدْرَهِ حَتَّى وَصَلَ إِلَى جَلالِ الْعَظَمَهِ فِي ثَمَانِينَ أَلْفَ سَنَهٍ» سپس آن نور، بدون آن که از جلال عظمت حق جدا شود، شروع کرد به طواف حول قدرت الهی تا این که در طول هشتاد هزار سال به جلال و عظمت رسید و سپس از روی تعظیم، به خدا سجده نمود.

گاهی به لطف الهی نوری بر قلب سالکی تجلی می کند. مثلاً اسم حیِّ خدا به قلب کسی تجلی می کند، او در چنین حالتی در یک امیدواری خوبی قرار می گیرد. این تجلی به حکمِ سیر از قوس نزول به قوس صعود، شروعی دارد و انتهایی، که انتها از جهتی انتها است و از جهتی شروعی است با حالتی جدید. با تجلی اولِ اسم حیّ، امیدی زایدالوصف در قلب تجلی می کند که تمام عالم را با آینده ی آن احساس می کند و باز نظری می کند به همان اول - به صورت طواف- و دوباره تجلی دیگری شروع می شود و باز آن به انتها می رسد، به طوری که گویا قلب در حال طواف به گرد آن تجلی می گردد، آن تجلی که نوری از انوار ربِّ العالمین است.

ص: ۲۸

طوافی که به دور خانه ی خدا انجام می شود نیز بر همین اساس است که قلبِ انسان نور حضرت رب العالمین را می یابد و به گرد آن سیر می کند تا به انتهای اولین طواف برسد، دوباره نور حضرت رب العالمین تجلی می کند و دوباره سیر به گرد کعبه ادامه می یابد. در واقع طواف به دور خانه ی توحید قصه ی طواف روحانی قلب است به گرد انوار الهی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: نور جلالِ عظمتِ حضرت رب العالمین - که به عنوان نور آن حضرت از رب العالمین جدا شد- شروع کرد به طواف به دورِ نور قدرت، تا آنجا که به جلال عظمت برگشت و در آن مقام محقق شد. ابتدا یک نوری به قلب تجلی می کند و بعد با طواف به گرد نور قدرت تثبیت می گردد. همان دستوری که خداوند به رسول خود داد که: «وَأَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ»(۱) به نعمت پروردگارت نظر کن تا تثبیت شود و نعمتی که آمده پایدار و تازه بماند.

می فرمایند: نوری که آمد شروع کرد به طواف به گرد نور قدرت تا پایدار بماند، طوافی به مدت هشتاد هزار سال. وقتی می فرماید یک روزِ خدا «اَلْفَ سَنَهٍ مِمّا تَعُدُّون» هزار سال از سال های شما است، با این حساب از زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله تا حال یک روز و کمی کم تر از نصف یک روز است. حال معلوم است که نور نبی الله در آن عالم چگونه در طواف حضرت حق بوده است. می فرمایند: پس از طواف «ثُمَّ سَجَدَ لِلَّهِ تَعْظِیماً»؛ حال که جلال عظمت حق برایش محقق شد، قلب به جهت عظمت حق در سجده ی حق قرار می گیرد. چون وقتی جلالِ عظمت حق تجلی کند

ص: ۲۹

۱- سوره ی ضحی، آیه ی ۱۱.

تمام وجود در مقابل آن فانی می شود و ظهور آن فنا به صورت سجده خواهد بود. همان طور که سجده ی در نماز، ظهور تجلی جلال عظمت حضرت رب العالمین است بر قلب ما. البته ممکن است بفرمائید وقتی ما سجده می کنیم چنین حالتی واقع نمی شود. بسیار خوب، ولی حرکات بدن به صورت سجده، زمینه ی آن تجلی را فراهم می کند. اگر این کار مستمراً صورت بگیرد و قلب هم متوجه ی جلال عظمت حضرت رب العالمین شود، همین که سجده را تکرار می کند پرده ها عقب می رود و جلوه شروع می شود. یک جلوه کافی است که اولاً: جان ما از نور جلال عظمت حق تغذیه کند. ثانیاً: راه را بیابد و بداند کجا باید برود. اساتید بزرگ می فرمایند سعی کنید راه پیدا شود و پس از آن مجاهده را مستمراً ادامه دهید. خداوند وعده داده «لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذی كانُوا يَعْمَلُون»(۱) حتماً آن بهترین عملی را که در دنیا انجام می دادند پاداش همه ی اعمال شان قرار می دهیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه می فرمایند: «فَفَتَقَ مِنْهُ نُورَ عَلِيٍّ علیه السلام» بعد از این که نور جلال عظمت با طواف هشتاد هزار ساله به کمال خود رسید و منور به سجده در مقابل خداوند شد، خداوند از آن نور، نور علی علیه السلام را جدا کرد. مرحوم مجلسی می گوید: «رَوَى أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ نُوراً بَيْنَ يَدَيِ الرَّحْمَنِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ عَرْشَهُ بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ»(۲) احمد بن حنبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که

۱- سوره ی عنکبوت، آیه ی ۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۱.

حضـرت فرمودنـد: من و علی نور واحـدی بودیم در مقابـل حضـرت رحمـان قبـل از آن که عرش خلق شود. عرش مقام ظهور اسـماءِ «سُبْحَانَ اللَّهِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ» است. انواری که بر عرش تقـدم دارند، نسـبت به عرش دارای درجه ی وجودی بالاتر و کمال برتری هسـتند و تمام اسماءِ موجود در مقام عرش، در نور آن مقاماتی که نسبت به عرش تقدم دارنـد، به صورت جـامع موجودنـد و به عنوان جلوه ی جامع حضـرت رحمان، بی واسـطه با خـدا مرتبط انـد.(۱) در این مـورد روایات زیادی هست که هر کدام تکمیل کننده ی دیگری می باشـند و زاویه ای از حقیقت قدسـی اهل البیت علیهم السـلام را گوشزد می کنند که بنا نیست وارد آن ها شویم. همین که ملاحظه می کنید چنین موضوعاتی در متون اهل سنت مطرح است، معلـوم می شود این فکر و فرهنـگ را پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله برای همه ی مسـلمانان مطرح فرموده انـد تـا همه متوجه معارف بلنـد این روایات بشونـد و فکر کننـد خلقت قبل از عرش که مربوط به اهل البیت علیهم السـلام است به کـدام مرتبه از وجود آن ذوات مقدس مربوط می باشد.

رابطه ی عالم با نور محمّدی صلی الله علیه و آله

رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله در ادامه ی روایت مـورد بحث می فرماینـد: «فَكَانَ نُـورِی مُحِيطـاً بِالْعَظَمَهِ وَ نُـورُ عَلِيٍّ مُحِيطاً بِالْقُدْرَهِ» پس نور من عظمت را فرا گرفته بود و نور علی علیه السـلام قـدرت را. این تعبیر حکایت از نحوه ی وجود آن دو نور دارد که یکی با عظمت الهی و دیگری با قدرت او مرتبط بوده و با چنین

۱- چون در روایت فرمودند: «بَينَ يدَی الرّحمن».

صفاتی ظهور کرده اند. در ادامه می فرمایند: «ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَ اللَّوْحَ وَ الشَّمْسَ وَ ضَوْءَ النَّهَارِ وَ نُورَ الْأَبْصَارِ وَ الْعَقْلَ وَ الْمَعْرِفَهَ وَ أَبْصَارَ الْعِبَادِ وَ أَسْمَاعَهُمْ وَ قُلُوبَهُمْ مِنْ نُورِی وَ نُورِی مُشْتَقٌّ مِنْ نُورِهِ» سپس عرش و لوح و شمس و روشنائی روز و نورِ دیدگان و عقل و معرفت و دیده ی بندگان و گوش و قلب هایشان را از نور من خلق نمود، در حالی که نور من از نور خداوند جدا شده بود. می فرماید تمام مخلوقات از ملائکه بگیر تا سایر حقایق عالم، همه براساس نور رسول خدا صلی الله علیه و آله خلق شده است. مثل آن که تمام افکار و خیالات و تصورات و برنامه ها و اراده ی شما از عقل تان صادر می شود و تجلی می کند و همه نسبت به هم و در رابطه با عقل دارای رابطه ی نوری هستند. همین طور که نور چشم شما از نفس شما است، نفس که گرفته شود چشم هم هر چقدر سالم باشد دیگر نمی بیند. از آن طرف نفس شما جلوه ای از روح است که فوق مقام ملائکه می باشد و به تعبیری همان حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله است. از مقام روح یا حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله نفس انسان تجلی می کند که بینایی یا نور چشم انسان یکی از شئونات نفس است. این شعور و عقل و معرفت همه از نفس ما است که جلوه ای از آن روح کلی است. و در همین رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند تمام این ها از نور من است. چقدر خوب است که آدم بتواند آزاد از نسبت های کثیر و ارتباط های اعتباری دنیا، رابطه ای را که عالم با نور محمدی صلی الله علیه و آله دارد بشناسد و بتواند از طریق این روایات افقِ نظر به نور حضرت را در جلوی خود باز کند. وقتی افق باز شد هر چقدر جلو برود به نتیجه می رسد و در واقع این روایات دست ما را می گیرند تا به حقیقت نوری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

نزدیـک مان کننـد. بعضـی مواقع ما به جای این که خودمان بالا برویم و مطالب را درست درک کنیم، موضوعات را پائین می آوریم و کار را خراب می کنیم. بدترین ظلم به حقایق قدسـی، سطحی و حسّی کردن آن ها است. روح فرهنگ غربی و غرب زدگی، حس گرایی است و همه چیز را تبـدیل به کمّیّت و عـدد می کنـد. روح کمّیّت گرا هرگز نمی تواند این گونه روایات را درک کند. باید این گونه روایات را در فرهنگ و ساحت خودش درک کرد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابتدا ذهن ها را متوجه نور خود نمودند ولی برای کامل کردن آن معرفت، مطلب را بر روی حقیقت همه ی اهـل البیت علیهم السـلام بردنـد و لـذا در ادامه می فرماینـد: «فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ وَ نَحْنُ السَّابِقُونَ وَ نَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ وَ نَحْنُ الشَّافِعُونَ وَ نَحْنُ كَلِمَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ خَاصَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَحِبَّاءُ اللَّهِ» پس اولین و آخرین و سـابقون و تسبیح کننـدگان و شافعـان و کلمه الله و خـاصّهُ الله و احبـاءُ الله، همه و همه مـائیم. یعنی تمام آن زیبایی هایی که در این عالم توسـط ملائکه و انسـان هـا محقق می شود به مـا اهـل البیت برمی گردد. شـما در قرآن در وصف ملائکه داریـد «عِبادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»(۱) بنـدگان بزرگـواری که هرگز از گفته ی خـدا سـبقت نمی گیرنـد و به امر او عمـل می کنند. عیناً این اوصاف را در زیارت جامعه به ائمه علیهم السـلام نسبت می دهید به این معنی که حقیقت بندگیِ ملائکه به اهل البیت علیهم السلام برمی گردد. و به همان معنی که

۱- سوره ی انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

ذات ملائکه عین عبودیت انـد و در مقابـل امر الهی هیـچ گونه عصـیانی ندارنـد، آن حقیقت به صورت جـامع نزد اهـل البیت علیهم السـلام است و معلوم است که مقام جامعیت مقدم است و لذا ائمه علیهم السـلام حقیقت ملائکه می باشـند. می فرمایند: همه ی شـفاعت ها به ما برمی گردد. به جمله ی «فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ» کمی فکر کنید که می فرمایند: هر اولی باید به اولیت پیامبر و ائمه علیهم السـلام برگردد. اولین عبادت و عدالت و تقوا به انسان های کامل برمی گردد. اگر امام حسـین علیه السـلام نباشـند چطور می شود با دنیای استکباری به معنی واقعی مبارزه کرد و به نتیجه رسید؟ هر حرکتی که با نظر به جنبه ی باطنی و قدسی آن حرکت شروع نشود و به آن متصل نباشد عقیم می ماند، چه نماز باشد و چه جهاد، و جنبه ی باطنی همه ی حرکات، انسان های کامل اند. می فرمایند اگر می خواهید کاری را شـروع بکنید باید با نور آن ذوات مقدس شروع نمایید وگرنه با تصورات و انگیزه هـای وَهمی شـروع کرده ایـد که واقعیت خارجی ندارنـد. وقتی آن شـروع با نظر به سـیره ی اهل البیت علیهم السـلام نباشد دارای انتها و نتیجه ای نخواهد بود و لذا می فرمایند: «وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ» مائیم آن انتهایی که به واقع انتها است. اگر کارها و نظرها به آن ها ختم نشود به انتها نرسـیده تا به نتیجه رسـیده باشـد. در تمام کارها از ابتدا تا انتها باید نظر به وجود نوری امام در صـحنه باشـد و هیچ انگیزه ای ماوراء نظر به امام بر ذهن ها حاکم نشود وگرنه آن انگیزه، انگیزه ی واقعی نیست و انسان را به نتیجه نمی رسانـد و لذا فرمودند: «وَ نَحْنُ السَّابِقُونَ» در همین راسـتا همه ی پیامبران در امور خود به اهل البیت علیهم السـلام نظر داشتند و شعور نوری خود را به شعور نوری صاحبان اصلی نور متصل می نمودند.

ص: ۳۴

عرض شـد همین طور که یک عارف واقعی می فهمـد فلانی از او عارف تر است، پیامبران خوب می فهمند که صاحب اصـلی انوار وِلایی آن ها چه کسانی هسـتند. اهل نظر و اهل دل گاهی از یک جمله، افق شخصـیت گوینـده را در می یابند. همین که طرف می گویـد: «طبق برهان صدیقین که انسان هویتش تعلقی است، پس انسان همان دعا است.» معلوم می شود چقدر خوب مطلب را درک کرده است. وقتی می فرماینـد: مائیم سابقون، هزاران مطلب را گوشـزد کرده انـد و راه اصـلی را نمایانده اند تا اهل باطن بفهمند در کارها به کجا باید نظر کنند تا درست شروع کرده باشند. وقتی این جمله درست فهمیده شود انسان خوب می فهمد چرا حضرت نوح علیه السلام و سایر انبیاء به ائمه علیهم السلام متوسل می شوند.(۱)

یقیناً هر پیامبری تا به این ذوات مقـدس متصل نشود، به جنبه ی باطنِی اولین و آخرینِ حقیقت متصل نشده است. درست اسـت اصل حقیقت برای مردمِ آن زمان حضـرت نوح است ولی برای حضـرت نوح اصل حقیقت، حقیقت محمـدی صـلی الله علیه و آله است.

۱- «عَنِ الرِّضَا علیه السـلام قَالَ لَمَّا أَشْـرَفَ نُوحٌ علیه السـلام عَلَی الْغَرَقِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَدَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ الْغَرَقَ وَ لَمَّا رُمِیَ إِبْرَاهِیمُ فِی النَّارِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَجَعَلَ اللَّهُ النَّارَ عَلَیْهِ بَرْداً وَ سَـلَاماً وَ إِنَّ مُوسَـی علیه السلام لَمَّا ضَرَبَ طَرِیقاً فِی الْبَحْرِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَجَعَلَهُ یَبَساً وَ إِنَّ عِیسَـی علیه السلام لَمَّا أَرَادَ الْیَهُودُ قَتْلَهُ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَنُجِّیَ مِنَ الْقَتْلِ فَرَفَعَهُ إِلَیْهِ» (بحارالأنوار،ج ۲۶،ص ۳۲۵) حضرت رضا علیه السـلام می فرماینـد: وقتی نوح علیه السـلام مشـرف به غرق شدن شد خدا را به حق ما قسم داد غرق از او برطرف گردید. وقتی ابراهیم را در آتش افکندند خدا را به حق ما قسم داد خداوند آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد و حضرت موسی علیه السـلام وقتی به دریا رهسـپار شد خدا را به حق ما قسم داد آن را خشک کرد و هنگامی که یهودیان تصمیم کشتن عیسی علیه السلام را گرفتند خدا را به حق ما قسم داد از کشته شدن نجات یافت و خدا او را به سوی خود برد.

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می فرمایند: «وَ نَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» تسبیح کنندگان مائیم. یعنی هر تسبیحی حقیقتی دارد که آن حقیقت ما هستیم. لازمه ی حقیقتِ تسبیـح، داشـتن شـعور و معرفت کامل به خداوند است که مربوط به مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است که بی واسطه با خدا مرتبط است. آن مقام است که حقیقتاً متوجه تنزیه پروردگار از هر نقصی است.

خداوند به حقیقت صاحبان اصلی هر کمالی، ما را متوجه معارفی بنماید که موجب توفیق عملِ بیشتر در بندگی مان گردد.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

جلسه ی دوم: برکات حاکمیت امام معصوم بر جامعه

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

با نظر به جایگاه نوری و تکوینی ائمه ی معصومین علیهم السلام و ذات مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه می شویم خداوند برای اداره ی جهان و هدایت انسان ها چه برنامه ی مهمی داشته و کسانی بنا بوده در این عالم مدیریت جامعه ی بشری را به عهده بگیرند که در مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» بوده و هستند و از ملائکه هم برترند. این نوع روایات کمک می کند تا بفهمیم نهایت کار بشر تا کجا باید جلو برود و تمدنی که باید بسازد و براساس آن زندگی زمینی اش را رونق آسمانی بدهد، چه خصوصیاتی باید داشته باشد.

معجزه ی توحید

تمدنی که خداوند برای ما برنامه ریزی کرده، تمدنی است که در رأس آن انسانِ موحدی حاکم است که تمام وجودش را توحید خداوند فرا گرفته است و لذا جامعه از طریق او در تعادل کامل قرار می گیرد، چون

ص: ۳۷

انسانِ موحـد کسـی است که میل هایش در حاکمیت ایمانش قرار دارد و تمام اعضاء و امیالش در کنترل حضـرت احـد است. در جـامعه ی توحیـدی هیـچ میلی از امیال انسان سـرکوب نمی شود ولی همه ی امیال در ذیل برنامه ی حضـرت احـد قرار می گیرنـد و لـذا چنین انسانی در تعادل است. جامعه ی توحیدی جامعه ای است که در آن نه گرایش های انسان ها سـرکوب می شوند و نه از مرز خود خارج می گردند.

بـا توجه به روایت مورد بحث و امثال آن که خبر می دهـد ائمه علیهم السـلام دارای حقیقت آسـمانی هسـتند، روشن می شود حال که بنا است امامان معصوم علیهم السـلام مـدیریت جهان را به عهـده بگیرنـد و براساس احکام توحیـدی زمین را مدیریت کنند، کثرت امیال به خودی خود حکومت نمی کنند بلکه با رویکرد توحیدی در جای خود قرار می گیرند. درست همان طور که یک انسانِ موحد همه ی میل هایش را در جای خود قرار داده و به تعادل شخصـیت رسـیده است. با نظر به تعادل است که اسـلام - برعکس بعضـی از ادیـان امروزی- میـل هـای طبیعی را سـرکوب نمی نمایـد ولی با نور توحیـدی، هر کـدام در جای خودشان قرار می گیرنـد و این معجزه ی توحیـد است. در جامعه ی الهی حقِّ هیـچ فردی نفی نمی شود، مثل نظام دموکراسـی نیست که فقـط رأی اکـثریت تکلیف افراد جـامعه را تعیین کنـد. دموکراسـی اگر هم درست اجرا شود - و حـاکمیت احزاب و قـدرت های اقتصادی زیر پوشـش دموکراسـی بر مردم تحمیل نشود- چون مردم بـدون رجوع به توحیـد، نظر می دهنـد و میل های مردم است که تکلیف جامعه را تعیین می کند، عملاً جامعه به بحران کشیده می شود و مضمحل می گردد. چون

کثرت به خودی خود ضد وحدت است و از طرفی وحدت «عین بقا» است، همان طور که خدای احد، عین وجود و عین بقا است. براساس همین قاعده، جامعه ای که گرفتار کثرت شد هر روز در اضمحلال و پریشانی و اضطراب است. اگر خدا بر جامعه ای حاکم شد مثل حاکمیت احکام الهی در شخصیت انسان که حقوق هر میلی تعیین می شود، حقوق هیچ فردی از افراد سرکوب نمی گردد.

این که خداوند حاکمیت انسان موحد را برای جامعه ی جهانی اراده کرده، به این جهت است که در آن حال، کثرت ها به صورت استقلالی در نظر گرفته نمی شود بلکه همه در نظام وحدانی جایگاه خاص و حقوق خاص و تکلیف خاصی دارند و هرکس خود را در نظام وحدانی، و توحیدی معنی می کند. در شخصیت انسان اگر امیال به صورت مستقل مورد توجه قرار گیرند هر میلی تمامیت خواه است و نظری به جایگاه امیال دیگر ندارد و لذا درون انسان به جنگ و تضادِ امیال کشیده می شود و این اوج پریشان حالی است و موجب می شود تا انسان یک لحظه نتواند در آرامش و رضایت خاطر به سر ببرد. نمونه ی پریشان حالی را در اهل دنیا می توانید تجربه کنید که چگونه مردم از زندگی خود راضی نیستند، چون یک میل شان یک جا می رود و میل دیگر جای دیگر. هرکس خود را منقطع از حکم الهی احساس کند به تمامیت خواهی می رسد و حاضر است همه نابود شوند تا او بماند، همه ی افرادِ جامعه چنین حالتی دارند. در حالی که با حاکمیت توحید و با مدیریت انسانی که موحد محض است روحیه ی تمامیت خواهی به روحیه ی حق خواهی تبدیل می شود و هر کس خود را

در اتصال به حق – و نه جدا از او– می یابد و در آن صورت حق در صحنه است و حقوق هیچ کس نادیده گرفته نمی شود.

طرح این نوع مباحث شرط وقوع تمدن اسلامی است تا معلوم شود چرا هویت تمدن اسلامی به کلی با تمدن های موجود متفاوت است. اول باید متوجه باشیم آنچه خداوند جهت مدیریت جهان در منظر انسان ها گذاشته چه خصوصیاتی دارد و چطور باید تصور کرد و سپس تحقق آن را تعقیب نمود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن خود را از این جا شروع کردند که «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِی»؛ اولین چیزی که خدا خلق کرد نور من بود. سپس فرمودند: نور من جلوه ای است از نور خدا و از جلال عظمتش مشتق شد و شروع نمود در طواف به گرد نور قدرت الهی تا پس از هشتاد هزار سال به جلال عظمت الهی متصل شد. ملاحظه بفرمایید که آن نور از یک طرف از جلال عظمت مشتق می شود و از طرف دیگر برای آن که منقطع نگردد با طواف به نور قدرت پس از هشتاد هزار سال به جلال عظمت متصل می ماند و با آن حقیقتِ نوری مأنوس می شود و از آن تغذیه می کند تا شخصیت او در عین آن که یک مخلوق مستقل است، به مبدأ خود متصل باشد.

همان طور که شما به گرد خانه ی خدا می گردید تا در عین مخلوق بودن، اتصال خود را حفظ کنید و با هفت بار طواف، اتصال به طور کامل محقق می شود، همان طور در آن عالم با هشتاد هزار سال طواف، اتصال پایدار ماند و نور جلالِ عظمت همواره بر جان مبارک

ص: ۴۰

حقیقت نوری رسول خدا صلی الله علیه و آله در تجلی ماند و در نتیجه حضرت خود را هیچ می بینند و حق را همه چیز. اگر نور جلالِ عظمت بر قلب شما تجلی کرد - در حدّ خودتان- چنین حالتی برایتان حاصل می شود و قلب شما هیبت الهی را احساس می کند. حاصل تجلی جلالِ عظمت بر حقیقت نوری رسول خدا صلی الله علیه و آله آن شد که «ثُمَّ سَجَدَ لِلَّهِ تَعْظِیماً» حضرت جهت تصدیق عظمت الهی بر خدا سجده کردند تا حقِ نور عظمت را ادا کرده باشند و تجلی آن نور را بر قلب خود مستدام دارند. «فَفَتَقَ مِنْهُ نُورُ عَلِیٍّ علیه السلام» سپس از آن نوری که تحت تجلیات نور عظمت الهی بود، نور علی علیه السلام جدا شد. ملاحظه کنید در عالم بالا- چه خبر بوده و چه خبر هست و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در واقع مأمور بودند تا در غدیر آنچه را در عالم غیب می گذرد روی زمین جاری نمایند، تا نظام تشریع بشری مطابق عالم تکوین گردد.

غفلت از حقیقت آسمانی ائمه علیهم السلام

همان طور که اسلام با نور رسول خدا صلی الله علیه و آله در این عالم ظهور کرد اگر اسلام بخواهد با جنبه ی الهی خود تداوم پیدا کند باید با نور علی علیه السلام ادامه یابد و اگر بر این اساس اسلام ادامه پیدا نکند دائماً بشر در ناکامی به سر می برد و از جنبه های عینی و معنوی اسلام بی بهره می ماند و در قالب بی روح اسلام متوقف است. غدیر برنامه ای بود تا بشریت ذیل مکتب اسلام درست زندگی کند و زمین به آسمان متصل باشد.

ص: ۴۱

در غفلت از غدیر فقط بنی امیه ناکام نشدند، همه ناکام شدیم و دل ها از آسمان بریده شد و به اسلامی که سخت زمینی شد دل بستیم. تا آنجایی که حضرت صادق علیه السلام به سُدیر صیرفی که به حضرت می گوید حالا که بنی امیه ضعیف شدند انقلاب کنید و کارها را به دست بگیرید می فرمایند: وقتش نیست. بعد به او می گویند: فرصت داری که به صحرا برویم؟ در صحرا به گله ی بزغاله ای برخورد می کنند، حضرت می فرمایند: ای سدیر به خدا سوگند اگر شیعیانم به شماره ی این بزغاله ها بودند خانه نشینی برایم روا نبود. سدیر می گوید بزغاله ها را شمردم، هفده رأس بودند.(۱)

این نشان می دهد که چه اندازه جامعه از غدیر غافل است و کسی نیست زبان امام و جایگاه امامت را بفهمد. عدم معرفت به جایگاه اهل بیت علیهم السلام منحصر به اهل سنت نیست، شیعیان هم آن طور که شایسته است مطلب را نمی شناسند تا بتوانند حق آن را ادا کنند.

سهل بن حسن خراسانی از خراسان خدمت امام صادق علیه السلام می آید و می گوید که آقا همه ی اهل خراسان آماده اند تا به فرمان شما قیام کنند و اصرار دارد که حضرت قیام نمایند. حضرت می فرمایند: تنور را روشن کنید. همین که آتش شعله ور شد به آن خراسانی می فرمایند: داخل آتش برو. طرف دست و پای خود را گم می کند و آثار ترس بر او ظاهر می شود و از حضرت تقاضا می کند او را از این کار معاف کنند. حضرت به کار دیگری می پردازند تا این که هارون مکی که از خواص اصحاب بود وارد می شود حضرت به او می فرمایند: در آتش داخل شو. او بی درنگ داخل

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۴۳.

می شود و حضرت به کار دیگری می پردازند. بعد از مدتی به مرد خراسانی می فرمایند برخیز و به داخل تنور نظر کن. او با تعجب دید که هارون سالم در داخل تنور نشسته است. با اشاره ی حضرت از تنور بیرون آمد. امام از مرد خراسانی می پرسند در خراسان چند نفر مثل این مرد وجود دارد؟ می گوید یابن رسول الله به خدا سوگند یک نفر هم نداریم. حضرت می فرمایند: ما در زمانی که پنج نفر وجود ندارد که ما را در این امر یاری کنند قیام نمی کنیم.(۱)

ملاحظه کنید در زمان امام صادق علیه السلام هم چقدر قلیل بوده اند کسانی که جایگاه حقیقت آسمانی امام را درک کنند.

آری بشریت غدیر را نفهمید. پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و جریان سقیفه، شب هنگام سیصد و شصت نفر با علی علیه السلام بیعت کردند که تا پای جان از حضرت دفاع کنند. حضرت فرمودند: فردا صبح همگی با سر تراشیده در منطقه ی «احجار الزیت» حاضر شوید. علی علیه السلام سر خود را تراشیدند و آمدند، از آن سیصد و شصت نفر جز ابوذر و مقداد و حذیفهبن یمان و عمار یاسر و سلمان – که او در آخر کار رسید– کسی سرِ تراشیده در وعده گاه نیامد.(۲)

حضرت این طور دستور دادند تا معلوم شود واقعاً اگر کسی معتقد است که این خانواده دارای مقام آسمانی هستند بی چون و چرا سخن حضرت را بپذیرد و به آن عمل کند. آیا اگر کسی معتقد باشد تمام اسماء الهی در قبضه ی این ها است و این خانواده صاحب اسم اعظم هستند، اگر فرمان دادند داخل آتش شود دلواپس باید باشد؟

۱- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳.

۲- کافی، ج ۸، ص ۳۳.

این نکات را از این جهت عرض می کنم که هم جایگاه روایت کمی روشن شود و هم وقتی می گویند انقلاب اسلامی مرحله ی گذار از ظلماتِ غفلت از غدیر، به سوی نور اعتقاد به غدیر است، معلوم شود به کجا باید نظر داشت. در حال حاضر انقلاب اسلامی ضروری ترین و حقیقی ترین چیزی است که خداوند در هستی گذاشته است. در حال حاضر تنها موقعیتی که می توان گفت نقطه ی ورود به حاکمیت امام معصوم است انقلاب اسلامی است، تا از ظلمات حاکمیت کثرت به حاکمیت وحدت جهت گیری کنیم. در این مرحله حاکمیت ولی فقیه را داریم که معصوم نیست ولی بیرون از فرهنگ امام معصوم هم نیست، چون فقیه یعنی کارشناس کشف حکم خدا و حکم امام معصوم. اینجا است که دروغ بودن ادعای آن هایی که می گویند معتقد به خدا و پیامبر هستند ولی ولایت فقیه را نمی پذیرند، روشن می شود. این ها خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را آن گونه که شایسته است نمی شناسند.

مبانی معرفتی ولایت فقیه

وقتی معلوم شد مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل البیت علیهم السلام مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است یعنی تمام هستی در قبضه ی حضرت است، پس حتماً جنبه ی تشریعی و قانون گذاری و برنامه ریزی اجتماعی هم باید در قبضه ی وجود مقدس ایشان باشد. اگر کسی چنین اعتقادی داشته باشد در حال حاضر حتماً متوجه است برای رسیدن به آن شرایط، حاکمیت ولایت فقیه نقطه ی شروع و لازمی است. مگر انقلاب اسلامی چیزی غیر از ولایت فقیه است؟

یکی از عوامل منفی و ظلمانی که مانع فهم انقلاب شد این بود که ارزش انقلاب اسلامی را در راستای ارزان و گران شدن نان و آب ارزیابی کردند. غافل از این که موضوع را باید در راستای حاکمیت حکم الهی ارزیابی کرد. باید از خود پرسید آیا معتقد به حاکمیت حکم خدا هستیم یا نه. اگر معتقد به حاکمیت حکم خدا هستیم پس این حرف ها که انقلاب اسلامی خوب است یا بد است معنی نمی دهد، مثل این است که بگوئیم خدا خوب است یا بد است؟ انقلاب اسلامی به معنای حقیقی، جز حاکمیت حکم خدا بر جامعه در زمان غیبت امام معصوم عجل الله تعالی فرجه، چیز دیگری نیست و بحث اجرایی کارها بحث دیگری است. آیا وقتی نماز بنده خراب شد دیگر نباید نماز بخوانم یا باید نمازم را درست کنم؟ حضرت امام«رضوان الله علیه» در نجف در سال ۴۷ در کتاب «ولایت فقیه» فرمودند هرکس بفهمد ولایت فقیه یعنی چه و منکر بشود، مرتد است. انقلاب اسلامی یک موضوع بسیار مهم و ریشه دار در تاریخ تشیع است. به همین جهت شما در پشت آن دست خدا را می بینید. همان خدایی که پیامبر صلی الله علیه و آله را برای تعالی بشریت پروراند و راه تحقق شریعت اسلام را هموار کرد، در این شرایط انقلاب اسلامی را به صحنه آورده است. همین طور که عده ای به پیغمبر پشت کردند، عده ای هم به انقلاب اسلامی پشت می کنند. ملاک ارزیابی و خوب و بدبودن انقلاب اسلامی برای مخالفان انقلاب اسلامی در حال حاضر ملاک های فرهنگ غرب است که بشر را از رابطه با اَحد در مناسبات اجتماعی و آموزشی و اقتصادیش بیرون برده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه می فرمایند: «فَکَانَ نُورِی مُحِیطاً بِالْعَظَمَهِ وَ نُورُ عَلِیٍّ مُحِیطاً بِالْقُدْرَهِ» پس نور من عظمت را فرا گرفت و نور علی قدرت را. ارتباط نور پیامبر صلی الله علیه و آله با نور عظمت به آن معنی است که اگر می خواهید مقهور حوادث نشوید باید نور پیامبر صلی الله علیه و آله در نظام زندگی شما حاکم باشد وگرنه با خواری و زبونی زندگی می کنید و اگر در عین عظمت، قدرت می خواهید باید با نور امیرالمؤمنین علیه السلام مرتبط باشید تا توان مقابله با امیال خود و تبلیغات شیطان و کفر جهانی را داشته باشید و بتوانید صاحب نفوذ باشید. راستی اگر شیعیانِ حضرت از ایشان تبعیت کرده بودند برای معاویه پایگاهی می ماند؟ و چه کسی جز علی علیه السلام می توانست فتنه ی معاویه را دفع کند؟ حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» با جمع بین عظمت و قدرت یعنی اسلام محمدی صلی الله علیه و آله و تشیع علوی چه زیبائی هایی را در جهان معاصر به صحنه آوردند. تمام عمر قلب خود را متصل کرده بودند به وجود مقدس نبی اکرم و علی مرتضی«علیهماالسلام» که نمایش احاطه ی عظمت الهی و قدرت الهی بودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه فرمودند: «ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَ اللَّوْحَ وَ الشَّمْسَ وَ ضَوْءَ النَّهَارِ وَ نُورَ الْأَبْصَارِ وَ الْعَقْلَ وَ الْمَعْرِفَهَ وَ أَبْصَارَ الْعِبَادِ وَ أَسْمَاعَهُمْ» سپس خداوند عرش و لوح و شمس و نورِ روز و نورِ چشم ها و عقل و معرفت و بینایی و شنوایی بندگان را آفرید. یعنی تمام عالم بعد از خلقتِ نوری آن دو بزرگوار خلق شد. معلوم می شود نور انسان های کامل باطنِ عرش و لوح و شمس و سایر موجودات عالم وجود است. نظر به باطن عالم، بصیرت ارزشمندی برای انسان ها است. متأسفانه علومی که ما

می خوانیم حجاب حقیقت است. فیزیولوژی می گوید این چشم می بیند. در صورتی که انسان در معرفت نفس متوجه می شود «نفس یا منِ» آدم با این چشم می بیند. یعنی بصیرت از نفس انسان است. به همین جهت وقتی حواس انسان در جای دیگری است، این چشم نمی بیند. همه ی عالم این طوری است که دارای باطن و ملکوت است و هر چه در این عالم هست ریشه ی غیبی و باطنی دارد ولی علوم غربی انسان ها را به چگونگی های حسی پدیده ها مشغول می کند، نه به حقایق غیبی آن ها و ما را در همین حدّ نگه می دارند.

حال حضرت می فرمایند: نورِ روز و نورِ چشم و نور عقل همه به نور انسان کامل خلق شده است. نگاه غربی به پدیده ها به نحوی بر ذهن ما حاکم شده که نه تنها جایگاه سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی فهمیم، بلکه سعی می کنیم سخنان حضرت را مطابق نگاه غربی توجیه کنیم. به جای این که فهممان را درست کنیم، با نگاه سطحیِ علوم تجربی می خواهیم که نوامیس عالم هستی را بشناسیم و ارزیابی کنیم، غافل از این که همه ی عالم، صورت نور انسان کامل است. همان طور که نور و حیاتِ چشم و دستِ من و شما از ذات و باطن ما یعنی نفس ناطقه می باشد.

حضرت با توجه به ابعاد ملکوتی عالم در ادامه فرمودند: «فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ» مائیم اولین و مائیم آخرین. مثل آب که از دریا شروع می شود و باز به دریا برمی گردد، به این معنی دریا از یک جهت اول است و از جهت دیگر آخر. بنده بنا ندارم این فرازها را به صورت مفصل بحث کنم همین که سیاق روایت روشن شود کافی است. می فرمایند:

«فَنَحْنُ الْأَوَّلُونَ» یعنی تمام کمالاتی که در عالم هست از ما شروع می شود و در نهایت هم جهت گیری آن کمالات برگشت به ما دارد. هر کمالی که امثال حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» داشتند از پرتو نور اهل البیت علیهم السلام بود و نیز با داشتن آن کمالات تمام توجه ایشان به همان اهل البیت علیهم السلام معطوف می شد تا آن کمالات را به مقصد اصلی خود برگردانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند هر کمالی از ما شروع شده و به ما برمی گردد. در همین راستا می فرمایند: «وَ نَحْنُ السَّابِقُونَ» مائیم که در رسیدن به حقیقت از همه سبقت گرفته ایم. همین طور می فرمایند: «وَ نَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» هر تسبیحی که در عالم واقع شود از ما شروع شده است. آن کسی که در قرب محض است مسلّم در معرفت محض قرار دارد و لازمه ی حقیقتِ تسبیح، معرفت محض می باشد که مربوط به مقام آن ذوات مقدس است و همه به نور تسبیح آن ها تسبیح می گویند که بعداً در این مورد بحث خواهد شد. می فرمایند: «وَ نَحْنُ الشَّافِعُونَ» شفیع یعنی کسی که جلو می رود تا بقیه بتوانند راه را درست طی کنند. می فرمایند: شفیع بشریت مائیم تا راه هدایت گم نشود. «وَ نَحْنُ كَلِمَةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ خَاصَّةُ اللَّهِ» و کلمه ی الهی و آن هایی که در محضر حضرت رب العالمین دارای مقامی مخصوص هستند ماییم. حضرت نمی خواهند خودشان را بزرگ کنند، دارند خبر می دهند که چنین هدیه ای خداوند به بشر داده تا انسان بتواند تمام راه های کمال را طی کند.

در جمهوری اسلامی آن مسئولینی که این معارف را می شناسند خیلی بهتر می توانند مدیریت کنند و تحت تأثیر ظلمات غرب قرار نگیرند.

ص: ۴۸

دشمن اسلام به مسئولینی امیدوار است که متوجه نیستند بالأخره اسلام با احاطه ی عظمت محمدی صلی الله علیه و آله و با نور امیرالمؤمنین علیه السلام و احاطه ی قدرت الهی بر عالم، حکومت خواهد کرد. اگر کسی این معارف را بداند نگاه او به آینده ای است که بشریت به شکوفایی می رسد. عزیزی مصاحبه کرده بود که شرط این که دولت اسلامی حقّ انقلاب اسلامی را ادا کند آن است که مسئولان یک دوره عرفان و حکمت اسلامی و تفسیر قرآن را خوب بدانند وگرنه نمی توانند کشور را مطابق آرمان های انقلاب اسلامی اداره کنند. به نظر بنده حرف درستی است، نمونه اش را هم در مدیریت حضرت امام و مقام معظم رهبری تجربه کرده اید. عکس آن را هم وقتی شاه جلوی «کندی» به جای تعظیم، به رکوع رفته بود دیدید که آن لوایح شش گانه را از کندی گرفت و آمد اجرا کرد و آن ها را به عنوان انقلاب شاه و ملت به مردم تحمیل نمود.

منظور عرضم این است: کسی که نمی داند پیامبر صلی الله علیه و آله بر عالم احاطه ی وجودی دارند، حضرت را در حدّ یک انسان خوب می داند و لذا نمی تواند با اطمینان کامل به مدیریت رسول خدا صلی الله علیه و آله اطمینان کند. در رابطه با اطمینانی که بشریت نسبت به حاکمان خود نیاز دارد خبر می دهند که: «وَ نَحْنُ أَحِبَّاءُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ» ما دوستان خدا و وَجه الهی و در جوار خداوند هستیم «وَ نَحْنُ یَمِینُ اللَّهِ» و ما جنبه ی رحمت و میمنت خدا بر خلق می باشیم، نه جنبه ی خشم و سخط الهی. اگر می خواهید امور جامعه تان به میمنت و مبارکی بگذرد باید با ما مرتبط باشید. «وَ نَحْنُ أُمَنَاءُ اللَّهِ» امین الهی مائیم. «وَ نَحْنُ خَزَنَهُ وَحْیِ اللَّهِ» مائیم

ص: ۴۹

خزینه دار وحی الهی «وَ سَدَنَهُ غَیْبِ اللَّهِ» حاجب و دربان و رابط بین شما و خدا مائیم. «وَ نَحْنُ مَعْدِنُ التَّنْزِیلِ وَ مَعْنَی التَّأْوِیلِ» معدن تنزیل آیات الهی و معنی تأویل و به اصل بر گرداندن آیات خدا مائیم.

ثابتات زمانه

بشریت برای یافتن حقیقت به کجا می خواهد رجوع کند؟ بنده واقعاً تعجب می کنم چطور یک عده ای می خواهند به حقایق عالم غیب متصل بشوند، بدون این که معتقد باشند کسانی باید باشند که معدن تنزیل عالم غیب هستند در حالی که همین طور که هر تری باید به عین تری ختم شود، تأویلِ هر تنزیلی باید به کسی ختم بشود که معدن تنزیل و معنی تأویل است و اصل هر آیه و سوره را می شناسد «وَ فِی أَبْیَاتِنَا هَبَطَ جَبْرَئِیلُ» و در خانه های ما جبرائیل نازل می شود. «وَ نَحْنُ مَحَالُّ قُدْسِ اللَّهِ وَ نَحْنُ مَصَابِیحُ الحِکْمَهِ وَ نَحْنُ مَفَاتِیحُ الرَّحْمَهِ» مائیم مکان های حلول قدس خداوند و مائیم چراغ های حکمت و کلید های رحمت. «وَ نَحْنُ یَنَابِیعُ النِّعْمَهِ وَ نَحْنُ شَرَفُ الْأُمَّهِ» و چشمه های نعمت و شرف امت مائیم «وَ نَحْنُ سَادَهُ الْأَئِمَّهِ» رهبری و سیادت مسئولان و پیشوایان جامعه بر عهده ی ما است.

«وَ نَحْنُ نَوَامِیسُ الْعَصْرِ» مائیم صاحبان سرّ خدا در زمانه. نوامیس یعنی ثابتات یعنی حقایق پایدار. می فرمایند: در هر عصر و زمانه ای آن چیزی که نمی لرزد و پایدار می ماند و تحت تأثیر روزمرّگی ها از اصول عدول نمی کند، مائیم. جامعه های غیر الهی، امروز یک حرف می زنند و فردا حرف دیگر. چون نوامیس هستی را نمی شناسند، با توجه به این امر

حضرت خبر می دهند نوامیس عالم و زمان مائیم. «وَ أَحْبَارُ الدَّهْرِ» و برگزیدگان و اندیشمندان روزگار مائیم. «وَ نَحْنُ سَادَةُ الْعِبَادِ وَ نَحْنُ سَاسَةُ الْبِلَادِ» و سرور بندگان و سیاستمداران جوامع، مائیم. دنیای ظلمانی غرب کاری کرده که معنی سیاست حقیقی گم شده است. بشریت اهداف عالیه ی خود و این که سیاست به معنی تجهیز جامعه به سوی هدف متعالی است را، فراموش کرده است. در جامعه ی اسلامی سیاست به وسیله ی کسانی اِعمال می شود که اهداف عالیه ی جوامع را می شناسند و می دانند چگونه نیازهای حقیقی مردم برطرف می شود و لذا می فرمایند: «وَ نَحْنُ الْكُفَاةُ» و مائیم مایه ی بی نیازی جامعه «وَ الْوُلَاةُ وَ الْحُمَاةُ» و آن سرپرستان و حامیان جامعه. «وَ السُّقَاةُ وَ الرُّعَاةُ وَ طَرِيقُ النَّجَاةِ» و سیراب کنندگان و امیران و راه نجات «وَ نَحْنُ السَّبِيلُ وَ السَّلْسَبِيلُ» مائیم راه رسیدن به مقصد و چشمه ی سیراب کننده که از آن طریق جامعه به سیرابی می رسد و احساس آرامش می کند.

راز مدارای طبیعت با بشر

چطور شده که امروز اکثر مردم دنیا به شدت مضطربند با این که زن و شوهرها همواره در تلاش اند که آرامشی به دست آورند و زندگی کنند؟ اخیراً پس از بحران مسکن در آمریکا یک مهندس با همسرش تصمیم گرفتند خود و سه فرزندشان را به قتل برسانند که در آینده خود و فرزندانشان با چنین اضطراب هایی به سر نبرند و چنین کردند. چرا باید جامعه به جایی برسد که انسان ها با این همه تلاش شبانه روزی امکان

ادامه ی زندگی نداشته باشند؟ نخبگان دنیا به آمریکا رفتند تا با تکیه بر استعداد و تلاششان یک زندگی خوبی داشته باشند و حالا با چنین بحرانی روبه رو شده اند. جز این است که جهان امروز بعد از رنسانس راهی را انتخاب کرد که حاصل آن حتماً بی برکتی و پوچی می شد؟ حضرت با توجه به چنین بحران هایی می فرمایند: «وَ نَحْنُ النَّهْجُ الْقَوِیمُ وَ الطَّرِیقُ الْمُسْتَقِیمُ» مائیم روش پایدار و مسیر مستقیم که انسان را از اضطراب ها و بن بست ها می رهاند. «مَنْ آمَنَ بِنَا آمَنَ بِاللَّهِ» هرکس به ما ایمان آورد به خدا ایمان آورده، چون از طریق آن ها سنت الهی در امور بشر جاری می شود. «وَ مَنْ رَدَّ عَلَیْنَا رَدَّ عَلَی اللَّهِ» هرکس ما را رد کند و نپذیرد خدا را رد کرده، چون معتقد است خداوند برنامه ی کاملی برای بشر ندارد و او را بدون یک مدیریت آسمانی رها کرده است. در این نوع اعتقاد، بشریت در واقع ربوبیت خدا را رد کرده است. در حالی که خداوند قرار گذاشته نظام هستی از طریق امامان معصومی که تمام ضوابط و قواعد و نوامیس هستی را می شناسند مدیریت شود. هنوز چاهی که علی علیه السلام در حاشیه ی شهر مدینه حفر کردند با آب کافی موجود است به نام «میاه عَلیّ». چون حضرت رابطه ی باطن و ظاهر را می شناختند. دنیای مدرن خواست با کشف قواعد تجربی بر طبیعت مسلط شود و لذا ظرائف عالمِ وجود را نتوانست ببیند و طبیعت را به بحران های موجود گرفتار کرد و نقش و تأثیر عالم معنا بر عالم ماده را از بین برد. درست است که قواعد علم مکانیک قدم هایی در جهت تسلط بر طبیعت برداشت اما نتوانست نقش عالم معنا بر زمین را ببیند و بر آن اساس برنامه ریزی کند. در حالی که در فیزیک

جدید بحث بر سر آن است که روحیه ی آزمایش کننده بر آنچه مورد آزمایش قرار می گیرد مؤثر است، چه رسد تأثیر عالم ملکوت بر عالم ماده. توجه به چنین نقشی بود که مؤمنین به همدیگر توصیه می کردند اگر می خواهید کارتان نتیجه بخش باشد ابتدا وضو بگیرید تا رابطه ای روحانی بین انسان و طبیعت برقرار شود. با توجه به این امر در نظر بگیرید وقتی امام معصوم در صحنه ی مناسبات جامعه فعّال باشد طبیعت چه مداراها که با بشریت نمی کند! در آن حال رابطه ی بشر با طبیعت، خصمانه نیست تا در مقابل ما مقاومت کند و برکاتش را از ما دریغ دارد و ما مجبور شویم در مقابل آن به ابزارهای خشن متوسل شویم. تا زمانی که ندانیم مدیریت امام معصوم یعنی چه عملاً به نقش خدا در زندگی خود ایمان نداریم.

حضرت می فرمایند: «وَ مَنْ شَکَّ فِینَا شَکَّ فِی اللَّهِ» هرکس در ما و نقش الهی ما شک کند در واقع به خدا شک کرده «وَ مَنْ عَرَفَنَا عَرَفَ اللَّهَ» هرکس ما و نقش ما را در هدایت جامعه شناخت، خدا را شناخته که چگونه خداوند برای تعالی بشر امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستاده است. بنا به فرمایش حضرت صادق علیه السلام سه روز بعد از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله سلمان خطبه ای خواند و در آن خطبه فرمود: «وَ الَّذِی نَفْسُ سَلْمَانَ بِیَدِهِ لَوْ وَلَّیْتُمُوهَا عَلِیّاً لَأَکَلْتُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِکُمْ وَ لَوْ دَعَوْتُمُ الطَّیْرَ لَأَجَابَتْکُمْ فِی جَوِّ السَّمَاءِ وَ لَوْ دَعَوْتُمُ الْحِیتَانَ مِنَ الْبِحَارِ لَأَتَتْکُمْ وَ لَمَا عَالَ وَلِیُّ اللَّهِ وَ لَا طَاشَ لَکُمْ سَهْمٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ وَ لَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ فِی حُکْمِ

اللَّهِ»(۱) به خدایی که جان سلمان در دست اوست سوگند! اگر علی را پیشوا و والی خود ساخته بودید، هر آینه برکت و نعمت از آسمان و زمین اطراف شماها را فرا می گرفت، تا آنجا که پرندگان آسمان دعوت شما را اجابت می کردند و ماهی های دریا خواسته شما را می پذیرفتند و دیگر هیچ دوست و بنده خدایی فقیر نشده و هیچ سهم از فرائض الهی از بین نمی رفت و هیچ دو نفری در حکم خدا اختلاف نمی کردند.

وقتی آدم بفهمد خدا از طریق وجود ائمه علیهم السلام بزرگ ترین لطف ها را به بشر کرده ارادتش به خدا بیشتر می شود و نظرش به حضرت حق شدیدتر می گردد و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه می فرمایند: «وَ مَنْ تَوَلَّی عَنَّا تَوَلَّی عَنِ اللَّهِ» و هرکس از ما روی بگرداند از خدا روی گردانده. «وَ مَنْ أَطَاعَنَا أَطَاعَ اللَّهَ» و هرکس ما را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است «وَ نَحْنُ الْوَسِیلَهُ إِلَی اللَّهِ» و مائیم وسیله ی سیر به سوی خدا. خدایی که جلوه نداشته باشد به عنوان حقیقتِ وجود، نمی تواند باشد. خدایی هم که جلوه دارد جلوه اش جز انسان کامل یعنی جان امام معصوم نخواهد بود، همان که اولین مخلوق است و جامع ترین کمالات را دارا است. اگر کسی بخواهد به خدا وصل بشود حتماً نیاز دارد از جلوه ی کامله ی خداوند استفاده کند تا به خدا متصل شود، مثل این که اگر شما بخواهید با نور نزدیک به چراغ مرتبط گردید باید به نور وسطی نزدیک شوید. طرز تفکر وهابی ها که می گویند بدون ائمه علیهم السلام می توان با خدا مرتبط بود یک فکر

۱- الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۱۰.

صددرصد انتزاعی و غیر علمی و خلاف عقل است. چون خدایی که کمال مطلق است به جهت حقیقت وجودی اش دارای تجلی است و اولین تجلی او عالی ترین کمال را دارد و برای ارتباط با خدا لامحاله باید به عالی ترین کمال نزدیک شد وگرنه هرگز ارتباطی با خدا واقع نمی شود و قربی صورت نمی گیرد. به همین جهت حضرت در ادامه می فرمایند: «وَ الْوُصْلَهُ إِلَی رِضْوَانِ اللَّهِ» مائیم که عامل اتصال انسان ها به رضوان الهی هستیم. چون قلب آن ها ظرف اراده ی خداوند است و هراندازه انسان ها تابع دستورات امامان باشند تابع اراده ی الهی خواهند بود و به همان اندازه به رضوان الهی نزدیک می شوند، در نتیجه می فرمایند: «وَ لَنَا الْعِصْمَهُ وَ الْخِلَافَهُ وَ الْهِدَایَهُ» و مصونیت از خطا و لغزش و خلافت و هدایت را خداوند به ما داد. تا وسیله ی مطمئنی در اختیار مردم گذاشته باشد. و خداوند به وسیله ی ما انوار خود را به بشر می رساند. «وَ فِینَا النُّبُوَّهُ وَ الْوَلَایَهُ وَ الْإِمَامَهُ» و نبوت و ولایت و امامت در بین ماست. «وَ نَحْنُ مَعْدِنُ الْحِکْمَهِ وَ بَابُ الرَّحْمَهِ وَ شَجَرَهُ الْعِصْمَهِ وَ نَحْنُ کَلِمَهُ التَّقْوَی وَ الْمَثَلُ الْأَعْلَی وَ الْحُجَّهُ الْعُظْمَی وَ الْعُرْوَهُ الْوُثْقَی الَّتِی مَنْ تَمَسَّکَ بِهَا نَجَا» و معدن حکمت و باب رحمت و شجره ی عصمت مائیم. مائیم کلمه ی تقوا و مَثَل اعلا و حجت عظمی و ریسمان مورد اعتمادی که هر کس بدان چنگ زد نجات یافت.

چنانچه ملاحظه فرمودید رسول خدا صلی الله علیه و آله در این روایت؛ سرّی ترین مقام خود و علی علیه السلام را بیان فرمودند و روشن کردند که چگونه حقیقت حضرت از نور خدا شروع شده و از جلال عظمت الهی مشتق گشته و به طوافِ حقیقت قدرت الهی روی آورده تا آن که پس از هشتادهزار سال به

ص: ۵۵

جلال عظمت الهی متصل شده، سپس در چنین روحانیتی بر «الله» سجده کرد که حاصل آن تجلی نور علی علیه السلام شد، و حال نور رسول خدا صلی الله علیه و آله به حقیقت نور عظمت محیط گشته و نور علی علیه السلام بر نور قدرت محیط شد و پس از چنین مراحلی که در عالم بالاـ واقع شد، عرش و لوح و سایر مخلوقات عالم ملکوت، خلق گردید. پس از طرح چنین مسئله ای باب مهمی را باز کردند و فرمودند: ما اولین و آخرین و سابقین و ... هستیم و تا آخر روایت خبر از جایگاه باطنی خود در عالم دادند تا چشم ها و قلب ها را به گوهر اصلی هستی یعنی اهل البیت علیهم السلام بیندازند. امیدوارم با توجه به مقدمه ی روایت بتوانیم مقام های بعدی را که حضرت فرمودند تصدیق کنیم که در آن صورت چشم دل خود را به حقایقی بزرگ که در جلوات مختلف ظهور کرده، انداخته ایم و با نظر به اهل البیت علیهم السلام به «کلمه الله» و «وَجه الله» و «یمین الله» و «امناء الله» و «خزینه ی وَحی الهی» و سایر صفاتی که در ادامه ی روایت برشمرده اند، نظر کرده و راز مهمی را که با طرح این صفات با ما در میان می گذارند فهمیده ایم.

ایشان تأکید می فرمایند که ما متوجه شویم «طریق نجات» و «نهج قویم» و «طریق مستقیم» آن ها هستند تا با جدّیت تمام نظرها را به آن ها بیندازیم و بفهمیم چرا ایمان به آن ها - به عنوان مظاهر اسماء الهی- ایمان به خدا است و انصراف از آن ها، انصراف از خداوند است و آن ها وسیله ی نیل به رضوان الهی هستند. این راز عجیبی است که اگر انسان کمی به خود بیاید متوجه می شود و لذا:

بیش از این گر شرح گویم زابلهی است

زان که

فهم آن ورای آگهی است

ص: ۵۶

لاجرم کوتاه کردم من بیان

گر

تو خواهی از درون خود بخوان

و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند همین که جایگاه آسمانی خود و امامان علیهم السلام را وصف کنند روح انسان ها را آماده می نمایند تا به مقام نوری امامان علیهم السلام نظر نمایند و راه اُنس با آن ذوات مقدس را بیابند، به زیباترین شکل به توصیف آن مقام پرداختند و در آخر فرمودند: «وَ نَحْنُ کَلِمَهُ التَّقْوَی وَ الْمَثَلُ الْأَعْلَی وَ الْحُجَّهُ الْعُظْمَی وَ الْعُرْوَهُ الْوُثْقَی الَّتِی مَنْ تَمَسَّکَ بِهَا نَجَا» ما کلمه ی تقوا و مثل اعلا و حجت عظما و عروه الوثقایی هستیم که هرکس به آن چنگ زد نجات می یابد. به گفته ی حافظ:

کلید

گنج سعادت قبول اهل دل است

مباد آن که در این نکته شک و ریب کند

شبان

وادی اَیمن گهی رسد به مراد

که چند سال به جان خدمت شعیب کند

خدایا به حقیقت اهل البیت علیهم السلام ما را به شعوری برسان که بفهمیم ارتباط با امامانِ معصوم یعنی چه و در آن راستا جایگاه انقلاب اسلامی و آینده ی آن را نیز درک کنیم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

متن روایت

از جمله روایاتی که موضوع مقام قدسی ذوات مقدس حضرات ائمه هدی علیهم السلام را تبیین می کند روایت زید بن الشّحّام است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال می کند: «أَیُّمَا أَفْضَلُ الْحَسَنُ أَم الْحُسَیْنُ؟ فَقَالَ: «إنَّ فَضْلَ أَوَّلِنَا یَلْحَقُ بِفَضْلِ آخِرِنَا وَ فَضْلَ آخِرِنَا یَلْحَقُ بِفَضْلِ أَوَّلِنَا وَ کُلٌّ لَهُ فَضْلٌ» قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ وَسِّعْ عَلَیَّ فِی الْجَوَابِ فَإِنِّی وَ اللَّهِ مَا سَأَلْتُکَ إِلَّا مُرْتَاداً فَقَالَ: «نَحْنُ مِنْ شَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ بَرَأَنَا اللَّهُ مِنْ طِینَهٍ وَاحِدَهٍ فَضْلُنَا مِنَ اللَّهِ وَ عِلْمُنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أُمَنَاؤُهُ عَلَی خَلْقِهِ وَ الدُّعَاهُ إِلَی دِینِهِ وَ الْحُجَّابُ فِیمَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ، أَزِیدُکَ یَا زَیْدُ؟» قُلْتُ نَعَمْ. فَقَالَ: «خَلْقُنَا وَاحِدٌ وَ عِلْمُنَا وَاحِدٌ وَ فَضْلُنَا وَاحِدٌ وَ کُلُّنَا وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَی» فَقَالَ أَخْبِرْنِی بِعِدَّتِکُمْ فَقَالَ: «نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ هَکَذَا حَوْلَ عَرْشِ رَبِّنَا عَزَّ وَ جَلَّ فِی مُبْتَدَإِ خَلْقِنَا أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ».(۱)

زید بن الشّحّام از حضرت صادق علیه السلام سؤال می کند: از حسن و حسین کدام یک افضل اند؟ حضرت صادق علیه السلام فرمودند: فضیلت و برتری اولین ما ملحق به برتری و فضیلت آخرین ما می شود و فضیلت آخرین ما به اولین ما برمی گردد و هر کدام را فضلی است. عرض کردم: فدایت شوم توضیح بیشتر بفرمایید؛ به خدا قسم من چون جویای فضل و منقبت شما هستم این سؤال را می پرسم. حضرت فرمودند: ما از شجره ی طیبه ای هستیم که خدا ما را از یک طینت به وجود آورد، فضل ما از جانب خدا و علم ما از

۱- «الغیبهالنعمانی»، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۸۶ . بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۳۶۳.

اوست، ما امین خدا میان مردم هستیم و دعوت کنند گان به سوی دین خدائیم و نگهبانان و واسطه ها بین خدا و مردم می باشیم. ای زید! آیا کافی بود؟ عرض کردم آری. فرمود: سرشت ما یکی و علم ما یکی و فضل ما یکی است و همه در نزد خدا یکسانیم، عرض کردم بفرمائید چند نفر هستید؟ فرمود: ما دوازده نفریم در اطراف عرشِ پروردگار در شروع آفرینش خود، اول ما محمّد، وسط ما محمّد و آخر ما نیز محمّد است.

ص: ۶۰

جلسه ی سوم: ائمه ی معصومین علیهم السلام و مقام فنا

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

یک حقیقت با جلوات مختلف

برای جناب زیدبن شحّام سؤال است که با توجه به تفاوت حرکت حضرت سیدالشهدا علیه السلام با حرکت امام حسن مجتبی علیه السلام کدام یک از آن دو بزرگوار افضل اند؟ حضرت صادق علیه السلام برای این که نگاه او و سایر شیعیان را به ائمه علیهم السلام تصحیح کنند اندیشه ها را متوجه حقیقت نوری و مقام قدسی آن ذوات مقدس می نمایند، زیرا اگر بتوان از این زاویه به امامان نظر کرد نه تنها چنین سؤالاتی برای انسان پیش نمی آید بلکه حرکات و گفتار ائمه علیهم السلام برای ما معنی دیگری پیدا می کند. حضرت در جواب زید فرمودند: «إِنَّ فَضْلَ أَوَّلِنَا يَلْحَقُ بِفَضْلِ آخِرِنَا وَ فَضْلَ آخِرِنَا يَلْحَقُ بِفَضْلِ أَوَّلِنَا» یعنی این طور نسبت به ما فکر نکن که کدام یک از دیگری افضل هستیم، متوجه باش آن کمالی که در اولین نفر از اهل البیت علیهم السلام ملاحظه می کنی، ملحق می شود به کمالی که در آخرین آن ها می نگری و در واقع

در هر حال با یک حقیقت روبه رویی که اولش به آخرش متصل و ملحق است و آخرش به اوّلش متصل و ملحق می باشد.

شایـد این یکی از بهترین تعبیرهـایی است که می توان در مورد اهـل البیت علیهم السـلام داشت، چون ذهن هـا را متوجه مقـام قدسـی آن ها می کنـد و قاعـده ی مقام قدسـی آن ها را گوشـزد می نماید که آن مقام در عین آن که ظهورات مختلفی دارد ولی همه ی ظهورات به یـک مقـام متصـل است و از آن مقـام تجلی می کنـد و لـذا کمالا ـتی که در اولین آن هـا ظهور کرده متصـل است به کمالا ـتی که در آخرین آن ها ظهور یافته و همه ی آن کمالات به حقیقت آن ها برمی گردد که یک حقیقت واحـد است و این عـالی ترین معرفتی است که انسـان هـا می تواننـد نسـبت به آن چه در عـالم جریـان دارد پیـدا کننـد. در آن صـورت است که در حرکـات حضـرت امـام مجتـبی علیه السـلام همـان نـوری را مشاهـده می کنیـد که در حرکـات حضـرت سیدالشهداء علیه السلام مشاهده نمودید، چون متوجه اید شخصیت آن ها با یک حقیقت نوری که در شرایط مختلف ظهورات مختلف دارد متحد است. به این معنی در عین آن که چند شـخص هسـتند، یک شخصیت می باشند. از نظر شخصیت، حقیقتی از نور و معرفت انـد که در مقابـل مخـاطب هـای متفـاوت و زمـان هـای مختلف، ظهور مناسبِ فهم مخاطب و ظرفیت زمانه را دارنـد. بر این اساس است که بایـد بر روی حرکات و گفتار امامان علیهم السـلام تدبّر کرد، زیرا در ظاهرِ حرکات و گفتارِ آن هـا بـاطنی نورانی نهفته است که با عبور از ظاهر و نظر به آن باطن، معنی گفتار و رفتار آن ها بهتر روشن می شود و آن گفتار و

رفتار، ما را به حقیقت بالاتری سیر می دهند و سیر از کثرت به سوی وحدت به عالی ترین شکل در این امر انجام می گیرد، به گفته ی حافظ:

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

اگر انسان بتواند به این درجه از معرفت برسد که در نظام اَحسنِ الهی محال است یک حجت عالیه ای به معنای واسطه ی فیضِ خداوند نباشد و محال است آن واسطه ی فیض ظهور نکند، موضوع ظهور آن حقیقت در جمال مختلف ائمه علیهم السلام حلّ می شود. چون اولاً: همچنان که گذشت از حضرت «الله» که جامع همه ی کمالات است، بدون واسطه، جز انسان کامل صادر نمی شود، ثانیاً: از آن جایی که «پری رو تاب مسطوری ندارد» حتماً از مقام «واسطه ی فیض» ظهوراتی در عالم داریم که آن ظهورات حجت های خدا بر زمین اند. با توجه به این امر است که کمالات و حرکات و گفتار هر امامی، حرکات و گفتار و کمالات امامی دیگر محسوب می شود و هر کدام تمام کمالات را دارا هستند و در این صورت است که معنی نمی دهد بپرسیم کدام افضل اند، بلکه همان طور که حضرت در ادامه ی روایت می فرمایند: «کُلٌّ لَهُ فَضْلٌ» برای هرکدام از آن ها هر فضلی که لازم است موجود است. راوی می گوید: «قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ وَسِّعْ عَلَیَّ فِی الْجَوَابِ فَإِنِّی وَ اللَّهِ مَا سَأَلْتُکَ إِلَّا مُرْتَاداً» عرض کردم خداوند مرا فدای شما کند جواب را توسعه و شرح بیشتر بدهید زیرا من اصرار نمی کنم جز این که جویای فضل و منقبت شما هستم. چون متوجه بوده که می تواند از این طریق به معارف عالیه ای از قواعد عالم غیب برسد، لذا حضرت هم از او می پذیرند و ظرایف گرانقدری از معارف را برای او

بـاز می کننـد و در ادامه می فرماینـد: «نَحْنُ مِنْ شَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ بَرَأَنَا اللَّهُ مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ فَضْلُنَا مِنَ اللَّهِ وَ عِلْمُنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» ما از شجره ی طیبه ای هستیم که خداونـد همه ی مـا را از یـک طینت و زمینه ی واحـد به وجود آورد و فضـل مـا و علم مـا همه از طرف خدا می باشد.

مظاهر مشیت الهی

بعد از آن که مشخص فرمودند حقیقت باطنی ائمه علیهم السلام یک حقیقت است، راز متفاوت بودن سیره و حرکات و گفتار خود راماننـد کثرت شاخه های درختی معرفی می کننـد که از یک ریشه و ساقه ظهور کرده اند و اشاره می نمایند به طینت و یا زمینه ی واحـدی که آن زمینه ی واحـد در یک چیز مشترک است و آن پذیرش مطلق انوار الهی است.(۱) چون می فرمایند فضـل و علم مـا از طرف خـدا است. به این معنی که جـان خود را در اختیـار خـدا قرار داده انـد تـا او هرچه را خواست در آن متجلی نمایـد و این مهم ترین توصـیفی است که در رابطه بـا مقـام اهل البیت علیهم السـلام می توان داشت. در جای دیگر می فرمایند: «قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا»(۲) قلب های ما ظرف اراده و مشیت خداوند است، پس چون او چیزی را

۱- «طین» واژه ی مخصوصـی است که به راحتی نمی توان آن را معنی کرد، همین طور که ما در محاوره های خود می گوئیم «فلانی گِلش پاک است» منظور گِل و خاک مادی نیست بلکه منظور زمینه ی روحی اوست، در ادامه ی روایت که روشن می فرمایـد: علم و فضـل ائمه علیهم السـلام از خداونـد است چون تمام وجود خود را در اختیار خداونـد قرار داده انـد، روشن می شود معنی طین یا گِل، همان قلب آماده ای است که خداوند بر آن تجلی می کند.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۳۷.

بخواهد، ما می خواهیم. به این معنی که جز خواست و میل الهی در وجود آن ها نیست. و این تفاوت اصلی ائمه علیهم السلام با سایر مردم است چون مردم عموماً برای خود خواست و اراده ای دارند ولی خواست و اراده ائمه علیهم السلام همان خواست و اراده خداوند است. وقتی معلوم شد علم و فضل آن ها از خدا است پس در واقع روشن می شود تفاوت حرکات و گفتار آن ها، ظهورات متفاوت مشیت الهی است در زمینه و طینتی که خود را در اختیار خدا گذارده تا خداوند اراده و علم خود را به وسیله ی آن ها ظاهر کند.

انسان باید به جایی برسد که فقط با خدا مرتبط شود، حال اگر عده ای آینه ی نمایش جمال و جلال الهی باشند باید خدا را در آن ها یافت، تا بتوانیم با خدا مرتبط شویم، چون بدون ارتباط با تجلیاتِ حقایق نوری نمی توان با آن حقایق مرتبط گشت و محال است بدون واسطه های نوری با ذات احدی ارتباطِ وجودی پیدا کرد. زیرا یا باید انسان در مقام واسطه ی فیض باشد و در قلبش خواست و اراده ی خداوند مستقر گردد که این مقام معصومین علیهم السلام است و یا باید به واسطه ی تجلیات نوریِ معصومین علیهم السلام با نور الهی مرتبط شود که این مقام سالکان واقعی است که با نفی خود در مقابل انسان کامل، از بهره های وجودی انسان کامل برخوردار می شوند و نور ولایت آن ها را بر جان و روان خود جاری می نمایند. گفت:

گوید

آن کس در این مقام، فضول

که

تجلّی نداند او ز حلول

هر

چه روی دلت مصفّاتر

زو

تجلّی ترا مهیاتر

این همان توحید صمدی است که اسرار جلال و اکرام حق را در آینه ی جمال انسان کامل می نگرد. فنای فی الله برای ائمه علیهم السلام به این معنی

است که در مقابل خدای بی نهایت هیچ خودی ندارند که حدّی برای خدا باشد. اگر من در مقابل خدا خودی داشته باشم و با نظر به خود در محضر خدا حاضر شوم، از آن جهت که خدا بی نهایت است، دیگر خدایی برایم نمی ماند، چون حضور موجودِ با نهایت در مقابل حقیقت بی نهایت، بی نهایت را از بی نهایت بودن خارج می کند، در نتیجه هرگز خدایی در منظر بنده نمی ماند. پس اگر خدا از همه ی جهات بی نهایت است، اگر کسی در محضر خدا بود و به خود نظر کرد، از آن جایی که ممکن نیست یک موجودِ محدود در کنار وجودی نامحدود واقع شود، یا باید موجود محدود در میان نباشد، یا آن خدای نامحدود، نامحدود نماند، اگر آن موجودِ نامحدود، محدود شد دیگر با خدای بی نهایت روبه رو نیستیم. پس اگر موجودِ محدود نظر به خود داشته باشد، دیگر خدای بی نهایت را در منظر خود ندارد، هرچند بتواند در فکر خود نامحدودبودن خدا را درک کند، ولی در بیرون و با قلب خود با خدای نامحدود مرتبط نیست، یا باید بگوییم هیچ وقت، هیچ کس نمی تواند خدا را بیابد، یا باید بگوییم عده ای هستند که در عین این که هستند، نیستند، اینها می توانند در عین این که قلب خود را از هرگونه اَنانیّت خالی کرده اند، نمایش تجلی اسماء الهی باشند. به تعبیر بهتر:

فانی

به خود و به دوست باقی

این

طرفه که نیستند و هستند

مقامشان مقام فناست، جز مظهر اسماء الهی شخصیتی برای خود تعریف نکرده اند. تمام توجه را به سوی حق انداخته اند تا از خود فانی و به حق باقی شوند. گفت:

چو آمد روی مه رویم، چه باشم من، چه باشم من

که من خوش آنگهی باشم که من بی خویشتن باشم

من آنگه خود کسی باشم که در میدان حکم او

نه دل باشم، نه جان باشم، نه سر باشم، نه تن باشم

جایگاه واسطه ی فیض

از خود باید پرسید واسطه ی فیض الهی چه رابطه ای با خدا دارد که واسطه ی فیض شده است؟ جز این که باید تمام وجودش ظهور انوار الهی باشد و خودش را چیزی جز همان واسطه ی فیض بودن احساس نکند؟ اگر واسطه های فیض الهی هم به صورت استقلالی به خود بنگرند دیگر خدا را نمی یابند تا راه بندگی خدا برای سایرین باشند و اظهار دارند: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»(۱) خداوند از هیچ یک از بندگان عملی را قبول نمی کند مگر به نور معرفتی که ما به خدا داریم. چون تنها معرفت آن ها به خدا معرفت صحیح است و عمل هرکس براساس معرفت به آن ها مورد قبول خواهد بود. هرکس به همان اندازه که خدا را با نظر به خود، محدود می بیند، عملاً از ارتباط با خدا محروم است و برای او خدا در همه جا نیست، یک مَن برای خود احساس می کند و یک خدایی که در ذهن خود دارد، در حالی که شرط ارتباط با خدای بیرونی نفی هرگونه وجود استقلالی برای خود است و این در سخن حضرت به خوبی ظاهر است وقتی می فرمایند: «فَضْلُنَا مِنَ اللَّهِ» آن کمالی که در ما هست، از ما نیست

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

از خدا است. نه این که اکثر فضلِ آن ها از آن ها نیست، نه! اصلاً فضل آن ها از آن ها نیست، همچنان که می فرمایند: «عِلْمُنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» علم ما از ما نیست از نزد خدا است «وَ نَحْنُ أُمَنَاؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ» ما امینان خدا هستیم بر خلق او. یعنی هیچ چیزی از خود نداریم، تنها و تنها آنچه را خداوند بر قلب ما متجلی کرده است به خلق خدا می رسانیم. در روایت دیگری می فرمایند: «لَنَا حَالَاتٌ مَعَ اللّه، هُوَ فِيهَا نَحْنُ وَ نَحْنُ فِيهَا هُوَ، وَ مَعَ ذَالِكْ هُوَ هُوَ وَ نَحْنُ، نَحْنُ»(۱) برای ما حالاتی است با خدا که او در آن حالات مائیم و ما در آن حالات او هستیم، معذلك او، اوست و ما، مائیم. به تعبیر مولوی:

آب

کوزه چون در آب جو شود

محو

در وی گردد و او جو شود

در آن حال وقتی نظر به خود می کنند خود را تماماً غرق وجود می بینند و جز وجود در منظر خود نمی یابند. وقتی نظر به حق می کنند، خود را مخلوقی می یابند تماماً متعلق و متصل به حضرت حق. آن جا که می فرمایند: ما او هستیم، روشن می کنند که آن ها مظهر جمال خداوندند، در عین نظر به خداوند و آن جا که می فرمایند: او ما می باشد، روشن می کنند چگونه خداوند از طریق آن ها خود را نشان می دهد، در عین نظر به جمال ائمه علیهم السلام. پس در واقع از یک جهت امین خداوندند برای خلق در نمایش اسماء الهی و تجلی انوار ربانی به سوی حق، و از جهتی دعوت کنندگان خلق اند به سوی دین خداوند در نمایاندن اعمال و افعال و

۱- کلمات مکنونه، فیض کاشانی، ص ۱۱۴، انتشارات فراهانی.

عقایدی که یک انسان باید داشته باشد تا بتواند به خدا رجوع کند. بر این اساس حضرت در معرفی خود به زیدبن شحّام در ادامه می فرمایند: «نَحْنُ أُمَنَاؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ وَ الْحُجَّابُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ» ما امانت داران خداوند برای خلق او هستیم و دعوت کنندگان به دین او می باشیم - نه دعوت کننده به خود- و واسطه و حاجب بین خدا با خلقش هستیم. تا همچون حاجبی که بین سلطان و مردم واسطه است، واسطه ی بین خدا و خلق باشیم و خلق از طریق نظر به اعمال و گفتار ما راه اُنس با خدا را بیابند. در عین حال، ائمه علیهم السلام خودشان عبادات الهی را به کامل ترین شکل انجام می دادند تا جنبه ی شخصی و فردیِ آن ها به جنبه ی فانی در حق بودنشان متصل بماند و در نتیجه جنبه ی مظهریت آن ها محفوظ باشد.

اسوه های قدسی

نکته ای که با دقت کامل باید مدّ نظر داشته باشیم، جمع بین جنبه ی حاجب بودن و واسطه بودن ائمه علیهم السلام از یک طرف و جنبه ی شخصی آن ها است در انجام عبادات و فعالیت هایی که مربوط به بندگی آن ها می باشد از طرف دیگر. حضرت در این روایت شریف توجه ها را به جنبه ی اوّل اهل البیت علیهم السلام جلب می کنند تا هرکس بفهمد مقامی که خداوند برای ائمه علیهم السلام قرار داده و مردم می توانند از نور آن مقام بهره ی کامل بگیرند و آسمانی شوند، کدام جنبه است و از آن جایی که خود آن ها نیز بشری هستند که مأمور به بندگی خدا می باشند، برای حفظ ارتباط با جنبه ی قدسی خود عبادت ها دارند. حرکات و گفتار آن ها بهترین نشانه برای

ارتباط هر انسانی است با عالم قدس و معنا. چون خود آن ذوات مقدس هم از جهتی مثل بقیه از پدر و مادر زاییده شده اند، و مثل بقیه از نظر جسمی از این دنیا می روند و عزرائیل علیه السلام آن ها را قبض می کند. پس راز عظمت آن ها حفظ رابطه ی خود با عالم قدس است و این رابطه را از طریق شریعت الهی حفظ کرده اند. این روشن می کند که اگر بقیه ی مسلمانان هم به طریقی که آن ها شریعت را تبیین نمودند و بدان عمل کردند، بپذیرند و عمل کنند راه ارتباط با عالم معنا برایشان میسر می شود. به واقع آن ها امانت داران خدا برای ما خواهند بود تا ما را به دین خدا دعوت کنند و بدین وسیله حاجب بین خدا و ما باشند. پس اگر از یک جهت مثل ما انسان اند و موظف به انجام اموری هستند که اقتضای بندگی آن ها است، از جهت دیگر دارای جنبه ی خاص قدسی هستند که در حرکات و گفتار خود، آن جنبه را می نمایانند و به این اعتبار الگوی ما و راه اُنس با خدا می باشند.

آیا می توان گفت: چون ائمه علیهم السلام الگوی ما هستند باید آدم های معمولی باشند؟ اتفاقاً اگر آدم معمولی باشند هرگز الگوی مناسبی برای ما نیستند. باید انسان هایی باشند که با حقیقت مرتبط باشند نه مثل آقای کانت که الگوی اروپایی ها شد و کار به اینجا رسید که شما امروز در غرب با آن روبه رو هستید. چون اگر اخلاق، اخلاقی نباشد که وصل به عالم قدس است، تا آن جا رعایت می شود که نفس امّاره اجازه می دهد. کانت از نظر اخلاق حرف های خوبی زد ولی نه از آن جهت که انسان ها متصل به حقایق قدسی شوند، چون آن اخلاق از طرف کسی پیشنهاد می شد که به

عالم قدس متصل نبود. شخصی که با عالم غیب مرتبط نیست چگونه می تواند از اخلاق سخن بگوید و انتظار داشته باشد انسان ها به آن دستورات پای بند باشند. در صورتی که حضرت صادق علیه السلام در روایت مورد بحث فرمودند: «فضل و علم ما از طرف خدا است» و ما از نزد خودمان هیچ حرفی نداریم. فرق چنین مقامی با من و شما این است که من و شما سعی می کنیم به کمک راهنمایی های امامان علیهم السلام راست بگوییم و حضور قلب داشته باشیم اما آن ها عین صدق و عین عبادت اند. همان نکته ای که قرآن در مورد امامان فرمود که: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاء الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»(1) و آنان را امامانی قرار دادیم که به «امر» ما هدایت می کنند و به ایشان فعل خیر و اقامه ی نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ی ما بودند. مستحضرید که می فرماید: «فعل خیر» و «اقامه ی نماز» را به آن ها وحی نمودیم، نه این که به آن ها وحی کردیم که فعل خیر انجام دهند و نماز بخوانند، لذا شخصیت آن ها عین فعل خیر و عین اقامه ی نماز است. با این دید به جمله ی حضرت توجه کنید که می فرمایند: «وَ عِلْمُنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» و علم ما از طرف خدا است. یعنی نه این که آن ها فکر کردند و فهمیدند، بلکه قلب آن ها محل تجلی علمی خاص می باشد که می توانند با حقایق غیبی عالمِ وجود مرتبط شوند، همان علم غیبی که قرآن در موردش می فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا*إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن

۱- سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۳.

رَّسُولٍ»(۱) خدا است که عالم به غیب است و آن علم برای هیچ کس آشکار نمی شود مگر برای رسولی که خداوند از او راضی است. و امام رضا علیه السلام فرمودند: «فَرَسُولُ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ مُرْتَضًی وَ نَحْنُ وَرَثَهُ ذَلِکَ الرَّسُولِ الَّذِی أَطْلَعَهُ اللَّهُ عَلَی مَا شَاءَ مِنْ غَیْبِهِ فَعَلِمْنَا مَا کَانَ وَ مَا یَکُونُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ»(۲) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد خدا مرتضی هستند و خداوند از او راضی است و ما ورثه ی آن رسول می باشیم که خداوند از آنچه از عالم غیب مصلحت می دانست او را مطلع کرد، پس ما را از آنچه بوده و تا قیامت خواهد بود آگاه نمود.

اساسی ترین موضوع در امام شناسی

حضرت صادق علیه السلام پس از آن که فرمودند: علم ما از طرف خدا است می فرمایند: «وَ نَحْنُ أُمَنَاؤُهُ عَلَی خَلْقِهِ» ما امانت داران خدا بر خلقش هستیم. تا اگر مردم می خواهند علمی واقعی به دست آورند به ائمه علیهم السلام رجوع کنند و عقل و اندیشه ی خود را صرف تدبّر در علومی نمایند که امامان در اختیارشان می گذارند تا نه مانند اخباریون در رویارویی با روایات، عقل را تعطیل کنند و نه مانند روشنفکرانِ سکولار، عقل را در اموری به کار گیرند که بیشتر اعتباری است تا حقیقی، بلکه چون حکیمان عمل کنند که به نور عقل بتوانند انوار عالیه ی روایات را بشناسند. در آن صورت است که مردم به خوبی و به کمک راهنمایی های امامان به سوی

ص: ۷۲

۱- سوره ی جن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۷۵.

فهم هرچه بیشترِ دین الهی سوق پیدا می کنند و لذا در ادامه فرمودند: «وَ الدُّعَاهُ إِلَی دِینِهِ» ما کسانی هستیم که مردم را به سوی دین خـدا دعوت می کنیم. چون همچنان که عرض شـد منّیتی ندارنـد تا مردم را به خود بخوانند و از خدا بازدارند، در مقامی هسـتند که در ادامه می فرماینـد: «وَ الْحُجَّابُ فِیمَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ خَلْقِهِ» ما واسـطه ها و حاجب هایی هستیم بین خـدا و خلق او. مانند رسولِ نور صـلی الله علیه و آله، آفتاب عالم معنویت هسـتند و تماماً همان عالم را می نمایانند. مولوی از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید:

چو غلام آفتابم هم ازآفتاب گویم

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

چو رسول آفتابم به طریق ترجمانی

پِنهان از او بپرسم به شما جواب گویم

چودلم زخاک کویش بکشیده است بویش

خجلم زخاک کویش که حدیث آب گویم

حضـرت صـادق علیه السـلام به زیـدبن شـحّام می فرماینـد: ما واسـطه های بین خـدا و خلق او هستیم تا در تمام گفتار و رفتار، نمایش خواست و اراده ی او باشـیم و مردم در پیـداکردن راهِ ارتباط با خـدا سـر گردان نمانند و مجبور نباشـند به برداشت های خود از قرآن اکتفا کنند بدون آن که مطمئن باشـند آن برداشت ها درست است. سـپس حضرت می فرمایند: ای زید آیا کافی بود و او می گویـد: آری. گویا مطلب را به دست آورد ولی حضـرت برای آن که موضوع را به طور کامل روشن کرده باشـند در ادامه فرمودنـد: «خَلْقُنَا وَاحِـدٌ وَ عِلْمُنَا وَاحِدٌ وَ فَضْلُنَا وَاحِدٌ وَ کُلُّنَا وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَی» خلقت و علم و فضل ما واحد است و همه ی ما در نزد خـدا یک حقیقت واحـد هستیم. ملاحظه بفرمائیـد با این که ائمه علیهم السـلام هرکـدام از نظر ظاهر و از نظر شکلِ عمل متفاوتند، ما را متوجه مقامی می کنند که ماوراء این تفاوت ها، واحد

است و در فهم مقام امامان توجه به این امر، اساسی ترین موضوعی است که باید فهمیده شود تا علاوه بر اطمینان کامل به سیره ی آن ها، متوجه حقیقتی در عالم اعلی بشویم و امامان را نمایاننده ی قواعد آن عالم بدانیم و از این غافل نباشیم که حرکات و گفتار ائمه علیهم السلام از کجا سرچشمه می گیرد.

جایگاه عرشی ائمه علیهم السلام

بعد از آن که جناب زیدبن شحّام متوجه مقام قدسی امامان شد، از حضرت صادق علیه السلام تعداد امامان را سؤال کرد و حضرت فرمودند: «نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ» ما دوازده نفر هستیم. که این پاسخ می رساند اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبل معلوم بوده و همان طور که عرض شد شیعه و سنی از تعداد آن آگاه بوده اند.(۱)

عمده وصفی است که حضرت صادق علیه السلام در مورد

۱- مقام معظم رهبری«حفظه الله» در مورد راز دوازده نفربودن ائمه علیهم السلام و موضوع غدیر، با دقت حکیمانه ای می فرمایند: «اگر این حادثه اتفاق می افتاد که حفظ و گسترش کمّی و گسترش کیفی در این موجود خلق شده ی الهی - یعنی جامعه ی اسلامی نبوی- می توانست به قدر ده، دوازده نسل، پی درپی حراست و حفاظت بشود، آن وقت مسلّم بود که این حرکت در طول تاریخ بشر، شکست ناپذیر می ماند. معنایش این نبود که بشر، دوران انتظاری نخواهد داشت و خود در طول این دوازده نسل، به نهایت مطلوب خود خواهد رسید. اگر آن طوری که پیغمبر صلی الله علیه و آله معین کرده بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام، بعد امام حسن علیه السلام، بعد امام حسین علیه السلام، بعد ائمه ی دیگر، یکی پس از دیگری می آمدند، باز به گمان بیشتر، بشر نیاز به یک دوران انتظار داشت تا بتواند آن جامعه ی آرمانی را تحقق ببخشد. اما در آن صورت اگر این تعاقب معصومین، این دست های امین و کارآمد، می توانستند این حادثه ی ایجاد شده ی در واقعیت را حفظ کنند، آن وقت مسیر بشر، مسیر دیگری می شد.».(۲۹/۱۰/۱۳۸۴)

جایگـاه آن دوازده نفر فرمودنـد کـه: «هَكَذَا حَوْلَ عَرْشِ رَبِّنَا عَزَّ وَ جَلَّ فِي مُبْتَدَإِ خَلْقِنَا»؛ مـا از ابتـدای خلقت، اطراف عرش پروردگار U قرار داشتیم. در این فراز معارف عمیقی نهفته است و تأکیـد بنده بر روی این روایت به جهت همین قسـمت است. چـون می فرماینـد: از ابتـدای خلقتِ خـود حول عرش پروردگارمـان قرار داشـتیم. اگر معنی جایگـاه عرش روشن شود عظمت موضوع روشن می گردد. می دانیـد که چون ذات الهی جلوه کنـد، صورت آن جلوه، عرش است که مقـام تجلی ذات است به ظهور اسـماء الهی. ذات فقـط اوست، «هُوَ» تجلی می کنـد، می شود «الله». همین که پـای تجلی به میان آمـد بحث «اسم» مطرح می شود و لـذا می گویی «بسم الله» یعنی «الله» را به عنوان اسم مطرح می کنید و خداوند از ما انتظار دارد لااقل ما او را در مقام اسـم «الله» بشناسـیم و بسم الله الرّحمن الرّحیم را دانسـته بگـوییم. و اگر می خـواهیم کـاری را شـروع کنیم، به اسم «الله» شـروع کنیم، به اسمی شروع کنیم که آن اسم «الله» است و غیر ذات است.

پس اولاً: بایـد متوجه بود یک مقام، مقام «هُوَ» است که چون جلوه کنـد نور «الله» ظهور می نماید و شـرایط اُنس انسان با مقام جامعیت کمالات در منظرش قرار می گیرد و می توانـد با نظر به «اسم الله» راه رجوع به عالی ترین درجه ی ممکن را بیابـد، به شرطی کـه بدانـد «الله» یعنی چـه و چرا بایـد به اسم الله رجـوع کنـد. اگر قلب جایگـاه اسم الله را نشـناسد نمی توانـد «بسم الله» بگوید و چون در طول عمر خود بسم الله نگفته تمام عمر او بی برکت و

ابتر می شود.(۱)

بسم الله الرّحمن الرّحیم به این معنی است که ما باید اسمی به نام «الله» را بشناسیم و وقتی می خواهیم کاری را انجام دهیم نور اسم «الله» را در میان بیاوریم تا به کمک آن نور کارمان محقق شود و آن کار ظهور هر اسمی که باشد، به نور اسم جامع الله، واقع گردد. مگر می شود بدون اسم الله راه برویم؟ راه رفتن یعنی تجلّیِ نور اسمِ قائم در ذیل نور اسم جامع الله، اگر «الله» را از آن جهت که قائم است در میان نیاورید چطور می توانید حقیقتاً راه بروید و نتیجه بگیرید؟ اولین شرط راه رفتن قیام است، اگر تنها او قائم است شما می توانید به اسم الله راه بروید، چون فقط الله در همه ی هستی در صحنه است. وقتی می خواهیم غذا بخوریم اگر او که مُطعِم است در میان نباشد ما در وَهمیات خود غذا خورده ایم و نه در واقعیات. رجوع به مُطعِم موجب می شود تا حقیقتاً از طعام بهره بگیریم و رجوع به مطعمِ واقعی در ذیل اسم الله ممکن است و بی اسم الله، کار ابتر و بی نتیجه است. از آن جهت فرمود: «اللَّهُ نُورُ السَّمَ‍اوَاتِ وَالْأَرْضِ»(۲) نور آسمان و زمین، «الله» است، پس آسمان و زمینِ بی الله، آسمان و زمین بی برکت و ابتر است.

در روایت مورد بحث، حضرت صادق علیه السلام به زید بن الشّحام فرمودند: عده ی ما دوازده نفر است اطراف عرش پروردگارمان از ابتدای خلقتمان. چون وقتی اسم «الله» جلوه کند، عرش ظهور می یابد و لذا اهل البیت علیهم السلام

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کُلُّ أَمْرٍ ذِی بَالٍ لَمْ یُذْکَرْ فِیهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرُ» (بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۰۵) هر امر مهمی که با اسم الله شروع نشود، آن کار بی نتیجه خواهد بود.

۲- سوره ی نور، آیه ی ۳۵.

حول عـالی ترین جلوات اسم الله قرار دارنـد و هم رتبه بـا مقام عرش می باشـند. و این قسـمت از روایت روشن می کنـد محور وجود آن ذوات مقـدس «الله» است و ایشـان مسـتقیماً از نور «الله» بهره منـد می شونـد و بر سـایر مخلوقات تجلی می کننـد. آیا ممکن است چنین سلسـله ای که از ذات شـروع می شود و به عرش و انسان های کامل ادامه می یابـد در عالم نباشـد؟ و بـدون انسان های عرشـی، بشـریت از انوار عرشِ خداونـد بهره منـد گردد؟ حال اگر در تمام دنیا جسـتجو کنیم و بخواهیم یک انسان عرشی پیدا کنیم که در مقام جامعیت اسماء الهی باشد آیا کسی غیر از امیرالمومنین علیه السلام را پیدا می کنیم؟ پس ملاحظه می فرمائیـد اگر جایگـاه قدسـی انسان کامل را درست شـناختیم، مسـلماً در یافتن مصـداق آن به مشـکل نمی افتیم و به راحتی متوجه اهل البیت علیهم السلام می شویم.

حضـرت صـادق علیه السـلام در راسـتای یگانه بودن حقیقت نوری اهل البیت علیهم السـلام در آخرین فراز از سـخن خود می فرماینـد: «أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ» اول ما محمـد است، وسط ما محمـد است و آخر ما محمـد می باشـد. امیدوارم از این نکته ی بسیار مهم به راحتی عبور نفرمائید و مسئله را به عنوان یک مسئله ی اعتباری قلمداد نفرمایید. زیرا مقام اهل البیت علیهم السـلام طوری است که فقط از حقایق سـخن می گوینـد و از حقایق پرده برداری می کنند. وقتی می فرمایند: اول و وسط و آخر ما دوازده انسان، محمـد صـلی الله علیه و آله است، از قاعـده ی توحیدی خاصـی خبر می دهند که در عالم ملکوت جریـان دارد، قاعـده ای که روشن می کنـد هر انـدازه موجـودی در درجه ی وجودی برتری قرار داشـته باشـد، بیشـتر کثرت آن در وحدتش مستغرق

است و هر انـدازه آن حقیقت غیبی نزول کنـد و جنبه ی ظهوری اش بر جنبه ی غیبی اش بیشتر شود، کثرت آن بیشتر ظاهر می شود، به طوری که این دوازده نور قدسـی در عالم شـهادت دوازده نفرنـد و هر کـدام ظهور خاصـی دارند ولی در موطن غیبیِ خود، نه تنها همه یک حقیقت واحدنـد بلکه آن حقیقت واحـد در نوری به نام نور محمدی آنچنان مسـتغرق است که در واقع می توان گفت: اول و وسط و آخر آن ها محمد صلی الله علیه و آله است. دوازده نفری که به هرکدام نظر کنید در همان حال به باطن شان که حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله است، متصل اند. (دقت بفرمائید)

خداونـدا! از طریـق نظر به ذوات مقـدس ائمه علیهم السـلام راه بسـیار نـورانی و عظیم القـدری را بر روی بنـدگانت گشـودی، مرحمتی کن که این راه به بهترین شکل گشوده بماند.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۷۸

متن روایت

«عَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیهم السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقاً أَفْضَلَ مِنِّی وَ لَا أَکْرَمَ عَلَیْهِ مِنِّی قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَوْ جَبْرَئِیلُ فَقَالَ علیه السلام یَا عَلِیُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فَضَّلَ أَنْبِیَاءَهُ الْمُرْسَلِینَ عَلَی مَلَائِکَتِهِ الْمُقَرَّبِینَ وَ فَضَّلَنِی عَلَی جَمِیعِ النَّبِیِّینَ وَ الْمُرْسَلِینَ وَ الْفَضْلُ بَعْدِی لَکَ یَا عَلِیُّ وَ لِلْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِکَ وَ إِنَّ الْمَلَائِکَهَ لَخُدَّامُنَا وَ خُدَّامُ مُحِبِّینَا یَا عَلِیُّ الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ... وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا بِوَلَایَتِنَا یَا عَلِیُّ لَوْ لا نَحْنُ مَا خُلِقَ آدَمُ وَ لَا حَوَّاءُ وَ لَا الْجَنَّهُ وَ لَا النَّارُ وَ لَا السَّمَاءُ وَ لَا الْأَرْضُ فَکَیْفَ لَا نَکُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِکَهِ وَ قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَی مَعْرِفَهِ رَبِّنَا وَ تَسْبِیحِهِ وَ تَهْلِیلِهِ وَ تَقْدِیسِهِ لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَقَنَا بِتَوْحِیدِهِ وَ تَحْمِیدِهِ ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِکَهَ فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُوراً وَاحِداً اسْتَعْظَمُوا أَمْرَنَا فَسَبَّحْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِکَهُ أَنَّا خَلْقٌ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُنَزَّهٌ عَنْ صِفَاتِنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِکَهُ بِتَسْبِیحِنَا. وَ نَزَّهَتْهُ عَنْ صِفَاتِنَا فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا هَلَّلْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِکَهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّا عَبِیدٌ وَ لَسْنَا بِآلِهَهٍ یَجِبُ أَنْ نُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ فَقَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَمَّا شَاهَدُوا کِبَرَ مَحَلِّنَا کَبَّرْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِکَهُ أَنَّ اللَّهَ أَکْبَرُ مِنْ أَنْ یُنَالَ عِظَمَ الْمَحَلِّ إِلَّا بِهِ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ لَنَا مِنَ الْعِزِّ وَ الْقُوَّهِ قُلْنَا لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ لِتَعْلَمَ الْمَلَائِکَهُ أَنْ لَا حَوْلَ لَنَا وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَیْنَا وَ أَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرْضِ الطَّاعَهِ قُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ لِتَعْلَمَ الْمَلَائِکَهُ مَا یَحِقُّ لِلَّهِ تَعَالَی ذِکْرُهُ عَلَیْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَی نِعَمِهِ فَقَالَتِ

ص: ۷۹

الْمَلَائِکَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَی مَعْرِفَهِ تَوْحِیدِ اللَّهِ وَ تَسْبِیحِهِ وَ تَهْلِیلِهِ وَ تَحْمِیدِهِ وَ تَمْجِیدِهِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ آدَمَ فَأَوْدَعَنَا صُلْبَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِکَهَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِیماً لَنَا وَ إِکْرَاماً وَ کَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عُبُودِیَّهً وَ لِآدَمَ إِکْرَاماً وَ طَاعَهً لِکَوْنِنَا فِی صُلْبِهِ فَکَیْفَ لَا نَکُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِکَهِ وَ قَدْ سَجَدُوا لِآدَمَ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ وَ إِنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِی إِلَی السَّمَاءِ أَذَّنَ جَبْرَئِیلُ مَثْنَی مَثْنَی وَ أَقَامَ مَثْنَی مَثْنَی ثُمَّ قَالَ لِی تَقَدَّمْ یَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ لَهُ یَا جَبْرَئِیلُ أَتَقَدَّمُ عَلَیْکَ فَقَالَ نَعَمْ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فَضَّلَ أَنْبِیَاءَهُ عَلَی مَلَائِکَتِهِ أَجْمَعِینَ وَ فَضَّلَکَ خَاصَّهً فَتَقَدَّمْتُ فَصَلَّیْتُ بِهِمْ وَ لَا فَخْرَ فَلَمَّا انْتَهَیْتُ إِلَی حُجُبِ النُّورِ قَالَ لِی جَبْرَئِیلُ تَقَدَّمْ یَا مُحَمَّدُ وَ تَخَلَّفَ عَنِّی فَقُلْتُ یَا جَبْرَئِیلُ فِی مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ تُفَارِقُنِی فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ انْتِهَاءَ حَدِّیَ الَّذِی، وَضَعَنِی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِ إِلَی هَذَا الْمَکَانِ فَإِنْ تَجَاوَزْتُهُ احْتَرَقَتْ أَجْنِحَتِی بِتَعَدِّی حُدُودِ رَبِّی جَلَّ جَلَالُهُ. فَزُخَّ بِی فِی النُّورِ زَخَّهً حَتَّی انْتَهَیْتُ إِلَی حَیْثُ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ عُلُوِّ مُلْکِهِ فَنُودِیتُ یَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ لَبَّیْکَ رَبِّی وَ سَعْدَیْکَ تَبَارَکْتَ وَ تَعَالَیْتَ فَنُودِیتُ یَا مُحَمَّدُ أَنْتَ عَبْدِی وَ أَنَا رَبُّکَ فَإِیَّایَ فَاعْبُدْ وَ عَلَیَّ فَتَوَکَّلْ فَإِنَّکَ نُورِی فِی عِبَادِی وَ رَسُولِی إِلَی خَلْقِی وَ حُجَّتِی فِی بَرِیَّتِی لَکَ وَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ خَلَقْتُ جَنَّتِی وَ لِمَنْ خَالَفَکَ خَلَقْتُ نَارِی وَ لِأَوْصِیَائِکَ أَوْجَبْتُ کَرَامَتِی وَ لِشِیعَتِهِمْ أَوْجَبْتُ ثَوَابِی فَقُلْتُ یَا رَبِّ وَ مَنْ أَوْصِیَائِی فَنُودِیتُ یَا مُحَمَّدُ أَوْصِیَاؤُکَ الْمَکْتُوبُونَ عَلَی سَاقِ عَرْشِی فَنَظَرْتُ وَ أَنَا بَیْنَ یَدَیْ رَبِّی جَلَّ جَلَالُهُ إِلَی سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَیْتُ اثْنَیْ عَشَرَ نُوراً فِی

كُلِّ نُورٍ سَطْرٌ أَخْضَرُ عَلَيْهِ اسْمُ وَصِيٍّ مِنْ أَوْصِيَائِی أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أُمَّتِی فَقُلْتُ يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ أَوْصِيَائِی مِنْ بَعْدِی؟ فَنُودِيتُ يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ أَوْلِيَائِی وَ أَوْصِيَائِی وَ أَصْفِيَائِی وَ حُجَجِی بَعْدَكَ عَلَى بَرِيَّتِی وَ هُمْ أَوْصِيَاؤُكَ وَ خُلَفَاؤُكَ وَ خَيْرُ خَلْقِی بَعْدَكَ وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی لَأُظْهِرَنَّ بِهِمْ دِينِی وَ لَأُعْلِيَنَّ بِهِمْ كَلِمَتِی وَ لَأُطَهِّرَنَّ الْأَرْضَ بِآخِرِهِمْ مِنْ أَعْدَائِی وَ لَأُمَكِّنَنَّهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا وَ لَأُسَخِّرَنَّ لَهُ الرِّيَاحَ وَ لَأُذَلِّلَنَّ لَهُ السَّحَابَ الصِّعَابَ وَ لَأُرَقِّيَنَّهُ فِی الْأَسْبَابِ وَ لَأَنْصُرَنَّهُ بِجُنْدِی وَ لَأُمِدَّنَّهُ بِمَلَائِكَتِی حَتَّى تَعْلُوَ دَعْوَتِی وَ تَجْمَعَ الْخَلْقُ عَلَى تَوْحِيدِی ثُمَّ لَأُدِيمَنَّ مُلْكَهُ وَ لَأُدَاوِلَنَّ الْأَيَّامَ بَيْنَ أَوْلِيَائِی إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ».(۱)

ص: ۸۱

۱- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۳۵.

جلسه ی چهارم: برتری مقام پیامبر صلی الله علیه و آله از ملائکه ی مقرب

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

هرکس وظیفه دارد امام خود را بشناسد آن هم آن طور که خود امامان خود را معرفی می کنند، به خصوص که آن ها ادعاهایی دارند که اگر درست شناخته نشوند پذیرفتن آن ادعاها بسیار برای بشر سنگین است تا آن جا که ممکن است کار به کینه ورزی نسبت به ائمه علیهم السلام کشیده شود. نمونه ی آن کینه ورزی را در برخورد امویان در کربلا با حضرت سیدالشهداء علیه السلام ملاحظه می کنید. امام حسین علیه السلام مثل عبدالله بن زبیر مستقیماً محلی را به عنوان پایگاهِ مقابله با یزید قرار ندادند، مردم کوفه حضرت را دعوت کردند حضرت هم به سوی آن ها حرکت نمودند. بعد

ص: ۸۳

هم که حرّ مانع حرکت حضرت شد، فرمودند اگر نمی خواهید برمی گردم.(۱)

نهضت حضرت یک نهضت نرم با شعار امر به معروف و نهی از منکر و برگشت به سیره ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، با این همه بسیار عجیب است که با حضرت آنچنان خشن مقابله می کنند و در نهایت هم ایشان را شهید می نمایند با این که ساز و برگ حضرت سیدالشهداء علیه السلام ساز و برگ نظامی نبود. اگر موضوع را به خوبی کالبد شکافی و روان کاوی کنیم روشن می شود امویان در عین اقرار به کمالات حضرت از ادعای قدسی بودن ایشان ناراحت بودند. وقتی سنان سر حضرت را نزد عبیدالله آورد، گفت: بهترین جایزه هایت را به من بده و رکابم را از طلا و نقره پُر کن چون سر کسی را آوردم که بهترین پدر و مادر را داشت. عبیدالله از این حرف ناراحت شد و دستور داد او را کشتند و گفت اگر می دانستی بهترین فرد است چرا او را کشتی.(۲) این ها همه نشان می دهد که حزب اموی نسبت به اهل البیت علیهم السلام کینه داشتند و این کینه به جهت آن بود که نمی توانستند ادعاهای قدسی بودن آن ها را تحمل کنند و کینه بر اهل البیت علیهم السلام به خصوص علی علیه السلام را در بین مردم اشاعه می دادند تا آن جایی که وقتی حضرت سیدالشهداء علیه السلام از سپاهیان عمر سعد پرسیدند به چه جرمی مجهز

۱- حضرت به حرّ فرمودند: «اِنَّ اَهْلَ مِصْرِکُمْ کَتَبُوا اِلَیَّ اَنْ اَقْدِمْ عَلَیْنَا فَاَمّا اِذَا کَرِهْتُمُونِی اِنْصَرَفْتُ عَنْکُم» مردم شهر شما به من نامه نوشتند که به سوی ما بیا، اگر آمدنم را ناخوش دارید باز می گردم» (تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۱۱- ارشاد، ج ۲، ص ۸۴)

۲- امالی شیخ صدوق، ص ۱۶۴.

شده اید که مرا به قتل برسانید؟ جواب دادند: «بُغْضاً لِأبیک» به جهت کینه ای که از پدرت داریم.

آفات غفلت از جایگاه قدسی اهل البیت علیهم السلام

ما اصرار داریم که روی روایاتی که حقیقت نوری اهل البیت علیه السلام را متذکر می شود بحث شود، چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این طور اصرار داشتند و تلاش می کردند این وجه از شخصیت اهل البیت علیهم السلام مورد توجه قرار گیرد و چون از این مسئله غفلت شد اسلام و مسلمین این همه ضربه خوردند. اگر یک جوان فلسطینی بپرسد با توجه به این که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «الْإِسْلَامُ یَعْلُو وَ لَا یُعْلَی عَلَیْهِ»(۱) اسلام همچنان به برتری می رود و هیچ دینی بر آن برتری نمی یابد. چرا شصت سال است قطعه ای از جهان اسلام زیر چکمه ی صهیونیسم اسیر و گرفتار است؟ باید برای جواب به این سؤال به فرمایش فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد مدینه رجوع کرد که خطاب به مسلمانان فرمودند با حذف علی علیه السلام ذلیل می شوید. به جوان فلسطینی باید گفت: آیا تو فاطمه زهرا علیها السلام را قبول داری؟ - شیعه و سنی به عظمت فاطمه زهرا علیها السلام اقرار دارند- فاطمه زهرا علیها السلام ریشه ی این اسارت ها و عقب افتادگی ها را در این می دانند که به سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نشد. سؤال اصلی این است که چرا سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نشد؟ در راستای ریشه یابی در این موضوع متوجه می شویم مقام و جایگاه قدسی امیرالمؤمنین علیه السلام مورد توجه قرار نگرفت.

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴.

وقتی چنین تصور شود که همه ی آدم ها مساوی هستند و می توان برای سر و سامان دادن به جامعه هرکس را که مردم صلاح می دانند انتخاب کنند، موضوعِ حاکمیت حضرت اَحد بر عالم کثرت در نظام بشری به هم می خورد و هرکس به میل و هوس خود اصالت می دهد. در چنین فضایی اگر ائمه علیهم السلام گفتند: ما اولین نور خدائیم که از خدا صادر شد، در مقابل می گویند این ها ادعاهای زیادی است و زمینه ی کشتن آن ها را فراهم می کنند تا جایی که به صورتی وحشتناک در سرتا سر جهان هرکجا فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را می یافتند می کشتند. باید روانکاوی کرد که چرا مسلمانان حاضرند پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یعنی امام حسین علیه السلام را با آن همه توصیه که پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به امام حسن و امام حسین«علیهماالسلام» داشتند، به قتل برسانند. فرازی از خطبه های حضرت اباعبدالله علیه السلام در روز عاشورا این است که مگر شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدید که حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت اند؟

علاوه بر امویان، کوفیان نیز به قتل امام حسین علیه السلام کمر بستند که این روانکاوی جدایی دارد. کوفیان دوستدار اهل البیت علیهم السلام هستند و سابقه ی مبارزه با معاویه و لشکر شام را که تحت فرمان معاویه بود دارند. ولی باید بدانید انسان هایی که در مقابل انسان های قدسی نتوانند خود را هماهنگ کنند برای مقابله با روان خود یعنی برای فرار از عقیده ای که نتوانسته اند وارد زندگی خود کنند، به شدت با آن عقیده به مخالفت می پردازند. مثل بعضی از رزمندگان که بعد از جنگ نتوانستند سجایای یک مجاهد را در خود شکل دهند، با این که جنگ کرده و مجروح هم شده اند اما نتوانستند

ص: ۸۶

بفهمنـد جایگاه خود و جایگاه تاریخی این جنگ در آینـده ی تاریـخ کجا است، و از ارتباط با گوهر انقلاب اسـلامی خود را محروم کردنـد تـا آن جـا که تصور کردنـد بـا حضور در جبهه هـای جنـگ فرصت هـا را از دست داده انـد و در غیاب آن ها سرمایه دارها سـرمایه دارتر شدنـد و این ها عقب افتادنـد و چون با عـده ای از مسـئولان هم که انقلاب از یادشان رفته روبه رو شدنـد، برای جبران مافات به کلی از مسـیر انقلاب و اسـلام فاصـله گرفتند و سـعی کردند با شخصـیت گذشـته ی خود مبارزه کننـد. بر عکس آن ها، عـده ای چون جایگاه قدسـی انقلاب اسـلامی را فهمیـده اند اگر تمام مردم ایران هم به انقلاب و دفاع هشت ساله پشت کنند این ها در مسـیر خودشان هستند. در مورد جریانی که در کربلا واقع شد هم این سؤال باید مدّ نظر باشد که چطور در جامعه ی اسلامی پس از ۵۰ سال از رحلت رسول خدا صـلی الله علیه و آله، پسر پیغمبر را با آن همه سفارش که قرآن و رسول خدا صـلی الله علیه و آله در مورد اهل البیت علیهم السـلام کرده اند، به قتل می رسانند. رأس الجالوت در دربار یزید گفته بود ما در جای پای صحابه ی حضرت عیسی محراب ساختیم، شما پسر پیغمبرتان را می کشید.

اگر خواستیم به هلاکتی نیفتیم که جامعه ی اسـلامی با قتل پسـر پیامبر صـلی الله علیه و آله در آن افتاد باید عمیق تر از گذشته مبانی فکری شـیعه را بازخوانی کنیم تا برای همه – اعم از شـیعه و سـنی– معلوم شود شـیعه بر چه چیزی تأکیـد می کند. جهان اسـلام آماده است که به سـخنان شیعیان گوش بدهند ولی هنوز شیعه حرف های مبنایی اش را آن طور که شایسته است تنظیم نکرده تا بتواند به جهان اسلام ارائه بدهد. کتاب هایی که به زبان فارسی

نوشته می شود خیلی سریع به زبان های عربی و ترکی ترجمه می شود و طوری مورد استقبال قرار می گیرد که بعضاً همان سال اول که منتشر می شود در بعضی از کشورهای عربی و ترکیه ترجمه و چاپ می شود. وقتی این قدر آمادگی هست تا تفکر شیعه فهمیده شود و از طرفی هم شیعه سرمایه های فوق العاده ای در خود دارد، چرا خود شیعیان از این سرمایه غفلت دارند؟

این را بدانید تا آن نوع معارف را که در روایات ما مطرح است به عنوان فرهنگ شیعه جزء گفتمانِ معرفتی خود در نیاوریم نمی توانیم در افقی که یک شیعه باید در آن به سر ببرد وارد شویم و با نظر به آن افق تمدن اسلامی را پایه گذاری کنیم. حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» فرمودند: تا مسلمانان خود را به مرز قدرت بزرگ جهان نرسانند آسوده نخواهند بود. و به مسلمانان توصیه می کنند باید معادلات جهان به نفع آنان تغییر کند.(۱)

برای تبیین چنین انگیزه ای معارف مخصوصی نیاز داریم که در امثال روایاتی که مورد بحث است موجود می باشد و می تواند پشتوانه ی معرفتی آن تمدن باشد که تفاوت اساسی با تمدنی دارد که انسان غربی بر آن تکیه کرده و بشر را در حدّ یک حیوان مؤدب پایین آورده است.

در راستای تبیین مبانی معرفتی تفکر شیعه باید نظرها را متوجه روایاتی کرد که نظر به حقیقت قدسی اهل البیت علیهم السلام دارند مانند فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که امام رضا علیه السلام به واسطه ی پدرانشان از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کنند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این روایت می فرمایند: «مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ

۱- پیام حج، ۲۹/۴/۶۷.

خَلْقاً أَفْضَلَ مِنِّی وَ لَا أَکْرَمَ عَلَیْهِ مِنِّی»(۱) خداوند مخلوقی برتر و بزرگوارتر از من خلق نکرد. امیرالمؤمنین علیه السلام برای آن که از موقعیت پیش آمده کمال استفاده را بنمایند مطلب را دنبال می کنند و سؤال می کنند: «یَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَوْ جَبْرَئِیلُ» ای پیامبر خدا! شما افضل هستید یا جبرئیل؟ «فَقَالَ صلی الله علیه و آله یَا عَلِیُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فَضَّلَ أَنْبِیَاءَهُ الْمُرْسَلِینَ عَلَی مَلَائِکَتِهِ الْمُقَرَّبِینَ وَ فَضَّلَنِی عَلَی جَمِیعِ النَّبِیِّینَ وَ الْمُرْسَلِینَ وَ الْفَضْلُ بَعْدِی لَکَ یَا عَلِیُّ وَ لِلْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِکَ» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی! خداوند همه ی پیامبران را از همه ی ملائکه ی مقرب برتری داده و من را از جمیع انبیاء و مرسلین برتری داده و بعد از من برتری از آن تو و ائمه ی بعد از تو می باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کسی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام رازهایی از حقایق غیبی را که در این عالم جاری است در میان می گذارند و چقدر خوب است که ذائقه ی مردم ما به این نوع معارف عادت کند تا گرفتار سطحی نگری نگردند و به کلی از ضعفی که در بشرِ مدرن پیدا شده خود را جدا نمایند. ممکن است سؤال شود یعنی چه که همه ی انبیاء از ملائکه ی مقربین افضل اند، تازه چرا نبی اکرم صلی الله علیه و آله از همه ی انبیاء برتر می باشند؟ در جواب باید بدانید انبیاء انسان های کامل و خلیفه ی الهی هستند، قلب انسان کامل محل تجلی همه ی اسماء الهی است، در حالی که مقام ملائکه مقامی است که یک اسم یا چند اسم بر آن تجلی می کند، پس انسان های کامل به

۱- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۳۳۵.

جهت مقام جامعیت، از ملائکه افضل اند. در راستای محدودبودن ملائکه، قرآن از زبان ملائکه می فرماید: «وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُوم»(۱)

ما را نیست مگر مقامی محدود و معلوم. یا می گویند: «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ»(۲) ما به حمد تو تسبیح تو را می گوئیم و تو را تقدیس می کنیم. در صورتی که در رابطه با مقام انسان کامل می فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا»(۳) خداوند همه ی اسماء را به آدم آموخت. در این جا آدم به معنی خلیفه الله مطرح است، چون در آیات قبل فرمود: من می خواهم در زمین خلیفه ای تعیین کنم. خلیفه الله، مظهر اسم الله است که جامع همه ی اسماء الهی می باشد. انبیاء الهی به عنوان انسان های کامل و خلیفه الله، همه در مقام جامعیت اسماء الهی هستند. هر چند هر مقامی در عین جامعیتِ اسماء، در جای خود شدت و ضعف دارد.

معنی افضلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله

ممکن است برای عزیزان این سؤال مطرح شود که اگر همه ی انبیاء از ملائکه افضل اند و همه در مقام علم به همه ی اسماء الهی هستند معنی اَفضلیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به چه معنی است. برای جواب به این سؤال باید متوجه بود مقام جامعیت در عین جامعیت، تشکیکی است و دارای شدت و ضعف است و لذا در عین این که همه ی انبیاء در مقام علم به همه ی

۱- سوره ی صافات، آیه ی ۱۶۴.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

۳- سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.

اسماء الهی هستند، در آن مقام شدت و ضعف هست. همین طور همه ی مقامات نوری دارای شدت و ضعف می باشند. ملائکه در مقام جامعیت نیستند مثلاً جناب حضرت عزرائیل علیه السلام دارای مقام خاصی هستند که حضرت جبرائیل علیه السلام آن مقام را ندارند. مقام حضرت عزرائیل علیه السلام مقام ظهور اسم قبض و نزعِ الهی است. هر نزع و قبضی که حضرت پروردگار در عالم اراده کنند به نور حضرت عزرائیل علیه السلام انجام می شود، هر نوع کندن و جداکردنی، حتی جداشدن اخلاق رذیله و تعلقات دنیایی از قلب ما همه به اراده ی خدا و به جلوه ی اسم قبض به نور حضرت عزرائیل انجام می شود. حال توجه داشته باشید که حضرت عزرائیل یک مقام نوری و وجودی اند در نتیجه جلواتی دارند که دارای شدت و ضعف است. بعضی ها به جهت گناهانی که دارند هنگام قبضِ روح با جلوه ی عزرائیلیِ مادون روبه رو می شوند و به زحمت می افتند. بعضی ها با جلوه ی عزرائیلی متعالی روبه رو می شوند و همچون بوئیدن گل، قبض روح می شوند. قبض عزرائیل با جلوه ی مادون به صورت چنگال است و به آن حالت روح را از بدن بیرون می کشد. بستگی دارد ما در کدام مقام با حضرت عزرائیل مأنوس شویم و چه اندازه گرفتار تعلقات دنیایی باشیم. معنی شدت و ضعف برای مقام جامعیت انسان کامل مثل نور بی رنگ است که در عین بی رنگ بودن و جامع هفت نوربودن، دارای شدت و ضعف است. وقتی روشن شد مقام جامعیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرتبه ی اَشد و افضل است، موضوع تابع و واصل پیش می آید به این معنی که همه ی انبیاء با اتصال به نور رسول خدا صلی الله علیه و آله متصل به نور پروردگار هستند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه می فرمایند: «وَ الْفَضْلُ بَعْدِی لَکَ یَا عَلِیُّ وَ لِلْأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِکَ» بعد از من -که در جایگاه افضل انبیاء هستم- تو و ائمه ی بعد از تو افضل اند. به اعتبار این که هر مقام عالیه ای ظهوری دارد، پرتو نور محمدی مسلّم افضل و بالاتر است از نور جامعی که نسبت به نور رسول خدا صلی الله علیه و آله در درجه ی پایین تر قرار دارد.

در ادامه می فرمایند: «وَ إِنَّ الْمَلَائِکَهَ لَخُدَّامُنَا وَ خُدَّامُ مُحِبِّینَا» ملائکه خدّام ما و خُدّام دوست داران ما هستند «یَا عَلِی! الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ... وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا بِوَلَایَتِنَا» ای علی! آن هایی که عرش و اطراف عرش را حمل می کنند، به حمد پروردگارشان تسبیح می گویند و برای کسانی که به ولایت ما ایمان دارند استغفار می کنند. عنایت دارید که ملائکه مقام نازله و جلوه ای محدود از نور جامع انسان کامل هستند. نور بی رنگ وقتی از منشور گذشت و به صورت نور زرد و سبز و آبی و نیلی و بنفش ظاهر شد، در عین این که نور سبز و زرد و غیره نورهایی هستند با رنگی محدود، کاملاً به نور بی رنگ متصل اند و هیچ استقلالی ندارند. به همین شکل ملائکه در تصرف تکوینی اهل البیت علیهم السلام هستند. مثل تصرف قوای نفس به وسیله ی نفس ناطقه، همین که انسان اراده کند تا با قوه ی بینائی ببیند، می بیند. نسبت ملائکه با مقام نوری انبیاء و اولیاء چنین نسبتی است و همین طور که قوه ی بینایی خدمتکار شما است ملائکه خدمتگذار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشند.

ملائکه در خدمت محبّین اهل البیت علیهم السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «وَ إِنَّ الْمَلَائِکَهَ لَخُدَّامُنَا وَ خُدَّامُ مُحِبِّینَا یَا عَلِیُّ» ای علی! ملائکه در خدمت ما و در خدمت دوست داران ما هستند. ظرائف و معارف عمیقی در این فراز نهفته است. می دانید که محبِّ اهل البیت علیهم السلام کسی است که نظر به انسان کامل دارد، انسان کاملی که در مقام جامعیت اسماء است. محبّ ائمه به جهت محبت، رابطه ای قلبی با انسان کامل دارد و مطلوب او نزدیکی هرچه بیشتر به آن مقام است. قلب شما در قیامت همین که حجاب دنیا از او برداشته شد به طرف محبوبش سیر می کند، اگر محبوبش امام نبود نمی تواند جلو برود. مثل وقتی که دل انسان در این دنیا به طرف راست و چپ می رود. ممکن است در آن جا متوجه شود باید به طرف امام یعنی انسان کامل سیر کند ولی دل خود را برای حرکت به سوی مطلوب های دیگر تربیت کرده باشد. در همین رابطه می گویند بعضی ها در قیامت ناخواسته به طرف جهنم می روند. قرآن در وصف آن ها می گوید حتماً شجره ی زقوم را می خورند. «لَآکِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ»(1) چون جنس آن ها شجره ی زقوم خوردن است. برای همین هم می گوید حتماً این کار را می کنند. محبین اهل البیت علیهم السلام یعنی کسانی که معرفت دارند این ذوات مقدس در مقام جامعیت اسماء الهی اند. حضرت صادق علیه السلام در رابطه با آن مقام فرمودند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی»(2)

ص: ۹۳

۱- سوره ی واقعه، آیه ی ۵۲.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۲۹.

قسم به خدا! مائیم اسماء حسنای الهی. مگر خدا نفرمود: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها»(1) خدای را اسماء حسنایی است او را به آن اسماء بخوانید. یعنی ائمه علیهم السلام را بخوانید تا خدا را خوانده باشید. افق محبین اهل البیت علیهم السلام انسان های کامل و نزدیکی و اتحاد قلبی با آن ها است در حالی که مقام ملائکه اسمی از اسماء الهی است. از طرفی مقام جامعیت بالاتر و افضل از مقامی است که اسمی از اسماء الهی در آن مقام تجلی دارد. مثل بعضی از اهل کرامت که در ارتباط با یک اسم قوی شده اند. مثلاً دست روی سر بیمار می گذارد و او شفا می یابد. این فرد محل ظهور اسم شافی خداوند است، هرچند ممکن است نسبت به ارتباط با بقیه ی اسماء الهی کامل نباشد. اهل کرامتی که نسبت به تجلی یکی از اسماء الهی رشد کرده باشند شبیه ملائکه اند. حال اگر انسانی باشد که از طریق همه ی اسماء الهی با خدا اُنس داشته باشد ولی مثل آن فردِ اهل کرامت در ارتباط با آن اسمِ خاص خیلی قوی نباشد، چون نسبت به همه ی اسماء الهی قلب خود را نورانی کرده، به حضرت «الله» که جامع همه ی کمالات است، نزدیک تر است. زیرا آن فردی که مظهر یک اسم شده به تعادل انسانی نایل نگشته است. البته اهل کرامت در شیعه نظر به انسان کامل و نظر به تعادل آنچنانی دارند ولی با این همه بین اهل کرامت با اهل توحید خیلی فرق است مثل تفاوت آیت الله سیدعلی قاضی طباطبائی که اهل توحید بودند با بعضی ها که اهل کرامت بوده و هستند. وادی این دو

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰.

به کلی با هم فرق می کند. حتی تعادل علمایی که بیشتر در فقه مشغول اند از اهل کرامت بالاتر است.

علت این که ملائکه در خدمت انسان های کامل هستند روشن است، اما چرا در خدمت محبّین آن ها می باشند؟ عنایت داشته باشید ملائکه مثل اهل کرامت از یک جهت انواری از پروردگارشان گرفته اند و در یک اسم رشد کرده اند. در حالی که محب اهل البیت علیهم السلام نظر به جامعیت انوار الهی دارد و در مقام تعادل سیر می کند و مقام تعادلِ اسماء، بالاتر از مقام یک اسم از اسماء الهی است هرچند آن اسم در آن شخص با شدت زیادی وجود داشته باشد که منجر به تصرفاتی شود. بنابراین چون قلب محبّین اهل البیت علیهم السلام با قلب انسان های کامل مرتبط است در مقامی هستند که باید ملائکه خدام آن ها باشند.

شیطان در صعود عرفانی و ارتباط با بعضی از اسماء الهی در حدّی بالا رفته بود که هم ردیف با ملائکه بود و وقتی خداوند به مقام ملائکه دستور می دهد به آدم سجده کنند شامل شیطان هم می شود و با این که فرمود: «قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَهِ اسْجُدُواْ لآدَمَ»(۱) به ملائکه گفتیم به آدم سجده کنید. می گوید همه سجده کردند مگر شیطان و از شیطان می پرسد چرا سجده نکردی و شیطان هم نگفت به من نگفتی، بهانه آورد که من از آتشم و او از خاک. شیطان زحمت ها کشیده و شب زنده داری ها کرده تا در ارتباط با بعضی از اسماء به مقاماتی رسیده ولی خداوند به او دستور داد به کسی که در مقام جلوه ی همه ی اسماء است سجده کند و شیطان نتوانست این کار

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۳۴.

را انجام دهد، چون باید خود را از همه ی منیت ها خالی می کرد. مثل بعضی از صوفی ها که می گویند شیخ ما می تواند فردا را پیش بینی کند یا مریض شفا بدهد و لذا بالاتر از امام خمینی«رضوان الله علیه» است. باید متوجه باشند چه کسی به حکم جامعیت اسماء، به خدا نزدیک تر و در سیره و سنت به پیغمبر شبیه تر می باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله در عین آن که اهل شب زنده داری اند، اهل شمشیر و مبارزه با ظلم نیز می باشند. اگر پیامبران فقط بالای منبرها مسئله گفته بودند که این همه آزار و اذیت نمی شدند. هم مسئله گفتند، هم شمشیر کشیدند. شیطان مغرور شد که چون توانایی هایی در حدّ ملائکه دارد پس چیزی کم ندارد تا به آدم سجده کند. ملائکه مسئول رزق و حیات و مرگ انسان ها می باشند، شیطان دید حالا که از این نوع کارها می تواند انجام دهد چرا به آدم سجده کند؟ مثل بعضی از این صوفی ها که کم و زیاد از این توانایی ها دارند. مردم ساده حالا هم که می خواهند متدین بشوند می روند به دنبال صوفی هایی که در خط شیطان هستند. عموم فرقه های صوفیه، فقه را که انسان را به جامعیت می رساند و به قرب «الله» نایل می کند، قبول ندارند. هر چند ممکن است در توانایی هایِ یک بُعدی کارهای چشم گیری انجام دهند.

فراموش نکنید که خدا عبارت است از «الله» که جامع همه ی کمالات است و کمال مطلق اوست و هرکس به اندازه ای که به الله نزدیک است از کمال انسانی برخوردار می باشد. بنابراین نقش شیطان در اغفال انسان ها از صراط مستقیم که قرآن بر آن تأکید دارد، چیز ساده ای نیست. قرآن با طرح مسئله ی شیطان می خواهد روشن کند می شود کسی در ارتباط با

اسمی از اسماء الهی جلو رفته باشد و از خود توانایی هایی نیز نشان دهد ولی در مسیر شیطان باشد. حتی بعضی از مفسرین برای سامری چنین توانایی قائل اند که جای پای حضرت جبرائیل علیه السلام را می شناخته و تأثیر آن بر خاک را می دانسته و لذا آن خاک را برمی دارد و در غیاب حضرت موسی علیه السلام با زینت های قوم بنی اسرائیل ترکیب می کند و گوساله ای می سازد که خوار می کرده، قرآن تعبیر می کند «عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ»(۱) گوساله ای که در عین جسدبودن، خوار می کشید. مردم عادی هم دنبال سامری رفتند. این مثل همین حالا است که بعضی از مردم می روند به دنبال کسانی که کار فوق العاده انجام می دهند. نور حضرت موسی علیه السلام و یا نور جامع محمدی صلی الله علیه و آله کجا و این حرکات شیطانی کجا! از این نکته، ساده نگذرید که حضرت می فرمایند: ملائکه - با آن همه عظمت- «لَخُدَّامُنَا وَ خُدَّامُ مُحِبِّينَا» در خدمت ما و در خدمت دوستداران ما هستند. چون مقام اهل البیت علیهم السلام مقام جامعیت اسماء است و محبین ائمه نیز به آن مقام نظر دارند و دل به آن سپرده اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه می فرمایند: «يَا عَلِي! الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِوَلَايَتِنَا» ای علی! ملائکه ای که عرش و اطراف آن را حمل می کنند، به حمد پروردگارشان تسبیح می کنند و برای آن هایی که به ولایت ما ایمان دارند استغفار می نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نظرها را متوجه نقش ملائکه ی عرشی می نمایند که در ناب ترین درجات توحید قرار دارند و در

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۸.

مقام اسماءِ «سُبْحَانَ اللَّهِ» وَ «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و«لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ» وَ «اللَّهُ أَكْبَرُ» هستند و استغفار آن ملائکه انسان را در پوششی از عالی ترین انوار الهی قرار می دهد تا به بالاترین درجه ی توحیدیِ ممکن نایل شود که شرط آن ایمان به ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و در مقامی افضل از مقام همه ی ملائکه و پیامبران قرار دارند. چون از طریق ایمان به چنین ولایتی حجاب های بین انسان و خدا مرتفع می شود. در نتیجه، ملائکه ی مُحْیی جلوه می کنند و دل انسان روشن می شود که تنها خدا محیی است و ملائکه ی ممیت جلوه می کنند و دل انسان روشن می شود که مرگ جلوه ای است ربانی برای خلوت بیشتر عبد با رب. این ها همه حاصل حب اهل البیت علیهم السلام است که مظهر اسم «الله»اند و عامل نظر به حضرت «الله».

خدایا به حقیقت اولیاء الهی و ملائکه ی مقربین به ما معرفتی جهت فهم مقام نوری ائمه مان عطا بفرما.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۹۸

جلسه ی پنجم: تبعیت ملائکه از تسبیح اهل البیت علیهم السلام

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

صحبت در رابطه با مقام نبی اکرم و اهل البیت علیهم السلام بود. حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: امیرالمؤمنین علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل فرمودند که خداوند مخلوقی افضل از من خلق نکرده است. وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام عموماً وسیله ای بوده اند تا معارف عالیه ای از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله به بشر برسد و وقتی ایشان در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله اَسراری از عالم را می گشودند. بعضاً اصحاب در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله ساکت می نشستند تا علی علیه السلام بیاید، حال یا علی علیه السلام سؤال می کردند یا رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع می کردند. از عایشه هست که عموماً هر روز ملاقاتی بین نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام صورت می گرفت که ساعت ها طول می کشید. روی این اساس، این نوع روایات که پای امیرالمؤمنین علیه السلام در میان است یک ارزش فوق العاده ای دارد و تا بینش ما با این روایات

سازگاری پیدا نکند نمی توانیم امیدوار باشیم که بستر حاکمیت الهی در جامعه فراهم شده است.

جایگاه حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله

نبی اکرم صلی الله علیه و آله در روایت مورد بحث معارف بلندمرتبه ای را طرح کردند مبنی بر این که همه ی انبیاء از ملائکه ی مقرب بالاترند و آن حضرت از همه ی انبیاء بالاترند. در این روایت خبر از حقیقت خود می دهند که مقامی است فوق مقام نفس ناطقه ی آن حضرت، نفس ناطقه ای که از مادر متولد شده و با عزرائیل قبض گردیده است. از مقامی خبر می دهند که امروز هم به همان حالت در عالم موجود است. بنده و جنابعالی هر چقدر در توصیف خودمان بگوئیم از موجود ناقصِ محدود سخن می گوئیم. ولی نبی الله وقتی از حقیقت خود سخن می گویند از کامل ترین مخلوق در هستی سخن به میان می آورند که اصطلاحاً به آن حقیقت محمّدیه صلی الله علیه و آله می گویند. این مسئله را نباید با خودمان قیاس کنیم که گفت:

کار

نیکان را قیاس از خود مگیر

گر

چه ماند در نبشتن شیر، شیر

حقیقت محمّدیه صلی الله علیه و آله مقام خاصی است که توصیف موقعیت آن، توصیف یک حقیقت بزرگ است. اگر حضرت به حقیقت خود نظر بیندازند، به عالی ترین آیت الهی نظر انداخته اند ولی اگر ما به خودمان نظر کنیم به انسان محدودی نظر کرده ایم که نه آینده اش را می داند و نه به گذشته اش اعتمادی هست. هر اندازه انسان به خودش نگاه کند به سیاهی نگاه کرده است و هر اندازه به حقیقت نوری رسول خدا صلی الله علیه و آله بنگرد به

عالی ترین آیت الهی که محل و مجلای اسماء حسنای خداوند است، نظر کرده است. مشکل ما در فهم این نوع روایات این است که در نظر به اهل البیت علیهم السلام، از نظر به جنبه ی حقیقت عالم هستی که یک جنبه ی حقانی است غفلت می کنیم. در صورتی که این نوع روایات موضوعِ وجودِ نوری آن ذوات مقدس را روشن می کند تا إن شاءالله آرام آرام بتوانیم از آن انوار بهره بگیریم و در عالَمی دیگر زندگی کنیم. مردمی که تشخیص نمی دهند حقیقتی هست فوق مخلوقات عادی، چگونه می خواهند از دیواره های تنگ عالم ماده خود را آزاد کنند؟ حقیقتی که مرز بین امکان و وجوب است و توجه به آن مقام موجب می شود تا انسان وارد معارف حقانی شود. مقام بین امکان و وجوب به این معنی است که آن مقام از یک جهت تجلی اسماء الهی است - که از شئونات عالم الوهیت است - و از جهت دیگر مخلوق است و ممکن الوجود می باشد. طرح این مباحث این نتیجه را می دهد که می توان به معارف و حقایق خاصی دست پیدا کرد که ائمه ی ما علیهم السلام می خواهند معرفت به آن حقایق را در اختیار ما بگذارند تا با تأمل بر آن ها هزاران هزار دریچه ی علمی در مقابل ما گشوده شود.

وقتی حضرت می فرمایند: «أَوَّل مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِی» می فهمیم از آنجایی که اولین مخلوق حتماً باید تجلی اسم الله باشد و اسم الله جامع جمیع اسماء الهی است، پس اولین مخلوق جز انسان کامل نمی تواند باشد. او به جهت جامعیت اسماء در ذاتش، در همه ی عوالم هستی حاضر است، آن هم با حضوری انسانی، حضوری که در جمال انسانی زمینی می تواند محبین خود را که نحوه ای اتحاد با او پیدا می کنند، از تنگنای حجاب های

عالم برهاند. وقتی الله جامع جمیع اسماء است – همان اسمائی که در دعای جوشن کبیر می خوانید– خلیفه الله، مظهر و مجلای آن اسماء و جلوه ی قابل اُنس با حضرت الله می باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین رابطه می فرمایند: «مَنْ رَآنِی فَقَدْ رَأَی الْحَقّ»(۱) هرکس مرا بنگرد خدا را نگریسته است. ملاحظه می فرمائید اگر یک نکته از موضوعات عالم معنا روشن شد پشت سر هم معارفی دیگر برای انسان ظهور می کند. وقتی انسان کامل حامل اسماء الهی به جامعیت می باشد اگر مَلکی صورت کامله ی اسمی را طلب کند که حقیقت او را تشکیل می دهد، باید آن را در مقام خلیفهالله دنبال نماید و به خلیفهالله نظر کند. یعنی اگر مَلکی بخواهد خودش را به صورت کامل بیابد، باید در منظر اسم جامع که حقیقت محمّدیه است خود را بیابد. حضرت امام کاظم علیه السلام می فرماید: «مَا مِنْ مَلَكٍ يُهْبِطُهُ اللَّهُ فِی أَمْرٍ مِمَّا يَهْبِطُ لَهُ إِلَّا بَدَأَ بِالْإِمَامِ»(۲) هیچ ملکی نیست که بخواهد هبوط کند و تجلی نماید مگر این که باید از امام شروع کند. مثلاً اگر ملکی که حقیقت او اسم علیم است بخواهد موجود شود و تجلی نماید باید آن نور را از امام بگیرد و از امام شروع کند، چون از اسم جامع الله، جز اسمی جامع که همان نور انسان کامل است جلوه نمی کند و پس از نزول و شروع سیرِ وحدت به سوی کثرت، امکان ظهور اسماء متکثره در جمال ملائکه فراهم می شود که قرآن در آن رابطه می فرماید: «يُنَزِّلُ الْمَلآئِكَةَ بِالْرُّوحِ»(۳) خداوند

۱- شرح فصوص، ابن ترکه، ج۱، ص ۱۳۶.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۶، ۳۵۷.

۳- سوره ی نحل، آیه ی ۲.

ملائکه را به وسیله ی روح نازل کرد. از طرفی با توجه به آیه ی «وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی»(۱) حقیقت انسان همان روح است که چون آن روح نازل شود روحِ افراد معمولی را تشکیل می دهد.(۲) نتیجه این که هر ملکی و هر انسانی حقیقت خود را از مقام حقیقت انسان یا امام می گیرد منتها یکی به جامعیت و دیگری به محدودیت در اسم خاص. مثل قوای نفس که از نفس تجلی می کنند، ملائکه از امام و پیامبر علیهم السلام تجلی می نمایند، به این معنی که جبرائیل به نور محمدی صلی الله علیه و آله جبرائیل می شود و در موقع وَحی بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله از مقام جامعیت اسماء الهی در موطن انسان کامل، به نور اسم علیم، بر نفس ناطقه ی حضرت محمد صلی الله علیه و آله تجلی می کند و رابطه ی نوری بین حقیقت محمدی و نور جبرائیل و نفس ناطقه ی حضرت محمد صلی الله علیه و آله برقرار می شود. دقت کنید و ببینید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یا امیرالمؤمنین علیه السلام در چه فضایی زندگی می کردند و از چه منظری همدیگر را می دیدند و با هم سخن می گفتند. چه صفایی در آن عالم برقرار است و چقدر خوب زندگی می کردند. زندگی مگر چیست؟ زندگی این است که بفهمیم فرش چه قیمت است و پرتقال چند است یا زندگی عبارت است از سیرکردن از بُعد روحی به عالم نور، تا آن جا که ملائکه در خدمت انسان درآیند و پنجره های نور را بر قلب انسان بگشایند؟

۱- سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

۲- برای توضیح بیشتر در این مورد که چگونه حقیقت انسان همان روح است به بحث «وسعت روح انسان» از کتاب «ده نکته از معرفت نفس» صفحه ی ۵۶، از همین مؤلف رجوع فرمایید.

بنده امیدوارم با بحث هایی که در جلسه ی قبل شد توانسته باشم روشن کنم مُحب اهل البیت علیهم السلام که نظرش به اسم جامع الله در جمال محمدی صلی الله علیه و آله است، در کجا زندگی می کند و چرا ملائکه در خدمت چنین کسی هستند و چرا حاملان عرش برای ایمان آورندگان به ولایت اهل البیت علیهم السلام استغفار می کنند و حجابِ بین او و اسماء الهی را رفع می نمایند تا بتواند به عالی ترین شکل با خداوند مأنوس گردد؟ خدا به حق خود اهل البیت علیهم السلام نصیب ما بکند که فرشته ای بالی تکان بدهد تا در اثر آن، نور کبریایی حضرت رب العالمین بر قلب ما تجلی کند.

ایمان به ولایت انسان کامل، انسان را وارد دنیایی از شور و شعفِ بندگی می کند. آری ایمان به خدا، جای خودش ولی ایمان به ولایت ائمه علیهم السلام زندگی را سراسر خدایی می کند و انسان هایی وارد زندگی ما می شوند که به نور اسم اعظم در تمام زوایای عالمِ وجود به صورت کامل و تمام حاضرند و در آن صورت تشریع مطابق تکوین می گردد. به ما گفته اند وقتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه ظهور کنند: «الحجر و الشّجر یقول: یا مؤمن تحتی کافر اقتله».(۱)

سنگ و درخت می گویند: ای مؤمن در زیر من کافری پنهان شده او را به قتل برسان. متأسفانه به جایگاه این نوع روایات خوب فکر نمی کنیم تا روشن شود که وقتی ولیّ الله ظهور کنند و حاکم شوند عالم تکوین در مسیر تشریع قرار می گیرد. حضرت می فرمایند اگر به چنین ولایتی ایمان داشته باشید و قلب شما آن را تصدیق کند ملائکه ی حامل عرش برای شما استغفار می کنند و حجاب های بین شما و حضرت الله

۱- معجم احادیث الامام مهدی، ج۳، ص۱۲۲.

برطرف می شود و از هر منظری که بنگرید به حقیقت عالم منتقل می شوید. همان طور که یک عارفِ متوسط با دیدن گَل به نور نبی الله منتقل می شود، زیرا این گل، نور جمال خداوند را گرفته است و از طریقِ زیبایی های خود جمال خدا را نشان می دهد. کاری که قلب مبارک نبی الله صلی الله علیه و آله با گرفتن وَحی و رساندن آن به خلق، انجام می دهد. گل، شریعت نمی آورد ولی نبی الله است و حکایت از سنت نبوت دارد، چون خودی ندارد جز نمایش اسم جمال و اسم لطیفِ حضرت ربّ. وقتی حجاب های بین انسان و خداوند مرتفع شد، گل چیزی نخواهد بود جز نمایش زیبایی های عالم معنا و این با استغفار ملکوتیان برای انسان محقق می شود. اگر انسان یک قدم بیشتر جلو برود منتقل می شود به این که هرچه در این عالم هست مظهر اسم «الله» است، از آن طرف اهل البیت علیهم السلام مظهر جامع اسماء الهی یعنی مظهر «الله» هستند و لذا می توان با دیدن هر آیتی از آیات الهی که در عالم هست به علی علیه السلام منتقل شد. در این فضا است که می بینید عالم به نور انسان های کامل ظهور دارد و در این رابطه وقتی به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام می روید در آن فضای روحانی که به زیارت حضرت نایل شده اید عرضه می دارید: «وَ بِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا وَ بِكُمْ تُخْرِجُ الْأَرْضُ ثِمَارَهَا وَ بِكُمْ تُنْزِلُ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَ رِزْقَهَا»(۱) به نور شما زمین، درخت ها و میوه های خود را می رویاند و به نور شما آسمان قطره ها و رزقش را نازل می کند. چون می بینید که چنین است این طور می گوئید.

۱- مفاتیح الجنان، زیارت مطلقه ی امام حسین علیه السلام، زیارت اول.

پس می توان با نظر به میوه ها و درختان منتقل به علت اصلی آن ها یعنی ائمه ی اطهار علیهم السلام شد.

برتری محبین ائمه علیهم السلام از ملائکه

با توجه به نکات فوق باید در این مورد عمیقاً فکر کرد، چرا حضرت باب این مسئله را باز می کنند که حاملان عرش برای ایمان آورندگان به ولایت ما استغفار می کنند؟ می خواهند ما را به میهمانی کدام عالم ببرند و استغفار ملائکه تا کجاها انسان را جلو می برد؟ ایمان به ولایت امامان معصوم و این همه نتیجه! نمی دانم آن ایمان مهم تر است یا این نتیجه؟ حضرت در واقع دارند خبر می دهند، ملائکه خادم هر کسی هستند که نظر به اسم جامع الهی دارد. چون هر مرتبه ای از مراتب اسم جامع در عین شدت و ضعف – حتی مرتبه ی نازله ولی جامع – نسبت به اسمی از اسماء الهی هرچند در مرتبه ی بالاتری قرار داشته باشد، مقدم است. همین طور که نور سبزِ شدید مرتبه اش از نور بی رنگِ نازله کم تر است. زیرا نور بی رنگ، هر اندازه هم که نازل باشد جامع است و همه ی رنگ ها را دارد ولی نور سبز هر اندازه هم که شدید باشد، یک نور است با یک بُعد. در عالم هستی هم قاعده از همین قرار است، انسانی که محبّ انسان های کامل باشد و یک نحوه اتحاد قلبی با آن ها داشته باشد، براساس اتحاد مُحبّ با محبوب، در مقام جامعیت اسماء قرار دارد هرچند در مرتبه ی نازله ی آن باشد. این انسان نسبت به ملائکه که حامل اسمی از اسماء الهی هستند در مرتبه ی بالاتری است و ملائکه جهت تغذیه ی نوریِ خود در خدمت چنین

انسانی هستند. بر اساس چنین قاعده ای است که بنده مکرراً عرض کرده ام مقام حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» در این عالم حتماً از ملائکه بالاتر است، با این که عرفای عزیزی هستند که به آنها ارادت داریم ولی هیچ وقت به دلیل جامعیت حضرت امام«رضوان الله علیه»، با حضرت امام«رضوان الله علیه» مقایسه شان نمی کنیم. زیرا در حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» آن جامعیت خاص ظاهر شد و لذا قرب ایشان به خدا در عالم هستی از آن عارفی که روی سر یک سرطانی دست می گذارد و شفا می یابد، بالاتر است. چون آن عارف در عین آن که نظر به انسان کامل دارد و از آن جهت مظهر اسم شافی شده، اما حضرت امام«رضوان الله علیه» در عین این که نظر به انسان کامل دارد، در عمل هم مظهر اسم جامعی شده که به نور آن اسم، اسلام با تمام ابعادش در صحنه آمد. ملائکه خادم کسانی اند که به ولایت اهل البیت علیهم السلام ایمان دارند و نظر خود را به مظاهر مقام جامعیت اسماء الهی انداخته اند و در این راستا هر اندازه این نزدیکی بیشتر باشد انسان به کمال بیشتری نایل می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه می فرمایند: «يَا عَلِي! لَوْ لا نَحْنُ مَا خُلِقَ آدَمُ وَ لَا حَوَّاءُ وَ لَا الْجَنَّةُ وَ لَا النَّارُ وَ لَا السَّمَاءُ وَ لَا الْأَرْضُ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَهِ وَ قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَهِ رَبِّنَا» ای علی! اگر ما نبودیم نه آدم و حواء خلق می شد و نه بهشت و جهنم و نه آسمان و زمین. چگونه ما برتر از ملائکه نباشیم در حالی که در معرفت پروردگارمان از آن ها پیشروتر هستیم. چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام یک نورند با دو تجلی، براساس «اَلْمُؤْمِنُ مِرْأَتُ الْمُؤْمِنِ» که حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مرآت امیرالمؤمنین علیه السلام

خود را می بینند و حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مرآت محمدی صلی الله علیه و آله به تماشای حقیقت خود مشغول اند و همـدیگر را به هم نشان می دهنـد، لذا می فرمایند اگر ما نبودیم عالم خلق نمی شد. دلیل آن هم مشـخص است زیرا همه ی عالم مظهر اسـماء الهی انـد و با توجه به این که مقام انسان کامل مقام «أَوَّل مَا خَلَقَ اللَّهُ» است و مقامی است که اسـماء الهی به صورت جامع در آن مقام تجلی کرده، پس وجود و حقیقتِ همه ی عالم به مقام انسان کامل برمی گردد. کافی است ما متوجه ی رابطه ی وجودی خـدا بـا صـادره ی اول و رابطه ی وجودی صـادره ی اول بـا سـایر مخلوقـات باشـیم تا معنی این را که می گوئیم اگر ائمه علیهم السـلام به عنوان واسـطه های فیض نبودنـد، هیچ مخلوقی در عالم به وجود نمی آمد، درست بفهمیم. در چنین توجهی است که می فهمیم چرا عرش منشأ خلقت کرسـی است و تصور درستی از این موضوع پیدا خواهیم کرد. مشکل وقتی پیـدا می شود که به انسان کامل و عرش و کرسـی به عنوان ماهیات بنگریم و نه به عنوان حقایق وجودی. معلوم است که مـاهیت به خـودی خود هیـچ نحوه تجلی نـدارد تـا منشـأ وجود شود. عرش و کرسـی مثـل اشـیائی که در اطراف خود می بینید نیسـتند، بلکه نورند. شبیه رابطه ی نفس ناطقه ی شـما و صورت هایی است که در ذهن خود ایجاد می کنید. این رابطه، رابطه ای است وجودی. با توجه به این امر است که وقتی وجودِ کرسـی تجلی کنـد ارض می شود. با این دید ملاحظه کنید رابطه ی مقـام «أَوَّل مَـا خَلَقَ اللَّهُ» با بقیه ی موجودات چه رابطه ای است و چرا حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله می فرماینـد: اگر ما نبودیم نه آدم و حوا بود و نه بهشت و جهنم و نه آسمان و زمین. حضرت سعی می کنند اندیشه ی

ص: ۱۰۸

بشر را متوجه حقیقت چنین فرهنگی بنمایند. در ادامه در اثبات سخن خود می فرمایند: «فَكَيْفَ لَا نَكونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَهِ وَ قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَهِ رَبِّنا وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَقْدِيسِهِ» چطور ما افضل از ملائکه نباشیم در حالی که در معرفت و تسبیح و تهلیل و تقدیس پروردگارمان از آن ها سبقت داشته ایم؟ عنایت داشته باشید که هیچ مَلَکی به خودی خود نمی تواند حضرت «الله» را بشناسد چون مَلَک خالق خود را می شناسد و حضرت «الله» مستقیماً خالق او نیست. مَلکی که مظهر اسم حی است اگر بخواهد خالق خود را بشناسد اسم حی را می شناسد. اسم حی اسمی از اسماء حضرت الله است. مَلَکی که مظهر اسم رزاق است اگر با نظر به خودش بخواهد خدا را بشناسد اسم رزاق را می شناسد که اسمی از اسماء حضرت «الله» است. از آن جایی که هرکس خدا را در آن حدّ که او را خلق کرده می شناسد، حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: مورچه ی کوچک چنان گمان می کند که خداوند دو شاخک دارد.(۱)

چون همان قدر که هست خدا را می یابد. مگر این که خدا را به نور انسان کامل ببیند که ملائکه چنین هستند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: ما در معرفت به خدا از ملائکه جلوتر بودیم. یعنی در مقام قرب، بی واسطه با نور «الله» مرتبط بودیم و به اعتبار آن که وجود ما تجلی نور کامل خداوند است با شناخت خود، خدا را با تمام اسماء اش می شناسیم. سرّ این که می فرمایند چون ما در شناخت خدا از ملائکه جلوتر بودیم پس ما برتریم، بسیار مهم است چون در عالم معنا

۱- قال الباقر علیه السلام: «لَعَلَّ النَّمْلُ الصِّغَار تَتَوَهَّمَ اَنَّ لِلّهِ زَبَانيتين». (مهجه البیضاء ج ۱، ص ۲۱۹)

جلوتربودن، جلوتربودنِ وجودی و تکوینی است نه اعتباری. لذا در تقدم معرفت به رب یک نحوه قرب وجودی مطرح است، به همان معنایی که حضرت حق با تجلی همه ی اسماءش انسان کامل یا صادره ی اول را می آفریند. و از طرفی طبق قاعده ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»(1) هرکس خود را شناخت پروردگار خود را می شناسد. تأکیدی که با «قَدْ» کرده اند می رساند که هیچ راه دیگری نیست. پس کسی که انسان کامل است و به صورت بالفعل جامع همه ی اسماء الهی است، اگر خود را بشناسد، جامع اسماء الهی یعنی الله را می شناسد. سبقت در شناخت خدا به این معنی است که در درجه و رتبه ی وجودی بالاتری هستند و با اسم جامع الهی مرتبط می باشند. با چنین معرفتی او را تسبیح و تقدیس می کنند.

تسبیحِ مطلق خداوند و توجه به این که او در مقام کمال مطلق و بی نقصی کامل است، مخصوص انسان های کامل است. آن که خدا را فقط حی می داند نمی تواند بفهمد خداوند هیچ نقصی ندارد. چون او را قادر نمی داند. تسبیح خداوند یعنی خدا در بی نقصی محض ملاحظه شود و کسی که خدا را در کمال مطلق دیده باشد از عهده ی چنین تسبیحی برمی آید و آن جز انسان کامل نیست. و نیز انسان کامل است که با نظر به کمال مطلق بودن خداوند او را در یگانگی محض مشاهده می کند و با ذکر «لا إِلهَ إِلا اللَّه»، آن را می نمایاند. چون رابطه ی مستقیمی است بین وحدت و کمال، هر جا پای وحدت است پای کمال است و هر جا پای

۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۲.

کثرت است پای نقص در میان است و لذا آن کس که خدا را با همه ی اسماء و به صورت جامع دید، خدا را در کمال وحدانی اش می یابد و حقِّ تهلیل را اداء می کند و متوجه است فقط حق در صحنه است. کسانی از عهده ی چنین کاری برمی آیند که تمام وجود آن ها تجلی اسماء الهی باشد. من و شما چگونه می توانیم چنین کاری را انجام دهیم با این همه نقص و این که خودمان را با نقص هامان پذیرفته ایم؟ چطور انسان می تواند فقط اسماء الهی را بنگرد مگر آن کسی که در مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است. حضرت در ادامه فرمودند: ما در تقدیس خداوند از ملائکه سبقت گرفته ایم و در درجه ی وجودی برتری او را تقدیس می کنیم. و همه ی پاکی ها و کمالات را به خدا نسبت می دهیم.

در ادامه می فرمایند: «لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا» زیرا اولین چیزی که خداوند عزوجل خلق کرد روح های ما بود. و مسلم آن که از جهت خلقت مقدم از همه ی مخلوقات باشد از نظر رتبه و معرفت نیز مقدم است و به همان اندازه و به تبع آن در معرفت و در تسبیح و تهلیل و تقدیس مقدم می باشد و بر همین اساس می فرمایند: «فَأَنْطَقَنَا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَحْمِيدِهِ» پس ما را به توحید و تحمید خود گویا کرد تا توحید و تحمید او را ظاهر کنیم. آن کس که جانش مقام تجلی اسم جامع الهی است، همین که به خود نظر کند به خدا نظر کرده – چون واسطه ای بین او و خدا نیست – و نظر به خودش همان ارتباط با حق است. و لذا در منظر او غیر حق در صحنه نیست. از یک طرف همین که نظرش به خودش است – به عنوان مظهر جامع اسماء الهی– نظرش به حق است، از طرف دیگر به

عالمی نظر دارد که مظهر اسماء الهی است و هیچ دوگانگی بین خدا و مخلوقات نیست و این از یک جهت اوج توحید است و اوج تحمید است چرا که حق همان کمال مطلق است و جز کمال مطلق در صحنه نیست، همان توحیدِ دعای سحر که به خدا می گوید: «وَ کُلُّ کَمَالِکَ کَامِل» همه ی کمالات تو همان کمال مطلق است. انسان کامل، گویا و ناطقِ به توحید است چون جز حق در صحنه نمی یابد و نیز گویا و ناطق به تحمید است چون هر چه می یابد کمال است و همه ی کمالات در منظر او به حق منسوب می باشند.

ائمه علیهم السلام و تعلیم ملائکه

می فرمایند: «ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِکَةَ فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُوراً وَاحِداً اسْتَعْظَمُوا أَمْرَنَا فَسَبَّحْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِکَةُ أَنَّا خَلْقٌ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ مُنَزَّهٌ عَنْ صِفَاتِنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِکَةُ بِتَسْبِیحِنَا» سپس خداوند ملائکه را خلق کرد و چون ملائکه روح های ما را به عنوان نوری واحد، مشاهده کردند امر ما را بزرگ شمردند. پس ما خدا را تسبیح کردیم تا ملائکه بدانند ما مخلوق خدائیم و او از صفات ما منزه است، سپس ملائکه به کمک تسبیح ما خدا را تسبیح کردند.

وقتی ملائکه به روح ائمه علیهم السلام نظر کردند همه ی عظمت و یگانگی را در آن ها یافتند و گمان کردند آن مقام، مقام وحدانیِ خداوند است و خواستند آن ها را خدا بگیرند که آن ها شروع می کنند به تسبیحِ خداوند تا ملائکه بفهمند توحیدِ خالقِ هستی بالاتر از توحید نور اهل البیت علیهم السلام است.

ص: ۱۱۲

و ائمه علیهم السـلام نیز نظر به آن بیکرانه ی مطلق دارنـد و اگر آن ها همه ی کمالات الهی را دارند به مخلوقیت دارند. «وَ أَنَّهُ مُنَزَّهٌ عَنْ صِـفَاتِنَا» و خداونـد از صـفت مخلوقیت آن هـا منزه است. و ملاـئکه به تعلیم اهل البیت علیهم السـلام و از منظر آن ها خدا را تسبیح کردند تا به واقع «الله» را تسبیح کرده باشند و این نکته ی مهمی است که چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا» پس ملائکه به تسبیح ما خدا را تسبیح کردند.

این ها معارفی است که اگر انسان ها وارد آن شوند می توانند احوالات خود را تفسـیر کنند که در چه موقعیتی هستند. این که عرفای بزرگ واقعاً در راستای اُنس با حقایقِ وجود، نتایج فوق العاده ای می گیرند به جهت این است که متوجه چنین عوالمی بودنـد و راحت به سوی آن عوالم نظر و سـیر می کردنـد و با آن دل زلالشان می فهمیدنـد که ملائکه در خـدمتشان انـد و می توان امور را از طریق آن ها جلو برد. آن ها با وزش بال ملائکه در سیر آفاقی و انفسی قرار می گیرند، راز کار این جا است.

خداوند به حقیقت اولیاء و اصفیایش ما را از معارف عالیه ای که موجب سعادت دنیا و آخرت مان می شود محروم مگرداند.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۱۳

جلسه ی ششم: اهل البیت علیهم السلام سرچشمه نگاه توحیدی ملائکه

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بحث در رابطه با مقام نبی اکرم و اهل البیت علیهم السلام بود. امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند: مقام شما بالاتر است یا مقام ملائکه؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله با توجه به آمادگی مخاطبی چون علی علیه السلام فرصت را غنیمت شمردند و بابی از معارف عالیه ی غیبی را باز کردند. ما نیز به امید آن که باب طرح آن معارف باز شود سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را به میان آوردیم وگرنه فرصت زیادی نیاز هست تا به تک تک فرازهای این روایت بپردازیم. واقعاً معارف عالیه ی پیامبر و ائمه علیهم السلام به گونه ای است که اگر هزار سال فرصتِ طرح آن ها هم فراهم شود باز مطلب به انتها نمی رسد. حوصله ی مردم نسبت به این موضوعات کم شده و اگر روحانیون ما بخواهند این نوع موضوعات را طرح کنند مردم دل نمی دهند در حالی که آرام آرام باید مردم متوجه شوند بالأخره امامان ما این معارف را برای شیعیان طرح کردند و امام رضا علیه السلام به قصد تعالی شیعیانشان این روایت را

ص: ۱۱۵

به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله طرح می کنند. یقین بدانید طرح این موضوعات در دنیای مدرن که ظلماتِ بی ارتباطی با عالم غیب همه را آزار می دهد، بسیار نجات بخش است و بشر می فهمد مشکل اش در کجا است. امروزه مردم دنیا آنچنان از حرف های سطحی و پوچ خسته شده اند که اگر بدانند چنین معارفی در شیعه مطرح است به دنبال کسب آن حاضرند هر زحمتی را به جان بخرند. همین طور که در مورد مهدویت وقتی می فهمند ما معتقد به وجود انسان زنده ای هستیم که ولیّ خدا است، ذهن های خود را متوجه شنیدن حرف های تشیع می کنند، چون متوجه اند با چنین عقیده ای است که می توان به مکتبی دست یافت که به آینده نظر دارد، مکتبی که امامش حیّ و حاضر است و در افق آینده ی جهان نقش آفرینی اساسی خواهد کرد. با توجه به چنین اندوخته ای است که پرفسور کربن به ایران می آید. جالب است که همه ی کارهای خود را رها می کند و سراغ یک عالم بزرگ شیعه یعنی علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» می رود. با این که پروفسور کربن یک شخصیت جهانی است ولی می فهمد علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» از چه فرهنگ و سنتی سخن می گوید.

به دلیل معارف بلندی که در متون دینی ما هست، باید افقی را که ائمه علیهم السلام در مقابل شیعیانشان باز کرده اند با حوصله دنبال کرد. ما در این جا فقط طرح موضوع می کنیم چون معتقدیم این کار مقدمه می شود تا خودِ موضوع دنبال شود و در نتیجه با دریایی از معارف عالیِ الهی روبه رو شویم.

ائمه علیهم السلام؛ غایت خلقت

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: انبیاء از ملائکه افضل اند، و من از همه ی انبیاء افضل می باشم و بعد از من ای علی! تو و ائمه ی بعد از تو از همه افضل اید و نه تنها ملائکه خدّام ما هستند بلکه خدّام مُحبین ما می باشند و ملائکه ی حامل عرش برای کسانی که مؤمن به ولایت ما می باشند استغفار می کنند. جایگاه این سخنان به لطف الهی تا حدّی تبیین شد و عزیزان متوجه شدند این سخنان غلوّ نیست، یک معرفت بزرگ است. سپس فرمودند نه تنها قضیه از این قرار است، بلکه وجود ما اهل البیت علیهم السلام موجب وجود آدم و حوا و بهشت و جهنم و ارض و سماء شد، که از زوایای مختلف باید در موردش بحث شود. ما تنها از علت موجِده اش بحث کردیم و جا دارد به عنوان علت غایی نیز مورد بحث قرار گیرد.

عرض شد از آن جهت که مقام ائمه علیهم السلام صادره ی اول است تمام عالم به واسطه ی وجود نورانی آن ها محقق می شود. ولی از جهت آن که غایت خلقت، ظهور اسماء الهی به صورت کامل و جامع است، ائمه علیهم السلام به عنوان آینه ی تمام نمای اسماء الهی، غایت خلقت همه ی هستی می باشند. مثل این که باغبان باغ را برای ظهور میوه پدید می آورد. در همین رابطه جهت عالم به سوی ظهور نهایی ترین شکلِ بروز انوار الهی یعنی ظهور ائمه علیهم السلام می باشد و از این جهت که ائمه علیهم السلام غایت خلقت اند، منشأ همه ی

موجودات اند و حدیث مشهور «کُنْتُ کَنْزَاً مَخْفِیّاً فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لا عرَف»(۱) متوجه این بُعد از خلقت است.

برکات عقل پرورش یافته

در آن جا که فرمودند ملائکه هم به تسبیح ما تسبیح می گویند، موضوعِ سبقتِ ذات خود را در معرفت به پروردگار و سبقت در تسبیح و تهلیل و تقدیس را به میان آوردند و فرمودند خداوند اولین چیزی که خلق کرد ارواح ما بود، پس به توحید و به تحمیدش گویایمان نمود، به همان معنی که در جلسه ی قبل عرض شد. سعی بفرمائید موضوع را از آن پائین تر نیاورید و با همان نگاهی که عرض شد آن ها را یک حقیقت نوری که مظهر جامعیت اسماء الهی هستند در نظر بگیرید. باید مواظب بود آن ها را از آن مقام پائین تر نیاورد، حالا هرچه بالاتر ببریم درست تر می بینیم. همان نکته ای که حضرت فرمودند «نزّلونا عن الرّبوبیّه و قولوا فینا ما شئتُم»(۲) ما را از پروردگار بودن پائین بیاورید سپس هر کمالی در رابطه با ما بگوئید درست گفته اید. اگر ائمه علیهم السلام را پایین تر از مظاهر جامع اسماء الهی بنگرید، آن ها را ندیده اید و هرگز از این روایت چیزی نمی فهمید. اگر فکر کنید یک آدمی یک گوشه ای نشسته و در عین حال اولین مخلوقی است که خدا خلق کرده و به توحید و تحمیدِ خودش گویایش کرده، متوجه ی باطن و حقیقت ناب مقام اهل البیت علیهم السلام نشده اید. واقعاً نمی دانم در آن

۱- درخشان پرتوی از اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح، ص ۳۳.

صورت چطور خودتان را در رابطه با این نوع روایات قانع می کنید. دل باید برای فهم این روایات شعور خود را رشد دهد، برای فهم چنین موضوعاتی نباید خود را احمق کنیم. وقتی می گوئیم ائمه علیهم السلام واسطه ی رزق اند باید تأمل کرد این ها در چه مقامی هستند که واسطه ی رزق می باشند. اگر مسئله را درست دنبال کنید متوجه ی مقامی می شوید که تمام ملائکه در قبضه ی آن ها می باشند در آن صورت متوجه موضوعات علمی و معرفتی و معنوی می شویم. اما اگر تصور کنیم همین شخصِ امام با این لباس و عصا و قبا، واسطه ی رزق اند، باید به عقل خود شک کنیم که چطور پذیرفته ایم کسی که خودش در یک گوشه از این عالم قرار دارد، نان می خورد و می خوابد، واسطه ی رزق عالم هستی باشد؟ متوجه نیستیم شخص امام، ظهور یک حقیقت نوری است که اولین مخلوق است و به اعتبار آن حقیقت، واسطه ی فیض است. ظاهر امام را می گیریم بعد احساس می کنیم روایات با عقلمان نمی سازد و بعد نتیجه می گیریم برای پذیرش روایات باید عقل تعطیل شود. در حالی که اگر عقل خود را تعطیل کنیم به یک کلمه از حقیقت دین هم دست نمی یابیم و آنچه را با تعطیلی عقل به دست آورده ایم هیچ ربطی به دین ندارد.

اگر به کمک نور روایات عقلمان را رشد بدهیم می توانیم به پرتوی از نور اسلام نائل شویم. چون عقل باید جلو برود تا به دین و دینداری نزدیک بشود. چطور انسان موضوعی را قبول می کند در حالی که عقل او آن را تصدیق نکرده است؟ برای قبول این نوع روایات نه تنها نباید عقل را تعطیل کرد بلکه باید آن را پرورش داد تا سیر کند. این نوع روایات نه تنها

ضد عقل نیستند بلکه ائمه علیهم السلام با احترام به عقل انسان ها، آن ها را متوجه حقایقی بالاتر از آن چیزهایی می کنند که عقل ابتدا در منظر خود نمی یافت. این که حافظ می گوید:

عاقلان

نقطه ی پرگار وجودند ولی

عشق

داند که در این دایره سرگردانند

نمی خواهد عقل را نفی کند، می گوید چطور وقتی پرگار می خواهد بچرخد باید پایه ی آن محکم باشد، عاقلان این اندازه محکم اند و عقل موجب استحکام فرد و جامعه است اما چیزهای بالاتری هم هست که اگر انسان به آن جا نظر نکند سرگردان می ماند و از ارتباط با موضوعات متعالی محروم می گردد. حافظ چون بالاتر از عقل را می شناسد به عقل هم احترام می گذارد. بعضی ها فکر می کنند وقتی بخواهند خیلی بالا برون و منکشف به حقایق بشوند باید عقل را زیر پا بگذارند. در حالی که حریم عقل را باید در جای خود نگه داشت و به کمک آن فهمید منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از این که فرمودند توحید و تحمیدِ ملائکه به وسیله ی توحید و تحمید ما است، به چه معنی است.

اهل البیت علیهم السلام و تعلیم توحید به ملائکه

در ادامه فرمودند: «فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا هَلَّلْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّا عَبِيدٌ وَ لَسْنَا بِآلِهَةٍ يَجِبُ أَنْ نُعْبَدَ مَعَهُ أَوْ دُونَهُ فَقَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ملائکه در عالم قدس متوجه عظمت ما شدند، ما تهلیل کردیم تا ملائکه بدانند که خدایی جز خدای یگانه نیست و ما بندگانیم و نه خدایی

ص: ۱۲۰

که واجب باشد همراه او و یا مادون او پرستش شویم. پس ملائکه نیز «لا إِلَهَ إلّا اللَّهُ» گفتند.

می فرمایند: چون ملائکه عظمت شأن ما را مشاهده کردند که چگونه در مقام یگانگی و شکوه هستیم، گمان کردند توحید حقیقی همین است، چون یک نوع وحدت و یگانگی و انسجامی در مقام واسطه ی فیض بودن هست که زمین و آسمان را به هم پیوند داده است. ملائکه از این زاویه به نور ائمه علیهم السلام نگاه کردند، ائمه علیهم السلام متوجه شدند ممکن است ملائکه گمان کنند آن ها خدا هستند. آقای یعقوبی قائنی نویسنده ی کتاب سفینهالصادقین می گویند اولین بار که با مرحوم قاضی طباطبایی«رضوان الله تعالی» روبه رو شدم یک لحظه گفتم نکند این خودِ خدا است. شکوه مرحوم قاضی طوری ایشان را می گیرد که چنین تصور می کند، بعد به خودش می گوید این که نمی شود، بعد پیش خود می گوید پس پیغمبر است، به خود می گوید پیغمبر که رحلت کرده، می گوید گفتم پس امام است. تا بالأخره خودش خود را متذکر می کند که مقام روحانی و شکوه مرحوم قاضی چنین اقتضائاتی را برای او پیش آورده است. ملائکه شکوهی در نور اهل البیت علیهم السلام دیدند که گمان می رفت تصور کنند آن ها خدا هستند و منشأ قدرت و تأثیرند. آقای فخرالدین حجازی«رحمه الله علیه» وقتی جهت ملاقات امام خمینی«رضوان الله علیه» به پاریس می روند در محضر امام، خیلی سر و ساده همان دمِ در می نشینند. حضرت امام ایشان را می شناسند و می فرمایند: تشریف بیاورید بالا. شکوه امام موجب می شود ایشان دست و پایش را گم کند. آقایان می گفتند تا خواست برود پهلوی امام چند بار نزدیک بود

زمین بخورد. فخرالـدینی که چون شـیری شـجاع در مقابل نظام شاهنشاهی قد عَلَم کرده بود در مقابل شـکوه امام خود را هیچ می بیند. این شـکوه یک نحوه ظهور «توحید» و نفی غیر است. شما هم اگر موحد شدید، با تمام عالَم یگانه می شوید و شکوه خاص پیدا می کنید.

نظر به توحید از طریق ائمه علیهم السلام

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می فرماینـد: ملائکه چون عظمت و شـکوه و شأن ما را مشاهده کردند، متوجه توحید آن مقام شدند و لذا شـروع کردیم «لا إلهَ إلاّ اللهُ» گفتن. برای این که به ملائکه بگویند مقام بالاتری هم هست و آن توحید اصلی است تـا یگـانگی و شـکوه مطلق را در توحیـد اصـلی ببیننـد. شـکوه آن جمعِ یگـانه ی جامع نورانی، آنچنان چشم نورانی ملائکه را گرفت که ائمه علیهم السـلام دیدنـد ملائکه ممکن است تصور کنند حقیقت یگانه ی هستی آن ها هسـتند، لذا ذکر «لا إلهَ إلاّ اللهُ» گفتند: «لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تا ملائکه بدانند آن یگانه ی مطلق «الله» است. در این جا این نکته پیش می آید که معلوم است یگانگی خاصـی در نور محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله پیدا است که ملائکه تصور می کنند توحید حقیقی آن نـور اسـت. این می رسانـد که می تـوان یگـانگی پروردگـار عـالم را در منظر اهـل الـبیت علیهم السـلام رؤیت کرد بـا این خصوصیت که آن ها ما را به یگانگی مطلق راهنمایی می کنند و این ملاکِ حقانیت اهل البیت علیهم السلام است.

اگر فرهنگ مـذهبی اقوام را مطالعه بفرمائیـد از سـرخ پوسـتان بگیرید تا هندی ها به خوبی می توان فهمید این دین ها تحریف شده اند چون از

توحیـد منحرف گشـته اند که نمونه ی ساده اش دین زردشت و موضوع رقابت تکوینی اهریمن و اهورامزدا است. این ها چون نتوانسـتند یگانگی حضـرت حق را بفهمند اهریمنی را کنار خدا قرار دادند، در حالی که مگر یگانگی حق در کنار خود اجازه ی وجود به غیر می دهد؟ این غیر از آن است که خداوند به شیطان اذن می دهد و می فرماید: «إِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرین»(۱) تو فعلاً از فرصت داده شـدگان باش. اما نه این که یک خـدا داشـته باشـیم و یک شـیطان مقابل خدا. ما فقط یک خدا داریم با مظاهر مختلف، حتی شـیطان به اعتبار اسم مُضِلّ، یکی از مظاهر اسـماء الهی است تا اگر کسـی شایسـته ی قرب نبود، خداوند او را از طریق شـیطان از خود دور کنـد و این یکی از سـنن الهی است تـا آن کس را که شایسـته ی قرب نیست، از سایه ی لطف خود براند، همان طور که به شیطان فرمود: «فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّکَ رَجیم»(۲)

از آن مقام خارج شو زیرا تو رانده شده ای. حال اگر خداوند بخواهد کسی را از آستانه ی رحمت خود دور کند با اسم مضل که در ذیل اسم جلال است، دور می کنـد، همان طور که با اسم جمال، بنـدگان را به رحمت خود نزدیک می نمایـد. همه در معرض اسم جمال و جلال الهی هستند. با تجلی اسم جلال، خوف ایجاد می شود و با تجلی اسم جمال، رجاء. اگر کسی انسان مؤمنی باشد با تجلی اسم جلال او را متوجه می کنند که شایسـته ی قرب الهی نشده است ولی او را رها نمی کنند تا شـیطان او را از رحمت خدا مأیوس کند بلکه اسم جمال بر قلب او تجلی می کند تا

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵.

۲- سوره ی حجر، آیه ی ۳۴.

امیدوار شود لذا است که گفته می شود قلب انسان در بین دو انگشت جمال و جلال الهی قرار دارد.(۱)

تا نه مأیوس شود و نه مغرور. یکی از جلوات اسم جلال برای غیر مؤمن اسم مُضِل است با مظهریت شیطان. چون ما معتقدیم «وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاَّ یَعْلَمُها»(۲) هیچ برگی فرو نمی افتد مگر با علم و آگاهی و اذن پروردگار. پس نمی شود چیزی رقیب خدا باشد. هر اندازه که ادیان از توحید منحرف شده اند به همان اندازه گرفتار تحریف گشته اند. نمونه ی دیگرش مسیحیت است که برای خدا فرزند قائل شده و لذا قرآن می فرماید: « لَقَدْ کَفَرَ الَّذینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسیحُ ابْنُ مَرْیَم»(۳) محققاً کافر است کسی که بگوید مسیح فرزند خدا است. غافل از این که اگر هم عیسی جلوه ای از توحید دارد - که دارد- آینه ی نمایش توحید مطلق است، نه فرزندی در عرض خداوند همین طور که مسیحیان اولیه مثل آگوستینوس و متأخرینی مثل اکهارت معتقدند، به طوری که آگوستینوس می گوید: روحم را سیر دادم، به هر چه رسیدم یک نوع یگانگی در آن دیدم اما آن چیز می گفت نه! من معبود نیستم، برو جلوتر. آگوستینوس سیر توحیدی خود را می گوید و نه تثلیث را که متأسفانه مسیحیت تحریف شده بر آن اصرار دارد. باید متوجه بود نور امامان معصوم نمایش توحید خداوند است و به توحید مطلق اشاره دارد، و انسان با توحیدی که در آن ها می بیند متوجه می شود آن ها بنده ی واقعی

۱- امام باقر علیه السلام: «فَإِنَّ الْقُلُوبَ بَیْنَ إِصْبَعَیْنِ مِنْ أَصَابِعِ اللَّهِ» (بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۴۸).

۲- سوره ی انعام، آیه ی ۵۹.

۳- سوره ی مائده، آیه ی ۷۲.

خداوندند، به همین جهت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را با وصف «عَبْدُهُ وَ رَسُولُه» می شناسید، چون یک نوع یگانگی خاص در شخصیت آن حضرت می یابید که حکایت از رسول بودن آن حضرت از طرف یگانه ی مطلق می کند. تا یگانه ی مطلق را نشناسید از حرکات و سکنات جمال محمدی صلی الله علیه و آله نمی توانید بوی یگانگی او را استشمام کنید و متوجه شوید این عبد اوست.

ائمه علیهم السلام؛ مظهر کبریایی حق

در ادامه می فرمایند: «فَلَمَّا شَاهَدُوا كِبَرَ مَحَلِّنَا كَبَّرْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُنَالَ عِظَمَ الْمَحَلِّ إِلَّا بِهِ» پس چون بزرگی جایگاه ما را مشاهده نمودند، ما به بزرگی خدا اقرار کردیم تا ملائکه بدانند خداوند بزرگ تر از آن است که کسی به جایگاه بزرگی نایل شود مگر به وسیله ی کبریایی خداوند. نور کبریایی حضرت حق آنچنان در جمال آل محمد علیهم السلام جلوه کرده بود و ملائکه متوجه آن کبریایی شدند که گمان کردند این همان کبریایی مطلق است. ملائکه آن کبریایی را در آل محمد علیهم السلام دیدند و متأسفانه بعضی ها از آن غافل اند. گفت:

تنگ

چشمان نظر به میوه کنند

ما

تماشا کنان بستانیم

با این که باغ با جمعیت خاصی که دارد چیزی فوق میوه است آنقدر که به میوه ها چشم دوخته ایم به باغ و بستان نظر نداریم. از ائمه علیهم السلام شفای دست و پای خود را می خواهیم ولی از منظر آن ها به تماشای کبریایی حق نمی نشینیم تا خودخواهی های ما را درمان کنند. اگر انسان ها خود را از

ص: ۱۲۵

آرزوهـای محـدودِ دنیـایی آزاد کننـد بـا نظر به اهل البیت علیهم السـلام با نور کبریایی خداونـد آشـنا می شونـد و با کبریایی پروردگار عالم مأنوس می گردند. شخصـی از حضرت صادق علیه السلام پرسید با توجه به این که «الله اکبر» یعنی خدا بزرگ تر است، بزرگ تر از چیست؟ حضـرت فرمودنـد: «أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»(۱) برتر از این است که توصـیف شود. کبریـایی حق، کبریـایی نفسـی اسـت و خـودِ او، حقیقت کبریـایی است و نه کبریـایی نسـبی تـا بگـوییم از چیزی بزرگ تر است. در حرکت جوهری ملاحظه کردیـد که ذات عالم ماده چیزی نیست که حرکت کنـد، بلکه خودِ حرکت است. کبریایی حضـرت حق هم خودِ کبریائی است نه این که بزرگ است نسـبت به بقیه ی چیزها. می گوینـد سـقف مساجد را بلند بسازید تا نمایش کبریایی خداوند باشد و به طور کلی کراهت دارد در شـهرها خانه ها بلندتر از مساجد باشد چون در مقابل کبریایی خانه ی خدا کسـی نبایـد برای خود و خـانه اش کبریـایی قائـل باشـد. با نمایان بودن خانه ی خـدا از سایر خانه ها، صورت شـکوه و کبریایی امور خـدایی نمود می یابـد و جنبه ی عبودیت و ذُل بنـدگی ما صورت عینی پیدا می کند و چنین فضایی ما را به کبریایی حضـرت رب العالمین منتقل می نماید. در روایات داریم اتاقی که ارتفاع سـقف آن بلندتر از سه یا چهار زرع باشد شیاطین در آن جای می گیرند.(۲)

چون روح تکبر انسـان در آن تقویت می شود و زمینه ی حضور شـیطان و القائـات آن فراهم می گردد. جامعه ای که کبریایی حق را نشناسد به امید رسیدن به کبریایی،

۱- توحید صدوق، ص ۳۱۳.

۲- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۵۴.

گرفتار انواع خودبینی ها و رقابت ها می شود در حالی که خداوند می فرماید: «الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَ الْعَظَمَهُ إِزَارِي فَمَنْ نَازَعَنِي فِي شَيْ ءٍ مِنْهُمَا قَصَمْتُه»(۱) کبریایی روپوش من و عظمت پوشش من است هر کس با من در یکی از آن دو به منازعه و رقابت بپردازد، پشت او را می شکنم. اگر انسان نظر به کبریائی حق بیفکند نوری از کبریایی حق در قلب او تجلی می کند.

در همین رابطه عطار نیشابوری در ابتدای تذکره الاولیاء در مورد امام صادق علیه السلام می گوید: «صادق را گفتند: همه ی هنرها داری، زُهد و کَرَم باطن و قره العین خاندانی، ولیکن بس متکبری». گفت: «من متکبر نِی ام، لیکن کبرِ کبریائی است، که من چون از سر کبرِ خود برخاستم کبریایی او بیامد و به جای کبر من نشست. به کبر خود کبریایی نشاید کرد اما به کبریایی او کبر شاید کرد».(۲)

شما می توانید این نوع کبریایی را در بعضی از اهل ایمان ملاحظه کنید، این افراد خودشان خوب متوجه اند این کبریائی حق است که در این افراد جلوه کرده است، به همین جهت در مقابل هر حقی، به شدت در تواضع اند، هرچند شما در آن ها کبریایی می بینید. ملائکه کبریایی حق را در نور ائمه علیهم السلام مشاهده کردند و ائمه علیهم السلام کبریائی حق را به آن ها نمایاندند و همیشه ائمه علیهم السلام همین طور عمل می کنند.

در ادامه می فرمایند: «فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ لَنَا مِنَ الْعِزِّ وَ الْقُوَّهِ قُلْنَا لَاحَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ » پس آنگاه که آنچه خداوند از عزت و قوت

۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۹۳.

۲- تذکره الاولیاء، انتشارات بهزاد، ص ۱۷.

برای ما قرار داده بود مشاهده کردند، ما گفتیم: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا حَوْلَ لَنَا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» تا ملائکه بداننـد هیچ قدرت و توانایی در هستی نیست مگر آن که از خدا است و به خدا ختم می شود. «فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْنَا وَ أَوْجَبَهُ لَنَا مِنْ فَرْضِ الطَّاعَةِ قُلْنَا الْحَمْدُ لِلَّهِ» سپس چون ملائکه آنچه را خدا به وسیله ی آن بر ما نعمت داد و نیز وجوب اطاعتی را که برای ما قرار داده، مشاهده کردند، گفتیم «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، تا معلوم شود این نعمت ها از خدا است. «لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ مَا يَحِقُّ لِلَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَيْنَا مِنَ الْحَمْدِ عَلَى نِعَمِهِ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ» تا ملائکه آگاه شوند حمدی که شایسته ی خدا است و ذکرش بر ما واجب است، به جهت نعمت های اوست. پس آن ها نیز گفتند: الحمدلله.

رجوع به توحید از طریق ائمه علیهم السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از نکات فوق نتیجه می گیرند: «فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَةِ تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ وَ تَمْجِيدِهِ» پس ملائکه از طریق ما به معرفتِ توحید الهی و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید خداوند هدایت شدند. توجه داشته باشید در این فراز بر نکته ی ظریفی تأکید دارند. عنایت دارید که سیر انسان باید یک قاعده ای داشته باشد تا همواره کثرت را به وحدت سیر بدهد. ولی این که انسان بتواند کثرت را در عین وحدت بنگرد و در نظر به کثرات به حقیقت یگانه ا ی که در هستی جاری است منتقل شود، یک شعور متعالی است. جامعه ی پریشان و تمدنِ ویران، تمدن و جامعه ای است که کثرت ها را مستقل بنگرد. اگر کسی نتواند کثرت ها

را به وحـدت رجوع دهـد از توحید بهره ای نبرده است. همین طور که شـما تمام وجودها را به خدا برمی گردانید، باید بتوانید تمـام کمالات را هم به الله رجوع دهیـد. در چنین شـرایطی تمام کمالاتِ ظاهر شـده از خـدا را بایـد به مظهری که مظهر جامع اسماء الهی است ارجاع دهید، و امام، مظهر اسم «الله» است پس هر اسمی به امام برمی گردد.

اگر انسان نتوانـد هر کثرتی را به وحدت برگرداند، گرفتار شـرک شده است و نتوانسـته موضوعات را به سوی مبانی شان سـیر دهـد. همین طور که فرهنگ غرب هیچ چیزی را به حق بر نمی گرداند و نمی تواند دارو را به شافی وصل نماید. در حالی که خـدای شافی، در بستر شـفای خودش، وسایلی قرار داده است، اگر کسـی به نور شافی از این بستر اسـتفاده کند شـفای حقیقی پیـدا می کنـد وگرنه، در صورتی هم که به سـلامتی دست یابـد مغرور می شود. وقتی نظر به خدا بود و خدا وارد زندگی شـد سلامتی های به دست آمده به همراه خود مصیبت به بار نمی آورند. شکسـته بندهای قدیم چون خدا را همه کاره می دانستند در عین این که سـخت ترین شکسـتگی ها را جا می انداختند، یا پولی نمی گرفتند یا خیلی مختصـر، هرچه مردم می دادند می پذیرفتند. ولی از آن وقتی که برای شـفای خود، امیدمان به پزشکان جدید افتاد اگر هم ما را درمان کنند، سلامتی که از طریق آن هـا به مـا برسـد بـا خـانه خرابی همراه است، چون به نور شـافی کارهـا انجام نمی شود. وقتی روحِ ارتباط با وحـدت از بین رفت، کثرت به خودی خود هـدف می شود. وقتی کثرت، هـدف شد پزشکِ کثرت زده به بیمار می گوید اگر این مقدار پول ندهی عمل را انجام نمی دهم و با این روش همه چیز به هم

ص: ۱۲۹

می ریزد. چون رابطه ی کثرت از وحدت منقطع شد. می گویند شریعت الهی چه نفعی دارد؟ شریعت الهی موجب می شود که شما حریص نشوید.

همین طور که اگر ما وجود هر چیزی را به خدا نسبت ندهیم مشرک هستیم و بدون مبنا به امور نگاه می کنیم، همین طور اگر با مظهر اسم جامع الله ارتباط برقرار نکنیم مشرک خواهیم بود و به انواع بحران ها گرفتار می شویم. مظهر اسم جامع الله، مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» است، یعنی نبی اکرم و اهل البیت علیهم السلام. هرکس بخواهد خدا را تسبیح و تمجید و تهلیل کند اگر از منظر مظهر جامع اسماء الهی به خدا ننگرد با خدای جامع مرتبط نیست. اگر بخواهید خدا را تمجید و تهلیل کنید باید «الله» را که مقام جامعیت است بنگرید و آن ممکن نیست مگر از طریق مظاهر الله تا با «لا اله الا الله» گفتن، «الله» را یگانه ببینید. ملائکه یاد گرفتند که باید با نور اهل البیت علیهم السلام که مظهر اسم جامع الهی اند، تهلیل کنند.

تهلیل ملائکه به تهلیل اهل البیت علیهم السلام، تهلیل خواهد شد، چون وقتی اهل البیت علیهم السلام خدا را تهلیل کنند با قلبی که حامل همه ی اسماء الهی است، تهلیل کرده اند و «لا اله الا الله» گفته اند یعنی به تهلیل محمدی صلی الله علیه و آله تهلیل کرده اند. این است معنی این که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَی مَعْرِفَهِ تَوْحِیدِ اللَّهِ وَ تَسْبِیحِهِ وَ تَهْلِیلِهِ وَ تَحْمِیدِهِ وَ تَمْجِیدِهِ» ملائکه از طریق ما به معرفت توحید «الله» و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید حضرت «الله» هدایت شدند. می فرماید: «بِنا» یعنی به نور ما معرفت حضرت «الله» برای ملائکه ممکن شد، چون باید از منظر انسان کامل که جامع همه ی اسماء الهی است آن معرفت را به دست آورند، مثل آن که

یـک آیـه را بایـد در همه ی سـوره و هر سـوره را در همه ی قرآن ببینیـد تـا آن آیه را درست دیـده باشـید. اگر هر اسـمی در حقیقت اسم جـامع دیـده شـود می توان گفت: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ»(۱) یعنی «الله» اسـت کـه تنهـا رزاق است. در منظر اسم الله، رزاق را می نگریـد. یا می گوئیـد: «هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»(۲) یعنی او که «الله» است و جـامع همه ی اسـماء الهی است، عزیز و حکیم است. عزیز و حکیم دو اسم از اسـماء الهی است که در حقیقتِ اسم «الله» معنی و ظهور دارند. یا می گوئید: «وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»(۳) و او که الله است، یگانه ی عالم است و جز او معبودی نیست. در تمام این آیات نظر به «الله» است و از منظر اسـم «الله» به بقیه ی اسماء نظر می شود تا در هر صورت «الله» دیده شود منتها به جلوه ی اسم رزّاق یا عزیز یا حکیم.

تسبیـح الهی یعنی تسبیحی که آن تسبیـح، تسبیـح انسـان کامـل است، در آن صورت تسبیـح ما تسبیـح «الله» می باشـد. تا الله را نشناسـیم حمد «الله» را نمی شناسـیم. الله را کسی می شناسد که قلبش محل تجلی نور الله باشد، یعنی تمام اسماء الهی در قلبش به صورت جامع و یگانه مستقر باشند.

هنرمنـدان قدیم هنر خود را از عالم قدس به دست می آوردند. امروزه این کاسه و کوزه هایی که در موزه ها می بینید، وسایل زندگی مردم قدیم بوده است. ولی چون با دلی که نظر به عالم غیب داشته، ساخته می شده، زیبایی و هماهنگی خاصی دارند. آن ها جلوات نور غیبی را در کارشان

۱- سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۸.

۲- سوره ی سبأ، آیه ی ۲۷.

۳- سوره ی قصص، آیه ی ۷۰.

اِعمال می کردند و آن کاسه و کوزه ها را می ساختند و به همین جهت یک نحوه جامعیت یا هماهنگی در آن می یابید. عالم ماده هر چیزش چیزی هست و چیزها نیست. این چوب، آب نیست. آن سنگ، گوشت نیست. در حالی که عالم غیب این طور نیست، هر چیزش همه چیز است. مثل نفس ناطقه ی انسان که هم گوینده است و هم شنونده و هم بیننده و هم فکر می کند و هم عقل دارد. حال اگر کسی برای ساختن چیزی از عالم غیب الهام بگیرد چیزی که می سازد یک نحوه جامعیت در آن هست و با نظر کردن به آن شیئ، انسان به صورت غیبیِ آن شیئ منتقل می شود، مثل دریا که انسان را به شکوهی خاص منتقل می نماید، چون به تدبیر الهی ساخته شده است. هنرمندان گذشته هنرمند صِرف نبودند، آدم های متدینی بودند که زندگی زیبایی داشتند و سعی می کردند با زیبایی های عالم معنا مرتبط باشند و آن زیبایی ها را صورت خارجی بدهند، و لذا خودشان هم که آثار خود را می دیدند به نور باطنی آن آثار منتقل می شدند. ما هم که نگاه می کردیم به همان نور منتقل می شدیم. برای همین یک کوزه گر بعد از سی سال کوزه اش را که می ساخت و به آن نگاه می کرد، به سی سال معاشقه با عالم غیب نگاه می کرد و خودش بیشتر از بقیه از اثر خود لذت می برد و گله هم نمی کرد چرا بقیه به آثار او توجهی ندارند و منتظر بازنشسته شدن هم نبود. در آن نوع زندگی ها بازنشستگی معنی نمی داد، چون زندگی ها با عالم قدس مرتبط بود.

عرض بنده این است که چون هنر، یک نحوه ارتباط هنرمند با عالم غیب بوده، آثار هنری نیز جامعیت داشته است و لذا وقتی به آن نگاه

می کردیـد همه ی غیب را می دیدید. هر چند آن اثرِ هنری، کوزه باشد. در حالی که در فضای فرهنگ مدرنیته نظر هنرمند به نظر مردم متصل است و این که چه موقع مردم کار او را می پسـندند، او به باطن عالم، نظر نـدارد. این یک نوع گرفتارشدن در اهواء سرگردان و میل های پراکنـده ی مردم است. در فضای توحیـدی اگر به کوزه هم نظر کنید به یک حقیقت جامعِ معنوی منتقل می شویـد. عین برخوردی که با گُل دارید. در فضای توحیدی گاهی متوجه نیستید که این گل، شـما را به یک حقیقت جـامع معنوی منتقـل می کنـد، ولی با این همه، از تماشای آن احساس آرامش می کنیـد چون دارای کمالات جامع عالم غیب است و شما را به آن جامعیت منتقل می کند. با همین دید ملائکه تهلیل می کنند اما به نور جامع محمدی صلی الله علیه و آله. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله برای روشن کردن این حقیقت فرمودنـد: «فَبِنَا اهْتَدوا» پس به ما و از منظر ما به معرفت الهی و تسبیح و تهلیل الهی دست یافتند.

خدایا به حقیقت اهل البیت علیهم السلام به ما کمک کن تا از مسیر نورانیِ این خانواده به توحید تو نایل آییم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۳۳

جلسه ی هفتم: چگونگی هدایت ملائکه از طریق اهل البیت علیهم السلام

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

همان طور که مستحضرید نبی اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام متذکر شدند که «مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقاً أَفْضَلَ مِنِّی» خداوند هیچ مخلوقی را برتر از من خلق نکرد. در واقع حضرت می خواهند بابی از معارف آسمانی را باز کنند تا بشر متوجه شود ذهن و فکر و قلبش را به کجا سوق دهد. امیرالمؤمنین علیه السلام خوب می فهمند این حرف به چه معنی است و از چه مقامی حکایت می کند، با سؤالی که فرمودند نتایج بزرگی را نصیب بشریت کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در جوابِ سؤال امیرالمؤمنین علیه السلام که پرسیدند: مقام شما افضل است یا ملائکه؟ فرمودند: همه ی انبیاء از ملائکه برترند و من از همه ی انبیاء برتر می باشم و روشن فرمودند ملائکه، خدّام اهل البیت علیهم السلام و خدّام محبّین اهل البیت علیهم السلام هستند. مبانی معرفتی این موضوع در جلسات گذشته تا حدّی بحث شد.

ص: ۱۳۵

بعـد فرمودند: اگر ما خلق نشده بودیم هیچ چیزی خلق نمی شد که عرض شد این سـخن به یک اعتبار به مقام واسـطه ی فیض بودن آن ذوات مقـدس نظر دارد و به یـک اعتبـار ناظر است به مقام غایت خلقت بودن آن ها. به این معنی که عالم با جلوه ی ناب انسان کامل معنای خود را پیـدا می کنـد، همان طور که باغبان با نظر به میوه ا ی که به دست می آیـد، باغ را احداث می کند. پس این که می فرمایند: اگر ما خلق نشده بودیم عالم خلق نمی شد، نظر به معصومین علیهم السـلام دارد از آن جهت که غـایت خلقت انـد و همه ی عـالم برای ظهور کمالاـت آن هـا خلق شـده تـا بستر نمـایش انسـان هـایی باشـد که آینه ی جمال کمالات رب العالمین انـد. در واقع خداوند با ایجاد مخلوقات می خواهد جمال خود را در آینه ی مخلوقات به تماشا بنشیند و آن آینه ای که به نحو کامل حق را در اسماء الهی به صورت جامع می نمایاند، انسان کامل است.

یک وقت خداوند خود را در نزد خود می بیند، یک وقت می خواهد خود را در آینه ی مخلوقاتش ببیند و از جهت دوم اسـت که خلقت واقع می شود و در این رابطه انسان های کامل غایت خلقت اند. گفت:

چو

آدم را فرستادیم بیرون

جمال

خویش بر صحرا نهادیم

جمـال خویش را در آدم به تماشـا می نشـیند و برای تماشـای جمـال خود آدم را خلق کرده است، چون کمـال مطلق به غیر از کمال مطلق به چیز دیگری نظر ندارد و لذا به غیر از خودش به هیچ چیز دیگری نظر نمی کند.

ص: ۱۳۶

ائمه علیهم السلام؛ غایت خلقت

شما این مسجد را بنا می کنید برای این که در آن نماز برگزار شود. یعنی در ساختن آن به غایتی بالاتر از آجر و سیمان ها نظر دارید. اگر آن وقتی که آجر و سیمان ها را خریداری می کردید غایتی در نظرتان نبود هیچ قدمی برای خرید آن برنمی داشتید. حضرت رب العالمین خود را دوست دارد چون کامل است، کمالِ کامل، به دوست داشتن کمال است و لذا خود را در تمام مراتب دوست دارد و همواره خودش مطلوب خودش می باشد. در نتیجه مخلوقی که جمال رب العالمین را نشان می دهد مطلوب اوست. پس خداوند برای نظر به غیر خود خلق نمی کند ولی کمال او اقتضا می کند که خود را که عین کمال است دوست داشته باشد. این نوع دوست داشتن؛ دوست داشتن عین کمال است، مثل ما نیست که اگر خودمان را دوست داشته باشیم موجب یک نوع خودخواهی و خودبینی شود. همین طور که تکبر برای خدا کمال است و نظر به کبریایی حق دارد ولی تکبر برای ما ضعف است، چون کبریایی برای ما دروغ است. قرآن در وصف خداوند می فرماید: خداوند جبّار و متکبر است(۱). در آن آیه بزرگی خود را ارائه می دهد. در همین راستا چون خود را کامل می یابد و اقتضای موجودِ کامل این است که کامل را دوست داشته باشد و در مورد خداوند دوست داشتن کامل به دوست داشتن خودش است، در تمام جلوات و مراتب، رسول الله صلی الله علیه و آله را هم دوست دارد. چون جمال خدا را نشان می دهد. در همین رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایت مورد بحث

۱- سوره ی حشر، آیه ی ۲۳.

می فرماینـد: «يَا عَلِيُّ لَوْ لا نَحْنُ مَا خُلِقَ آدَمُ وَ لَا حَوَّاءُ وَ لَا الْجَنَّةُ وَ لَا النَّارُ وَ لَا السَّمَاءُ وَ لَا الْأَرْضُ» اگر ما نبودیم نه آدم خلق می شد و نه حوّا و نه بهشت و نه جهنّم و نه آسمان و نه زمین. چون تمام این مخلوقات مقدمه اند تا انسان کامل خلق شود و اسماء الهی به نمایش بیایند. همه ی این مخلوقات بستر است برای نمایش عالی ترین شکلِ وجود که همان ائمه علیهم السلام هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم در حالی که «قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَهِ رَبِّنَا» ما از آن ها در شناخت پروردگارمان سبقت گرفتیم و در تسبیح و تهلیل و تقدیسِ خداوند از ملائکه در رتبه و شرافت برتری قرار داشتیم. یک وقت یک نفر زودتر از دیگری وارد مکانی می شود، این به خودی خود کمالی برای آن فرد نیست، چون در مکانی قرار دارند که در عرض دیگران خواهد بود. اما در عالم مجردات سبقت، سبقت طولی و رتبه ای است و در نتیجه آن که در شناخت پروردگارِ خود سبقت گرفته در قرب بیشتری قرار دارد و بقیه در ذیل مرتبه ی او قرار می گیرند. سپس فرمودند: «لِأَنَّ اوّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَقَنَا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَحْمِيدِهِ» این سبقت در معرفت پروردگار و تسبیح و تهلیل و تقدیس او به جهت آن بود که خداوند در ابتدای امر، روح ما را خلق فرمود و ما را به توحید خود گویا نمود.

عنایت دارید که این روایت از نظر سند و محتوا روایت محکمی است و لذا اگر با همین مضمون روایاتی داریم که سند آن ها ضعیف است به اعتبار این روایات به آن ها نیز اعتماد می کنیم. حال اگر شخصی نظر دهد روایت «اوّلُ ما خَلَقَ الله نُوری» که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند؛ در مجامع

روایی ما از زمان مجلسی«رحمه الله علیه» به بعد مطرح شده، نباید تصور کرد که این روایت قبلاً در مجامع روایی ما نبوده و در زمان مجلسی ساخته شده است. چون این نوع روایات که از جمله ی روایات اخلاقی، عرفانی و معرفتی است بیشتر در محافل اخلاقی و معرفتی مطرح بوده نه در محافل فقهی و لذا ضرورتی نمی دیده اند که مکتوب بشود و یا سلسله ی راویانش گفته شود. ولی چون نظیر آن در روایات موثق، موجود است، آن را قبول می کنیم. بعضی ها طوری تحقیق می کنند که انکار اصلاً چنین مضامینی در روایات وجود نداشته است و متأسفانه نتیجه ی تحقیقشان موجب سست شدن اطمینان خوانندگان به این نوع روایات ارزشمند می شود. این جا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا» برای این که اولین چیزی که خدا خلق کرد خلقت ارواح ما بود. ملاحظه بفرمایید این روایت با آن روایت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِی» اولین چیزی که خدا خلق کرد نور من بود، فرقی ندارد. به جای آن که تحقیق کنند و شواهد تأیید روایات را پیدا نمایند، اطمینان افراد را نسبت به روایات سست می کنند!

نحوه ی وسعت نور اهل البیت علیهم السلام در هستی

بحث شد که حضرت فرمودند ملائکه با رؤیت کمالات ما و با توجه به این که آن کمالات آنچنان وسیع و گسترده بود، نتوانستند بفهمند نور ما، نور مخلوقیت است. روشن می شود وسعت نور اهل البیت علیهم السلام آنچنان گسترده است که ملائکه نمی توانستند بین نور آن ها و نور خالق هستی

ص: ۱۳۹

تفکیک کنند زیرا ملائکه ملاحظه می کردند که آن نور منشأ همه ی برکات به عالم هستی است ولی پیامبر و ائمه علیهم السلام کمکشان کردند تا بتوانند بین نوری که واسطه ی فیض عالم هستی است با نوری که منشأ اصلی فیض است، تفکیک کنند. مثل آن که ما در ساحل اقیانوس یا کنار دریا نمی توانیم تفکیک کنیم که در کنار اقیانوس هستیم یا دریا. و لذا حضرت می فرمایند: «فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُوراً وَاحِداً» وقتی که ارواح ما را یک نور یگانه ی همه جانبه در تمام هستی دیدند و هرچه نگاه کردند حضور ما بود که عالم را پر کرده بود - مثل حضور اسم اعظم در هستی- امر ما را عظیم داشتند با این تصور که خالق هستی همین نور است ولی ما خدای را تسبیح کردیم تا ملائکه بدانند ما مخلوقی از مخلوقات خدا هستیم. جالب است که متوجه باشیم اهل البیت علیهم السلام به عنوان حاملان اسماء الهی چه نوع حضوری در عالم دارند و چگونه خداوند با اسماء خود عالم را مدیریت می کند و وقتی اسم اعظم نزد اهل البیت علیهم السلام است پس در هر جایی هر موجودی که به اسمی ظاهر است، اهل البیت علیهم السلام در آن جا حاضر ند، آن هم با جنبه ای اعظم از آن اسم و با حضوری که سایر اسماء الهی نیز در آن به صورت جامع حاضرند و این می رساند در تمام هستی، اعظم هر چیزی در نزد اهل البیت علیهم السلام است و آن ها در کنار هر چیز به صورت اعظمِ آن چیز حاضرند.

عنایت داشته باشید که باید تمام این موضوعات را در حالت وجودِ نوری در نظر داشت وگرنه متوجه پیام اصلی این روایات نمی شویم. وجود ارواح مقدس اهل البیت علیهم السلام و نحوه ی حضور آن ها به اسم اعظم، مثل

حضور «حیات» است در بدن. حیات من در هر قسمتی از سلول های من، موجود است آن هم به نحوی خاص که تمام سلول ها را در بر گرفته و به جهت حضور حیات است که سلول ها زنده اند، بدون آن که حیات در درون یا بیرون سلول باشد، تمام سلول ها در قبضه ی حیات اند. حامل اسم اعظم، حامل همه ی اسماء از جمله حامل اسم حی است، منتها به صورت حیات اعظم، در نتیجه تمام حیات من در قبضه ی اشراق حیات اعظم است. نور اهل البیت علیهم السلام که حامل اسم اعظم است هر جا در هستی و در هر صحنه ای به صورت اعظم و در حالت یگانه با هر موجودی حاضر است. پس از این فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله ساده نگذرید که می فرمایند: وقتی ملائکه نور ما را به صورت واحد دیدند آن را بزرگ داشتند. واحد بودن اهل البیت علیهم السلام به این معنی است که نور آن ها تمام هستی را پر کرده و در همه ی عالم ظهور نموده است. پس برای توجه ملائکه راهی جز این نبوده که می فرمایند: «فَسَبَّحْنَا لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ» پس ما تسبیح گفتیم تا ملائکه متوجه باشند با آن همه حضور، باز ما در مقام مخلوقیت هستیم و از آن طریق عبودیت خود را نشان دادیم تا علاوه بر اظهار عبودیت، تعلیمی هم برای ملائکه باشد. سپس حضرت فرمودند: «فَلَمَّا شَاهَدُوا عِظَمَ شَأْنِنَا» چون ملائکه عظمت شأن ما را دیدند و آن نحوه حضور و آن همه کمال را مشاهده کردند، برای توجه ملائکه به توحید الهی «هَلَّلْنا»، «لا إِلَهَ إِلاّ اللَّهُ» را اظهار کردیم تا به آن ها تعلیم داده باشیم که ما را معبود ندانند. تا این که فرمودند: «فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ لَنَا مِنَ الْعِزِّ وَ الْقُوَّهِ قُلْنَا لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ» پس چون ملائکه عزت و قوتی که خداوند برای ما قرار داده بود

مشاهـده کردند، گفتیم: «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إلاّ بِاللَّهِ». ملائکه در تمام صـحنه ی هستی متوجه ی حضور ائمه علیهم السـلام به نور عزت و قوت گشـتند. نوری که همه ی عزت هـا و قوت هـا به آن ختم می شود. در آن حـال نمی توانسـتند ما فوق آن حضور گسـترده، حضـوری را تصـور کننـد، هر چه می دیدنـد حضور عزت و قـدرتی بود که تمـام مراتب عـالم را پر کرده بود به آن صورت که جز ائمه علیهم السلام را با تجلی نور عزت و قدرت نمی دیدند. «قُلْنَا لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إلاّ بِاللَّهِ» حضرت می فرمایند: ما حول و قوت را به خـدا برگردانـدیم. «لِتَعْلَمَ الْمَلَائِکَهُ أَنْ لا حَوْلَ لَنَا وَ لا قُوَّهَ إلاّ بِاللَّهِ» تا ملائکه بداننـد آن عزت و قوت مبـدأ دیگری دارد.

«فَلَمَّا شَاهَـدُوا مَـا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَیْنَـا وَ أَوْجَبَهُ لَنَـا مِنْ فَرْضِ الطَّاعَهِ قُلْنَـا الْحَمْـدُ لِلَّهِ لِتَعْلَمَ الْمَلَـائِکَهُ مَـا یَحِقُّ لِلَّهِ تَعَالَی ذِکْرُهُ عَلَیْنَا مِنَ الْحَمْـدِ عَلَی نِعَمِهِ فَقَـالَتِ الْمَلَـائِکَهُ الْحَمْـدُ لِلَّهِ» سـپس چون ملائـکه آنچه را خـدا به وسـیله ی آن بر مـا نعمت داد و نیز وجوب اطاعتی را که برای ما قرار داده، مشاهـده کردنـد، گفتیم «الْحَمْـدُ لِلَّهِ» تا ملائکه آگاه شونـد حمدی که شایسـته ی خدا است و ذکرش بر ما واجب است، به جهت نعمت های اوست. ملائکه نیز گفتنـد: «الْحَمْـدُ لِلَّهِ». می فرمایند: ملائکه در منظر خود نوری از مـا را دیدنـد که آن عبـارت بود از نعمتِ وجوب اطـاعت از ما. طبیعی است که تصور کننـد این نوری که اقتضا می کنـد تا مخلوقـات از آن اطـاعت کننـد، همان نور پروردگار عالم باشـد و ملائکه چنین تصور کردنـد که نور اهل البیت علیهم السـلام همـان نور پروردگـار است و اهـل البیت علیهم السـلام با گفتن «الْحَمْـدُ لِلَّهِ»؛ ملائکه را متوجه کردنـد که اطاعت از اهل البیت علیهم السلام نعمتی از طرف پروردگار عالم

است برای آن که انسان ها بتوانند از طریق آن اطاعت به سرچشمه ی نعمت متصل شوند و از آن طریق نقص های خود را جبران کنند. اطاعت یعنی نظر به نور الهی و پذیرفتن آن، که لازمه ی آن نفی منیّت خود و طلب حکم معبود است. ملائکه مشاهده کردند نوری در عالم هست که برای متصل شدن به سرچشمه ی کمال، اقتضا می کند که از آن اطاعت کنند و خود را در مقابل آن نفی نمایند. قبل از آن که فرشتگان گمان کنند نور اهل البیت علیهم السلام نور پروردگار است آن نور گفت: «الحمدلله» و نظرها را متوجه کمال مطلق کرد و این از خصوصیات اصلی اهل البیت علیهم السلام است که هیچ کس را به خود مشغول نمی کنند بلکه با تمام وجود انگشت اشاره به حق دارند.

بعد از طرح نکات فوق مبنی بر این که چگونه ائمه علیهم السلام به ملائکه تعلیم دادند، در جمع بندی می فرمایند: «فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَهِ تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ وَ تَمْجِيدِهِ» پس به وسیله ی ما بود که ملائکه به معرفت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجیدِ خداوند هدایت شدند و ای علی! ملائکه از این طریق در مقامات خود در نور قرار دارند. چون همان طور که مستحضرید حضرت صادق علیه السلام در رابطه با تبیین این مقام می فرمایند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»(1) به خدا سوگند اسماء حسنایی که خداوند فرموده او را به آن اسماء بخوانید، مائیم. چون خداوند در قرآن می فرماید: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»(2) و از آنِ خدا است

ص: ۱۴۳

۱- بحار ،ج ۲۵، ص ۵.

۲- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰.

اسـماء حسـنی، پس او را به آن اسـماء بخوانید. وقتی حضـرت می فرمایند به خدا سوگند مائیم آن اسـماء حسنایی که خداوند فرموده او را با آن اسـماء بخوانید، یعنی از طریق ائمه علیهم السـلام می توان به خدا رسید. به شرطی که نظرها به سوی خداوند باشد وگرنه

آن که

را روی به بهبود نبود

دیدنِ

روی نبی سود نبود

شرط قبولی عمل

آن کسی که به دنبال خدا نیست و خدا را نمی شناسد، مظاهر الهی را هم نمی بیند. در دنیا پنجره هایی هست که محل نمایش اسـماء الهی انـد اگر کسـی خداشـناس باشـد متوجه آن هـا می شود. انقلاـب اسـلامی یکی از آن پنجره ها است، در حالی که بعضـی ها با این که مدعی خداشناسـی هستند به دشمنان انقلاب اسلامی بیشتر نزدیک اند تا به انقلاب اسلامی. این ها خدایی را که باید در مظاهرش بیابند در جایی جستجو می کنند که هیچ نوری از خدا در آن نیست. راز این که حضرت قسم خوردند که «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْـمَاءُ الْحُسْـنَی» به این جهت است که راه اصـلی را نشان می دهند و روشن می کنند. وقتی باید خداوند را با تجلیات اسـمائی اش شـناخت پس تا امامان را نشناسید خدای واقعی را نشناخته اید و آن کس که خدا را نشناخته معلوم نیست چه کسـی را عبادت می کند و لذا حضـرت صادق علیه السلام در ادامه ی روایت می فرمایند: «الَّتِی لا یَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»(۱) آن اسماء حسنایی که باید خدا را از آن طریق بخوانید مائیم،

ص: ۱۴۴

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

اسـماء حسنایی که خداوند از بندگانش عملی را قبول نمی کند مگر با معرفت به ما. پس اولاً: کسی که اسماء حسنای خداوند را نشـناسد عباداتش قبول نیست چون به واقع خدا را عبادت نکرده است. ثانیاً: آن اسـماء حسـنا اهل البیت علیهم السلام هستند که مظهر جامع اسماء الهی می باشند.

عرض شد تا کسـی «الله» را نشـناسد هیچ کدام از اسماء الهی را نمی شناسد، چون «الله» است که رزاق است، الله است که عزیز و حکیم است. همین طور که همه ی نورهـای هفت گـانه از نور بی رنـگ است و نور بی رنـگ است که بـا عبور از منشور به صورت نور سبز و زرد و غیره در آمـده است. اگر بخواهیم رنـگ پدیـده ها را مطابق واقع ببینیم بایـد در منظر نور بی رنگ به آن ها نگاه کنیم. هر اسـمی فقط در مقام انسان کامل، که حامل همه ی اسـماء الهی است، درست شناخته می شود. انسان های کامل هیچ چیزی از خود ندارند و فقط جلوه ی نمایش اسماء حق و اراده ی پروردگار هستند. همین طور که نور سبز به جهت محـدودیت نسـبت به نور بی رنگ، بیشتر پیـدا است ولی نور بی رنگ محدودیتی ندارد تا پیدا باشد، اهل البیت علیهم السـلام هم خودی ندارنـد که مـانع تجلی انوار الهی به صورت کامـل باشـند، می فرماینـد: «قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ»(۱) قلوب مـا ظرف اراده ی خداوند است. هر چقدر شـما به نور بی رنگ نگاه کنید چیزی نمی بینید ولی نور سبز تا حدّی قابل رؤیت است، چون شش نور دیگر را در خود دفن کرده است، هر کس خود را بنمایاند حقِّ بقیه را و به خصوص خودِ حق را نفی کرده است. نور سبز وقتی غرق نور بی رنگ بشود از

۱- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۵۱.

محدودیت و خودیت آزاد شده، همین طور که قرآن می فرماید: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی» یعنی حضرت «الله» اسماء حسنایی دارد و هر کس می خواهد معبود او «الله» باشد باید «الله» را با نظر به اسماء حسنایش بخواند، چون او یک حقیقت است و جامع همه ی کمالات است. فرمود: «هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، او که «الله» است، احد است. تا کسی رابطه ی «الله» که جامع همه ی کمالات است و «اَحدیت» را که یک حقیقت یگانه است، درک نکند خداشناس نشده تا خدا پرست شود. وقتی انسان متوجه شد آن که «احد» است و جامع همه ی کمالات است، تجلی خارجی دارد و تجلی خارجی آن جز انسان کامل نیست، حقیقتاً توانسته خدا را بپرستد و در آن صورت عملش پذیرفته می شود و می فهمیم چرا حضرت صادق علیه السلام به قصد هدایت ما فرمودند: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِی لا یَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»(۱) ماییم اسماء حسنایی که خداوند عمل هیچ یک از بندگانش را قبول نمی کند مگر به معرفت ما.

ابتدا باید متوجه باشیم کمال مطلق در عین دارا بودنِ همه ی کمالات، یک حقیقت واحد است که براساس شرایط ظهور، کمالی از کمالاتش ظهور می کند. آن کسی که پایش شکسته است و می گوید «یا الله»، در واقع دارد با نظر به «الله» می گوید: «یا جابر العظم الکسیر» ای پیوند زننده ی شکسته ها. یعنی ای الله از آن جهت که پیوندزننده ی شکسته ها هستی، شکستگی استخوان مرا جبران کن. وقتی شما بیمار هستید اگر معتقد باشید

۱- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۵.

یک حقیقتی در این عالم هست که شما را شفا می دهد و تلاش کنید از آن نیروی شفا دهنده استفاده کنید، کار مرتاض ها را کرده اید، ولی اگر معتقد باشید یک «الله» است که جامع همه ی کمالات است و براساس نیاز شما به اسم شافی اش به شما نظر می کند، شما الله را پرستیده اید و معنی «لِلّهِ الأَسْماءُ الْحُسْنی» را فهمیده اید و بحمدالله همه ی عزیزان با توجه به همین قاعده عمل می کنند چون انسان بالفطره «الله» پرست است.

عظمت ملائکه این بود که توانستند از منظر جمال پر جلال انسان کامل که محل تجلی الله است خدا را بشناسند. درست است ملائکه هر کدام حامل اسمی از اسماء الهی هستند ولی آن اسم را در منظر انسان کامل می شناسند و می نگرند و این خدمت بزرگ ائمه علیهم السلام به ملائکه است چون ملکی که حامل اسم محیی خداوند است اگر بخواهد با خودش خدا را بشناسد، «الله» را در حدّ اسم محیی می تواند بشناسد، و در واقع «عبادُالله» نمی شود، از آن طرف ما در عالم مُحْیی نداریم، ما «الله» داریم که بر اساس شرایط خاص به صورت محیی ظهور می کند. پس اگر ائمه علیهم السلام نبودند نه تنها انسان ها که ملائکه نیز معبود حقیقی را که حضرت «الله» باشد نمی پرستیدند و در آن صورت هیچ کس عبادتی انجام نمی داد که مورد قبول خداوند باشد.

وقتی انسان کامل که خلیفهالله است و قلبش محل تجلی حضرت الله می باشد و خداوند او را به توحید و تحمید خود منور کرد، در میان بود راه نظر به «الله» برای ملائکه ظاهر شد و پرستش معبود حقیقی برایشان ممکن گشت. ملائکه به تَبَعِ تحمید و تسبیحِ انسان کامل تسبیح و تحمید کردند،

نه به خودشان. ائمه علیهم السلام به ذات خودشان تحمید خدا را کردند چون در مقام «اول ما خلق الله»، بی واسطه با الله ارتباط دارنـد. اما اگر ملائکه به خودشان تسبیـح خـدا را کرده بودند تسبیح محیی و ممیت را کرده بودند. با توجه به این که ممیت و محیی جـدای از «الله» وجود ندارد. پس ملائکه پرستشـی صورت نداده بودند. ملاحظه بفرمایید چه معارف گرانقدری در یک جمله از سخنان آن ذوات مقدس هست، آن جا که می فرمایند: «فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَی مَعْرِفَهِ تَوْحِیدِ اللَّهِ وَ تَسْبِیحِهِ وَ تَهْلِیلِهِ وَ تَحْمِیدِهِ وَ تَمْجِیدِهِ» ملائکه به کمک ما به توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید الهی راهنمایی شدند.

این فرمایشـات، معـارف عـالم غیب است. اگر این معـارف را بـدانیم برای امور دنیـا و آخرتمان بصـیرت فوق العاده ای کسـب کرده ایم. مگر ما در روایاتمان نداریم «أَفْضَلُ الْعِبَادَهِ إِدْمَانُ التَّفَکُّرِ فِی اللَّهِ وَ فِی قُدْرَته»(1) بالاترین عبادت تفکرِ ممتد در رابطه بـا خـدا و قـدرت اوست. بـا تفکر در عوالم معنوی به این نتیجه می رسـیم که بـدون کمـک از وجود مقـدس انسان کامل هیچ عبـادتی واقع نمی شود، چون تـا «الله» پرستیـده نشود، پرستشـی واقع نشـده و تا به «الله» از منظر انسان کامل معرفت نیابیم، به الله معرفت پیـدا نکرده ایم. آیـا این حرف هـا غلوّ است یا یک حقیقت انکارناپـذیر؟ آیا از طریق تفکر، به چنین نکاتی دست یافته ایم یا احساساتمان غلبه کرده است؟ در این جا ما گله داریم از بعضی ها که می گویند فلسفه ی ملا صدرا به چه کار می آید؟ آیا حکمت متعالیه به ما کمک نمی کند تا راحت تر مبانی این

۱- بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۲۱.

روایات را بفهمیم؟ می گویند: ملاصدرا فلسفه ایجاد کرده و فلسفه کاری به دین ندارد. آیا اگر بخواهیم این گونه روایات را بفهمم مبانی حکمت متعالیه به ما کمک نمی کند که تفکر خود را در این امور به کار ببریم؟ ما نمی خواهیم محتوای روایات را در قالب فلسفی بریزیم بلکه می خواهیم از مبانی ملاصدرا در فهم روایات کمک بگیریم.

به نظرم با مقدماتی که مطرح شد تا حدّی معلوم گشت چرا تا ائمه علیهم السلام شناخته نشوند خداوند عبادت نمی شود و معلوم است اگر خدا را عبادت نکنیم قبولی عبادات معنی نمی دهد. شیعیان امام صادق علیه السلام باید از خود بپرسند چگونه باید به مقام امام نظر کرد که اگر آن مقام را نشناسیم عباداتمان قبول نمی شود؟

خدایا به حقیقت اهل البیت علیهم السلام معرفتی به ما عطا کن که از طریق نور اهل البیت علیهم السلام هر چه بیشتر به تو نزدیک شویم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۴۹

جلسه ی هشتم: راز سجده ی ملائکه بر آدم

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

همین طور که مستحضرید بحث در رابطه با مقام نبی اکرم و ائمه ی اطهار علیهم السلام بود و این که حضرت امام رضا علیه السلام از امیرالمومنین علیه السلام نقل می فرمایند رسول خدا صلی الله علیه و آله مقام افضلیت خود و اهل البیت علیهم السلام را که از ملائکه و سایر انبیاء برترند، مطرح فرمودند و روشن شد چگونه مقام انسان کامل، توحید و تهلیل و تحمید و تمجید را به ملائکه تعلیم می دهد تا آن ها از منظر انسان کامل که خلیفهالله است، خدا را تهلیل و تحمید کنند.

آنچه نیاز است عزیزان بر روی آن تأمل بفرمایند این نکته است که جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله براساس چنین مقامی که اهل البیت علیهم السلام در هستی دارند به آن ها تعلق گرفته و اگر پیام غدیر پذیرفته شده بود، فضایی به وجود می آمد که در آن فضا نسبتِ بین انسان و عالم غیب و قیامت صورت کاملی به خود می گرفت. این معارف نه تنها در میان اهل سنت مورد غفلت قرار گرفت، بلکه به طور کلی جهان اسلام - اعم از شیعه و

سنی- از ورود این معارف به زندگی علمی شان محروم شدند و بازگشت جهان اسلام به معارف اصیل اسلامی منوط به رجوع به معارفی است که جایگاه قدسی اهل البیت علیهم السلام را تبیین کند. چون ابتدا باید روشن شود بدون این معارف نمی توان بندگی درستی در خود ایجاد کرد، اسلامِ منهای این معارف یک اسلام ناقص است. مشکل ما عدم آمادگی مجامع علمی مان است که هنوز آمادگی دقت در این نوع مطالب را در خود ایجاد نکرده اند و این همان خطری است که جهان اسلام را تهدید می کند، چون اگر این نوع معارف با تعمق و استمرار به تفکر تبدیل نشود نمی توان از آن منظر به عالم و آدم نظر کرد و زندگی زمینی را با آسمانِ معنویت پیوند داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَهِ تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَحْمِيدِهِ وَ تَمْجِيدِهِ» از طریق ما و به نور هدایت ما ملائکه به معرفت الهی و تسبیح الهی و تهلیل و یگانه بودن خدا و تحمید و تمجید پروردگار رسیدند. امیدوارم عزیزان از این نکته ی بسیار مهم زود عبور نفرمایند و فراموش نکنند حمدی در این عالم حمد است که از منظر حمدِ انسان کامل صورت بگیرد، زیرا تسبیح و تحمید و تهلیلِ بدون توجه به جنبه ی کمالی اش، معنی نخواهد داشت.

سجده ی ملائکه به اهل البیت علیهم السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ادامه فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ فَأَوْدَعَنَا صُلْبَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَهَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيماً لَنَا وَ إِكْرَاماً وَ كَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عُبُودِيَّهً وَ لِآدَمَ إِكْرَاماً وَ طَاعَهً لِكَوْنِنَا فِى صُلْبِهِ

ص: ۱۵۲

فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَهِ وَ قَدْ سَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» سپس خداوند آدم را خلق نمود و ما را در صلب او به ودیعت قرار داد و به ملائکه دستور داد تا جهت بزرگداشت و تکریم ما به او سجده نمایند و سجده ی آن ها براساس عبودیت خدا و اکرام و اطاعت از آدم، به خاطر وجود ما در صلب او بود، پس چگونه برتر از ملائکه نیستیم و حال آن که همه ی ملائکه بر آدم سجده کردند؟

سؤال حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که شما بالاترید یا ملائکه؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله با جواب خود دریچه های عمیقی از معارف را برای آن حضرت گشودند. از جمله راز سجده ی ملائکه بر آدم را به میان می آورند و این که حضرت آدم علیه السلام در صلب خود بهره ای از نور اهل البیت علیهم السلام داشت. اگر این موضوع به طور دقیق روشن شود آن قدر واقعی است که آدم نمی تواند انکار کند. همان طور که اگر درست فکر کنیم به خوبی می پذیریم واقعی ترین واقعیات، خداست و او اصل و اساس همه چیز است و همه چیز پرتو نور او است. موضوع خلیفه الله بودن آدم به جهت گوهر انسان کامل، آنچنان حقیقت دارد که عقل هرگز انکار آن را نمی پذیرد، همان طور که وقتی به خدا فکر می کنید و احساس می کنید به وجود خدا شک دارید، می گوئید خداوند با شکی که در ما نسبت به وجود خودش ایجاد کرده می خواهد ما را تنبیه کند، یعنی انکار او هم یک نوع اقرار به وجود اوست. گفت:

بس که هست از همه سو در همه رو راه به تو

به

تو برگردد اگر راهروی برگردد

عقایدِ درست دارای چنین خصوصیاتی است، زیرا «پَری رُو تاب مستوری ندارد» و خود را می نمایاند همان طور که نور جلوه دارد، آن که جلوه نمی کند نور نیست. هیچ وقت یک میز به صورت میزِ نازل تر تجلی نمی کند، اما نور جلوه دارد، حیات جلوه دارد، جلوه ی حیات را در دست و پای خود می یابید که موجب حرکت آن ها می شود. علم چون نور است جلوه دارد. بالاترین نور عالم، نور محمد و آل محمد علیهم السلام است که جامع ترین و گسترده ترین جلوه را دارا است، این به شرطی است که آن ها را شخص نگیریم، شخصیت ببینیم، چون یک حقیقت نوریه اند. آن حقیقت نوری در موطنی خود را جلوه می دهد و حضرت رب العالمین آن نور را که در مقام غیب الغیوب بود به مرتبه ی تعین می آورد.

همیشه این قاعده هست که حقایق غیبی در صورت آماد گی مظاهر، ظهور می کنند، مثل ظهور قوه ی باصره در چشم. همین که زمینه ی حیات در بهار آماده می شود، نور حیات، طبیعت را فرا می گیرد، فقط کافی است زمینه آماده شود. از آن جایی که خداوند جواب هر تقاضا و طلبی را می دهد، طلب نور انبیا و اولیا را بی جواب نمی گذارد. طلب نور آن ها این است که ظاهر شوند و به تعین در آیند، همین طور که حیات من در دست من به تعین درآمده است. در همین راستا حضرت محمد صلی الله علیه و آله می فرمایند: آن نور در صلب آدم به ودیعه گذاشته شد یعنی آن نور از آن مرتبه ی بسیار متعالی و غیبی، از جهتی به تعین در آمد، هرچند آن تعین نسبت به عالم ماده هنوز غیب است. مثل صورت های خیالی که جلوه و تعین معانی عقلی است، هرچند نسبت به صورت های خارجی در موطن غیب قرار دارند، با

قرار گرفتن نور اهل البیت علیه السلام در صلب آدم آن نور یک نوع تعین پیدا کرد و شما با رؤیت حرکات و سکنات آدم در برزخِ نزولی متوجه نور باطنی او می شوید، همان طور که از حرکات و سکنات افراد مؤمن پی به روحیه ی ایمانی آن ها می برید. نور باطنی و غیب الغیوبی مقامِ «اوّل ما خلق الله» با تجلی در صلب آدم به تعینی خاص در آمد، خصوصیت آن نور آن است که مظهر «الله» می با شد و خلیفه الله است.

خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَهً»(۱) ربّ تو که الله است خواست خلیفه ای در زمین جعل کند، توجه بفرمایید که می گوید: «إِنِّی جَاعِلٌ» من همواره می خواهم این جَعلِ خلافت را داشته باشم و در این راستا آدم را انتخاب نمود و تمام اسماء را بر قلب او متجلی کرد که این همان مقام جامعیت اسماء یعنی مقام نور محمدی صلی الله علیه و آله است. به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود پروردگار تو خواست خلیفهالله تعیین کند تا «الله» را نشان دهد، و بر این اساس همه ی اسماء الهی را به او آموخت و به او نشان داد و او برعکسِ ملائکه، توانست همه ی آن اسماء را بگیرد و بروز دهد. به ملائکه که مدعی بودند می توانند خلیفهالله باشند همان اسماء را عرضه کرد، سپس فرمود: «أَنْبِئُونی بِاسماء هؤُلاءِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ»(۲) به من خبر دهید از این اسماء اگر به واقع معتقدید می توانید خلیفه ی الهی باشید. آن ها که متوجه محدودیت مرتبه ی خود

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.

شدند اظهار داشتند: «سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ»(۱) خدایا تو از هر نقصی منزه هستی ما را همان اندازه علم به اسماء هست که تو بر جان ما آموختی و ظرفیت ما اقتضا می نمود، تو علیم و حکیمی و لذا هیچ عملی را بدون علم و حکمت انجام نمی دهی.(۲) این تعلیم چه تعلیمی است که با این که همان اسماء به ملائکه هم عرضه شد ملائکه به خداوند اظهار می دارند فقط همان تعلیمی که به ما کردی را می دانیم. معلوم است آن تعلیم تعلیمی نوری و قدسی است که جان آدم عین آن اسماء می شود ولی ملائکه ظرفیت تجلی آن اسماء را ندارند، همان طور که قوه ی بینایی از گوش انسان تجلی نمی کند و با این که قوه ی بینایی در همه ی بدن حاضر است، گوش ظرفیت پذیرش آن قوه را ندارد.

تفاوت نگاه ملائکه با نگاه شیطان

غفلت ملائکه آن بود که در ابتدای امر کمال خود را دیدند ولی نقص خود را ندیدند. آدم آن نقص را نشان داد لذا گفتند: «سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا» ولی شیطان پس از آن که محدودیت ظرفیت خود را دید باز کمال خود را برای خود عمده کرد، بدون آن که نقص خود را بنگرد و بدون آن که کمال آدم را ببیند. و با گفتن «أَنَاْ خَیْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ

ص: ۱۵۶

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۳۲.

۲- معنی و جایگاه آیات مربوط به حیاتِ بهشت برزخی آدم و تجلی اسماء بر او و عدم ظرفیت ملائکه نسبت به همه ی اسماء در کتاب «هدف حیات زمینی آدم» از همین مؤلف بحث شده است.

وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ»(۱) من از او بهترم چون من را از آتش خلق کردی و او را از گِل، موضوع را تغییر داد و از نمایش اسماء الهی بحث را خارج کرد. در حالی که اگر او بهتر از آدم بود بایـد می توانست بهتر از آدم اسـماء الهی را بنمایاند. باید پرسـیده می شد ای شـیطان این حرف ها کجا بود که این وسط زدی؟ جواب سـجده نکردن را که نمی شود با این حرف ها داد. می گوید من از آتش هسـتم! خیلی خوب از هرچه می خواهی بـاش، بگو چرا در مقابل نوری که آدم نشان داد و نشان داد که جمالش، جمال نمایش همه ی اسـماء الهی است، سـجده نکردی؟ پس معلوم است تو «الله» را نمی پرستی که در مقابل خلیفهالله سـجده نکردی. مگر اسـماء الهی تجلیات نور خدا نیست؟ خداوند با تعلیم اسـماء به آدم، قلب او را محل تجلی آن اسماء نمود، چطور می شود کسـی مـدعی خداپرستی باشد و در مقابل انوار اسـماء او سـجده نکند، مگر تا حال چه چیزی را می پرستیده که نمی تواند در مقابل اسـماء الهی سجده کند؟ آیا می شود به بهانه ی این که آن اسماء از آدم تجلی کرده از سجود در مقابل آن ها سر باز زد؟

حرف اینجـاست که خلیفه ی الهی بـودنِ آدم به جهت پـذیرش همه ی اسـماء الهی و نمـایش همه ی آن اسـماء است و بر این اساس نبی اکرم صـلی الله علیه و آله می فرماینـد حقیقت آدم، مقام ماست و آن نوری که باید در زمین به تعیّن در آید از آدم شروع شد و به آل محمد علیهم السـلام ختم می شود و این طبیعی است، زیرا زندگی زمینی تدریجی است و اگر شما بخواهید یک درخت میوه دهد ابتدا باید نهال آن را بکارید و شرایط رشد آن را فراهم نمائید تا

ص: ۱۵۷

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۲.

به نهایت برسد. اولین جلوه ای که از حضرت الله شروع شد حامل همه ی اسماء الهی بود و ملائکه وقتی به آدم سجده می کنند به جنبه ی نهایی اسم خودشان سجده می کنند، همان طور که از منظر نور نبی اکرم صلی الله علیه و آله تهلیل و تسبیح کردند تا حقیقتاً تسبیح و تحمید حضرت «الله» را که در مقام جامعیت اسماء معنی خود را پیدا می کند، انجام داده باشند. وقتی هم با خلیفهالله روبه رو می شوند برای این که نورشان برایشان منور و حقیقی باشد، باید به مظهر اسم جامع الهی سجده کنند وگرنه از هویت می افتند و نقش مَلَکی خود را از دست می دهند.

اهل البیت علیهم السلام جنبه آرمانی ملائکه

رسول خدا صلی الله علیه و آله در راستای نشان دادن مقام نوری خود و اهل البیت علیهم السلام مسئله ی سجود ملائکه بر آدم را مطرح می کنند و این که نور آن حضرت و اهل البیت علیهم السلام در صلب آدم موجب سجود ملائکه بر آدم شد، این جریان حاکی از افضلیت اهل البیت علیهم السلام بر ملائکه است. خداوند در موضوع آدم مسئله ی خلیفهاللهی را در میان می گذارد تا خلیفهالله عامل نمایش صفات مُسْتخلَفٌ عَنْه یعنی الله باشد و به همین جهت همه ی اسماء خود را به او آموخت و او را محل تجلی آن اسماء نمود و به او فرمود: «یَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِاسمائِهِمْ»(۱) ای آدم اسماء ملائکه را - که سراسر عالم وجود را پر کرده اند- به آن ها خبر بده. یعنی نشان بده اصل و مبنای مَلَکِ محیی چیست و چگونه آن اسم در مقام جامعیت اسماء معنی می دهد. و آدم مبنا

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۳۳.

و اساس سایر ملائکه را که خودشان اساس همه ی تحولات زمین و عوالم مادون هستند، نمایاند. بر این اساس است که بزرگان اهل معرفت می فرمایند از اولِ خلقت تا آخرِ خلقت، دور، دور محمد صلی الله علیه و آله بوده و هست. چون حقیقت آدم که نور محمد صلی الله علیه و آله و آل اوست، عامل سجده ی ملائکه گردید، به جهت آن که حقیقت محمد و آل محمد علیهم السلام به ملائکه نشان داده شد. وقتی آدم از اسماء ملائکه خبر می دهد به این معنی است که شما هر آنچه هستید به نحو جامع و کامل در نزد من می باشید و اصل و ریشه ی همه ی شما مقام نوری آل محمد علیهم السلام است. بر همین مبنا اساتید بزرگ می فرمایند: در واقع جنبه ی عالیه ی آدم همان محمد و آل او هستند و ملائکه به آن ذوات مقدس سجده کردند. چون همیشه در عبادات نظرها به جنبه ی عالی و متعالی عبادات است، همان طور که وقتی می گویید یا قادر، نظرتان به قادر مطلق است و نه به پهلوانان. ملائکه اگر به آدم سجده می کنند به آدم به جهت اسماء الهیه ای که دارند سجده می کنند، پس در واقع به مقامی از آدمیت یعنی مقام محمد و آل محمد علیهم السلامسجده می کنند که به صورت کامل حامل آن اسماء می باشند. در همین راستا تمام انبیا و اولیا در عمق جانشان نظر به آخرین پیامبر - یعنی به جنبه ی کامل اسماء الهی- دارند، مثل شما که وقتی نماز می خوانید به جنبه ی کامل آن نظر دارید، و به نمازی راضی هستید که مطابق نماز انسان کامل است و با جان آن ذوات مقدس متحد می باشد. انبیا هم در موطن خود به جنبه ی کمالیه ی انسان نظر دارند، هر چند خودشان انسان کامل اند و در مقام جامعیت اسماء الهی هستند ولی موضوع شدت و ضعف - در عین جامعیت- در مورد

آن ها جاری است. مثل نور بی رنگ که در عین بی رنگ بودن و جامع هفت نوربودن، در بیرنگی دارای شدت و ضعف است. لذا قرآن می فرماید: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ»(۱) بعضی از رسولان را از بعضی دیگر برتری بخشیدیم.

اهل البیت علیهم السلام جنبه ی کمال رسولان و ملائکه بودند و با توجهی که خداوند به ملائکه داد تمام جنبه ی کمالی خود را در باطن آدم مشاهده کردند، آن هم از دو جهت، یکی از آن جهت که آن اسمی که هر کدام از ملائکه دارا بودند، در آدم به صورت شدیدتر موجود بود و دیگر آن که آن اسم در موطن انسان کامل معنی حقیقی خود را داشت. به همین جهت ملائکه خُدام محبان اهل البیت علیهم السلام می باشند و همه ی کمالات محبّان اهل البیت علیهم السلام ریشه در رجوعی دارد که آن ها به اهل البیت علیهم السلام دارند. لذا حضرت می فرمایند: امر به سجودی که خداوند به ملائکه دستور داد «تعظیماً لنا» جهت گرامی داشت مقام ما بود.

با توجه به این نکته که حقیقت ملائکه را به ملائکه نشان داد تا نقص خود را در رابطه با خلیفهالله بشناسند، تأکید می فرمایند: سجود ملائکه دو جنبه داشت: «وَ کَانَ سُجُودُهُم لِله عُبُودِیهً وَ لِآدَمَ اِکْراماً وَ طَاعَه» برای خدا سجده کردند از سر عبودیت و به آدم به جهت احترام و طاعت. «لِکونِنا فی صلبه» به جهت وجود ما در صلب آدم. ملائکه «عِبَادٌ مُکْرَمُون» هستند و وجوداً در مقام بندگی خدا می باشند و براساس همان بندگی فرمان الهی

ص: ۱۶۰

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۳.

را که دستور داد به آدم سجده کنید عمل کردند و از طرف دیگر اسماء الهی را در صلب آدم دیدند یعنی نور حق را در جلوات مختلف مشاهده کردند و به احترام حق در جمال انسان کامل، سجده کردند و در همین رابطه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ رَآنِی فَقَدْ رَاَیَ الْحَق»(۱) هرکس مرا ببیند حق را دیده است. ملاحظه بفرمائید این نوع نگاه همان نگاهی است که ملائکه داشتند و در صلب آدم در جمال اهل البیت علیهم السلام حق را دیدند و عملاً به حق سجده کردند. این نگاه را شیطان نداشت، شیطان نوری که در صلب آدم بود ندید، ظاهر آدم را دید و گِل دید.

بعضی ها با همان نوری که ملائکه دارند، در صلب انقلاب اسلامی نور مهدی عجل الله تعالی فرجه را می بینند بعضی ها ظاهر امور را می بینند و انتظار دارند انقلاب اسلامی نیز مانند فرهنگ غربی مأمور ارضای نفس امّاره شان باشد. همان طور که ملائکه و شیطان دو نگاه متفاوت به آدم داشتند، انسان ها نیز به انقلاب اسلامی همین دو نگاه را دارند، ملائکه در آدم حق را دیدند چون آدم مظهر اسماء حق بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی علیهم السلام در مرتبه ای برتر، نمایش اسماء الهی هستند تا ما را با حق آشنا و به حق متصل نمایند و بر این مبنا در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عَبْدُهُ وَ رَسُولُه» چون آن حضرت با عبودیتِ حق، اَنانیّتی برای خود باقی نگذاشتند که مانع ظهور اسماء الهی شود. خود را هیچ کردند تا نور اسماء الهی بدرخشد و بر جان صاحبان آن بتابد. خوشا به حال آنهایی که با این دید با انبیا و اولیاء علیهم السلام ارتباط دارند و قلب حضرات را مظهر انعکاس اسماء الهی

۱- «جامع الأسرار»، سید حیدر آملی، ص ۲۰۵.

می بینند که به جان محبین شان منعکس می شود، آن ها غلام و بنده ی آفتاب وجود اند. گفت:

چو

رسول آفتابم به طریق ترجمانی

به نهان از او بپرسم به شما جواب گویم

چو

غلام آفتابم همه زآفِتاب گویم

نه شبم،نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

ارزش انسان کامل به آن است که جامع اسماء است و اسماء متضاد، مثل قهر و لطف را در خود جمع دارد و از آن اسماء یک شخصیت جامع ساخته و راز سجده ی ملائکه که هرکدام اسمی از اسماء الهی را حامل هستند، در جامعیت اسمائی است که در مقام آدم نهفته است. بسیار فرق است بین این که انسان بتواند در جمال اهل البیت علیهم السلام همه ی اسماء را – در عین تضادی که بین اسماء است– به صورت جامع و به یگانگی مشاهده کند با این که اسمی را در شخصیت یک صوفی و یک مرتاض به صورت منفرد مشاهده نماید. حالت دوم برای انسان ارزش ندارد، مثل عارف شب زنده داری که روح مقابله با ظلم در او نیست، در حالی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله هم مظهر اسم قهار بودند – در مقابل کفر– و هم مظهر اسم رحمان بودند – در مقابل مؤمنین– و خداوند در وصفشان فرمود: «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»(۱) لذا همان شخصیتی که مومنین را از آتش نجات می دهد، سخت ترین جنگ ها را با کفار دارد. مقام حفظ جامعیت با لیبرال منشی که گاهی چون خوک هر بد و خوبی را می پذیرد و گاهی مانند گرگ هر بد و خوبی را طرد می کند فرق دارد، چون در مقام برزخیت کبری و جامعیت الهی مستقر نیست. وقتی ما طوری عمل کنیم که با بدیِ بدکاران کنار بیائیم

۱- سوره ی توبه، آیه ی ۱۲۸.

عملاً ـ مکتب خداوند را که از طرف انبیاء آمده است دفن کرده ایم و اظهار خواهیم کرد ما همه را خودی می بینیم، حال چه انقلاب و اسلام را قبول داشته باشند، چه ضد انقلاب باشند. این به معنی آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوسفیان در یک حدّ ارزش دارند و در نتیجه نباید امام حسین علیه السلام در مقابل یزید سخن خود را حق بدانند و مانع اندیشه و حرکات یزید شود. این طرز فکر عملاً یک نوع اصالت دادن به فرهنگ غربی است که از جامعیت جدا شده و یک بُعدی گشته است. جامعیت اقتضا می کند که در هر موقعیتی اسم خاصی از اسماء الهی با حفظ جامعیت بروز کند و هیچ اسمی به حاشیه نرود. حضرت علی علیه السلام را متهم می کردند که آن حضرت خشن اند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دفاع از حضرت فرمودند: «عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ خَشِنٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ»(۱) درست است که حضرت خشن اند اما نه خشونت بدون حکمت، بلکه حضرت خشم الهی را می نمایانند. اقتضای جامعیت انسان کامل چنین است که در جایی که باید خشم کند بتواند خشم نماید، همان طور که در مقابل بچه های یتیم اشک می ریزد و از آن ها تقاضا می کند اگر من در امور شما به جهت سهل انگاری کارگزاران کوتاهی کردم، مرا ببخشید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: سجود ملائکه برای خدا، در راستای عبودیت، و برای آدم، جهت اکرام و اطاعت بود. این سخن خبر از آن می دهد که ملائکه در اطاعت انسان های کامل می باشند که برگشت می کند به مقام جامعیت اسماء که در انسان های کامل هست و اسماء ملائکه همه تابع مقام

۱- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۷۳.

جامعیت اسماء الهی است چون مطلوب ملائکه، برای ماندن در نور اسمائی خود، قرارگرفتن در ذیل نور جامع انسان کامل می باشد. در همین رابطه است که در روز عاشورا همه از آسمان و زمین و خاك، تا جنیان و ملائکه در پی یاری حضرت حسین علیه السلام بودند. حضرت هم در رابطه با مأموریتشان شهادت را انتخاب کردند و مصلحت ندیدند از توانائی های تکوینی خود بهره بگیرند. اما در نظر بگیرید وقتی وجود مقدس مولایمان تشریف بیاورند - در حالی که بناست از توانایی های تکوینی عالم نیز استفاده کنند- چه شرایطی ظهور می کند، شرایطی که عالم در اختیار ایشان قرار می گیرد. در حال حاضر که امام غایب اند، جهان بشری آماده ی نفوذ حکم حضرت نیست تا درنتیجه ی آن آمادگی، عالم تکوین تسلیم ما باشد و به همین جهت ملاحظه می کنید دنیا بی برکت شده است. وقتی حضرت ظهور کنند بنا به قول خداوند: «لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ»(1) برکات زمین و آسمان را بر مردم می گشائیم و معنی طاعت ملائکه به همین معنی است و این قاعده در همه ی زمان ها جاری است. یعنی اگر امروز هم مردم تقوا پیشه کردند و مسئولان تلاش کردند در ذیل نور امام زمان عجل الله تعالی فرجه و در حد توانِ خود حکم خدا را حاکم کنند، به همان اندازه جامعه از برکات آسمان و زمین برخوردار می شود.

هر اندازه انسان ها الهی شوند روحیه ی خدمت به سایرین در آن ها می تابد و موجب سرازیر شدن برکات زمین و آسمان در زندگی افراد جامعه می شود و اگر مردم مردانه درصدد حاکمیت اسلام به نور اهل

ص: ۱۶۴

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۹۶.

البیت علیهم السلام نباشند آنچنان خوار می شوند که در زمان رضاخان بـا آن روبه رو شـدیم. پیرمردها تعریف می کردند همین که نفس می کشیدیم راضی بودیم. نفت را که انگلیسی ها می بردند، دولتیان هم مالیات های سرسام آور می گرفتند و مردم را هم در مذلت و خواری نگه داشته بودند.

مبنای رعایت حقوق انسان ها

راز این که تأکید دارم فقط انبیا و اولیا و مومنین واقعی، حقوق انسان ها را حفظ می کنند به جهت آگاهی آن ها از گوهر انسانی انسان ها است و این که خودشان ابتدا گوهر خود را شناخته و به سوی کمال مطلق سیر داده اند. یقیناً کسی که قلبش الهی نباشد نمی تواند حریم و حقوق مردم را رعایت کند چون گوهر انسانیت را نمی شناسد تا بخواهد آن را پاس بدارد. آنها به اندازه ای که خدا برای انسان ها اهمیت دارد حریم و حقوق مردم را رعایت می کنند و مردم را دوست دارند و بر آن اساس برکات خدا آن ها را فرا می گیرد، و ملائکه نیز به جهت گوهر انسانی انسان کامل که همان مقام جامعیت اسماء است، بر او سجده کردند و در اطاعت او در آمدند.

از آن جایی که تمام عالم در اطاعت اهل البیت علیهم السلام است، هر جامعه ای به همان اندازه که به اهل البیت علیه السلام نزدیک باشد، از برکات زمینی و آسمانی برخوردار می شود. چون عالم براساس طلب آن ها خود را تنظیم می کند. ما امروز آثار جدایی از حاکمیت انسان های کامل و بی برکتی فوق العاده را در نظام های غربی مشاهده می کنیم. آیا واقعاً زندگی انسان این همه باید بی برکت باشد که بعد از ۷۰ سال هنوز آپارتمانی که در آن

زنـدگی می کنـد رهن بانـک باشـد و اگر اقسـاط آن را ندهـد او و فرزنـدانش بی خانمان شونـد؟ ما به انـدازه ای که به غرب نزدیک شـدیم به بی برکتی دچار گشتیم. قبلا با زنـدگی در پهن دشت طبیعت مشـکلی به نام مسـکن نـداشتیم. بعضـی ها می گوینـد چرا در اسـلام ارثی که زن از شـوهر می برد از زمین نمی برد و از اعیـانی می برد، غافـل از این که زمین قیمت نداشـته است، زن می تـوانست سـهم خـود را از اعیـانی بردارد و زمین را رهـا کنـد و سـایر ورثه اگر مایـل بودنـد از زمین اسـتفاده می کردند. با این نوع شهرنشـینی که همه تصـمیم گرفتند یک جا جمع شوند، سـرمایه داران زمین ها را در اختیار گرفتند و بحران مسکن پدیدار شد و معنی بی برکتی مصداق پیدا کرد، به طوری که امروزه یک سوم عمر هر کس باید صرف مسکن او شود.

وقتی از امام جـدا شدند ملائکه که عامل برکت عالم اند و در اطاعت امام می باشـند به جامعه مدد نمی رسانند و با نور امام به عالم تجلی نمی کنند.

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بعـد از طرح سـجود ملائکه به آدم نتیجه می گیرند که با توجه به این امر چگونه ما از ملائکه افضل نباشیم؟ که ملاحظه فرمودید چه معارف بلندمرتبه ای در این موضوع نهفته است.

خداوند به لطف خود و به نور اهل البیت علیهم السلام ما را متوجه معارف عالیه ی این گونه روایات بگرداند.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۶۶

جلسه ی نهم: ظهور محدودیت جبرائیل در معراج

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بحث در رابطه با جایگاه مقام غیبی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل البیت علیهم السلام نسبت به مقام ملائکه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله با طرح این موضوع اسرار بلندی از عالم غیب را برما گشودند. از آن جمله روشن شد اولاً: علت اصلی سجده ملائکه بر آدم به جهت نور آل محمد علیهم السلام بود که در مورد راز اطاعت ملائکه از آدم مختصراً نکاتی عرض شد و تحقیق مفصل آن به عهده ی عزیزان است که اگر موضوع را دنبال بفرمایند منشأ برکات ارزشمندی در امور سلوکی و عبادی شان می شود.

رابطه های نوری

توجه به امکان تماس قلب مؤمنین با نور ذوات مقدس است که نوع برخورد را جهت می دهد و قلب را آماده می کند تا از جلوات نورانی آن ها برخوردار شود و به نور انسان کامل نزدیک گردد.

ص: ۱۶۷

حتماً عنایت دارید که ذات انسان یعنی نفس ناطقه یا قلب، دارای حقیقت نوری است و از آن طرف حقیقت اهل البیت علیهم السلام نیز در ساحت خاص خود از جنس نور است، هرچند تفاوت بین آن دو فوق العاده زیاد است ولی در عین تفاوت بسیار، رابطه ی نفس ناطقه ی انسان با ذوات مقدس اهل البیت علیهم السلام رابطه ای نوری است- مثل ارتباط اجمالی شما با خداوند.

اگر بتوانیم با امامانی که عین عبودیت و ارتباط با خدا هستند، ارتباط برقرار کنیم، ساحت مان، ساحت عبودیت می شود، به همان معنایی که انسان های کامل با خدا ارتباط دارند، هرچند آن ارتباط در مرتبه ی نازله باشد. همه ی ما می خواهیم با «سبحان الله» گفتن، نور «سبحان اللهی» پروردگار بر قلبمان تجلی کند، با توجه به این که سبحان اللهیِ پروردگار یک فکر نیست، یک نور است و اگر حق در جلوه ی سبحان اللهی تجلی کرد قلب انسان منور به آن نور می شود. اگر بخواهیم مسیری را طی کنیم که انوار اسماء الهی بر قلب ها تجلی نماید راهش این است که با کسانی که صاحب این اسماء هستند و خودشان فرمودند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»(۱) ارتباط نوری پیدا کنیم و این تنها راه ارتباط با اسماء الهی است. مشکل ما که می گوئیم فرهنگ اهل البیت علیهم السلام منزوی و فراموش شده در همین موضوع است که ارتباط نوری انسان ها با آن ها از جهت نظری و عملی روشن نیست وگرنه اکثر ما روایاتی از این سنخ را مطالعه می کنیم بدون آن که راهی از مقام بر جان ما گشوده شود.

ص: ۱۶۸

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

حضـرت فرمودند: ما را در صلب آدم گذاشتند و ملائکه با نظر به آن نور بر آدم سجده کردند. چطور ملائکه توانستند آن نور را بشناسـند، تـا آن جـا که در مقابـل آن سـجده کردنـد و مـا از ارتبـاط آنچنانی با آن نور محرومیم؟ فکر کنیـد اگر ارتباط با امامان، ارتباط نوری باشـد، چه پیش می آیـد؟ وقتی در حرمی از حرم امامان به خدمتشان مشرف می شوید احساس می کنید قلب تان آرام آرام آماده می شود تا در یک حالت نوری قرار گیرد و اگر کسی معارف خوبی از نحوه ی بودن آن ها در سینه داشته باشد و این احوالات را بشـناسد، به نحو اَحسن از آن شرایط استفاده می کند، ولی در هر حال هرکس یک نحوه ارتباط نوری را درک می کند. آنهایی که قواعد نوری را بشناسـند بهتر مورد استقبال قرار می گیرند و به قلبشان جهت می دهند. این که امامان علیهم السـلام توصـیه می کنند نسبت به حقّ ما معرفت داشته باشید برای این است که در آن موقعی که آن انوار می آیـد آدم بفهمـد معنی و جایگاه این حالات کجا است. همین طور که بایـد جایگاه و نقش و چگونگی ملائکه را بشناسـیم. به فرمایش شـهید مطهری«رحمه الله علیه» معرفت و اعتقاد به ملائکه بایـد جزء اصول دین باشد. می فرمایند این اصول دینی که ما فعلاً داریم در مقابل اشـعری ها و معتزلی ها بوده است. می فرمایند: چه کسـی گفته امر به معروف و نهی از منکر از فروع دین است، این چیزهـا را ابـداً نمی شود پـای قرآن و اسـلام گـذاشت که ایمـان به ملائکه و امر به معروف جزء اصول دین نباشـد. صریح قرآن است که «لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ

بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِکَهِ وَالْکِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ»(۱) نیکی آن نیست که نظرها را به طرف مغرب و مشرق بیندازید و لکن نیکوکار کسی است که به خدا و آخرت و ملائکه و کتاب و پیامبران ایمان آورده باشد. یعنی اگر کسی نتوانست انوار ملائکه را کشف کند، وارد حوزه ی ایمان نشده تا مسیر نوری خود را به سوی اسماء الهی بگشاید و این نشان می دهد ایمان به ملائکه از اصول دین است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با مقام افضلیت اهل البیت علیهم السلام از ملائکه، موضوع معراج خود را شاهد آوردند که «وَ إِنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِی إِلَی السَّمَاءِ أَذَّنَ جَبْرَئِیلُ مَثْنَی مَثْنَی وَ أَقَامَ مَثْنَی مَثْنَی ثُمَّ قَالَ لِی تَقَدَّمْ یَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ لَهُ یَا جَبْرَئِیلُ أَتَقَدَّمُ عَلَیْکَ فَقَالَ نَعَمْ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فَضَّلَ أَنْبِیَاءَهُ عَلَی مَلَائِکَتِهِ أَجْمَعِینَ وَ فَضَّلَکَ خَاصَّهً فَتَقَدَّمْتُ فَصَلَّیْتُ بِهِمْ وَ لَا فَخْرَ» در آن هنگامی که من به آسمان عروج داده شدم جبرائیل اذان گفت، در حالی که دو به دو بودیم و اقامه گفت، در حالی که دو به دو بودیم. سپس گفت: جلو بیا ای محمد! پس گفتم: بر تو مقدم شوم؟(۲)

گفت: بله، زیرا خدای تبارک و تعالی انبیاء اش را بر همه ی ملائکه برتری بخشیده و تو را

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۷.

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مقام نظر به شخص خود که جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء است می اندازند و ملاحظه می کنند در آن مرتبه از وَحی جبرائیلی بهره می گیرند، در این رابطه است که مایل نیستند بر جبرائیل مقدم شوند. ولی خداوند و جبرائیل نظر به حقیقت «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» بودن حضرت دارند و جایگاهی که فوق همه ی مخلوقات است و بر این اساس جبرائیل علیه السلام از حضرت درخواست می کند جلو بروند.

برتری خاص بخشیده. پس بر آن ها مقدم شدم و همراهشان نماز خواندم و البته این فخری نیست.

تفاوت مقام نوری اهل البیت علیهم السلام با مرتبه ی نفس ناطقه شان

ملاحظه می فرمائید که امکان سیر انسانِ کامل در قوس صعود تا مرتبه ی محدودی همراه با ملائکه خواهد بود، پس از آن شرایطی فراهم می شود که آن همراهی تبدیل می شود به تَقَدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر جبرائیل که آن مرحله، مرحله ی ظهور غلبه ی جنبه ی حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله بر نفس ناطقه ی آن حضرت است. چون هر انسانی وجوهی دارد، نبی الله هم از وجهی مثل بقیه ی انسان ها از مادر زاییده شده اند و مثل همه ی انسان ها یک جسم و یک روح دارند، در عین این که حقیقتی دارند فوق همه عالم و آدم. جسمشان در عین این که جسم است ولی چون متأثر از نور مقدس حقیقت محمدی است با نورانیت خاص همراه است. همین طور که نفس ناطقه ی حضرت طبق قاعده ی «اَلنَفسُ جِسْمانِیه الْحُدُوث وَ روحانِیه البقا» به عنوان شخص خاص از مادرشان شروع شده است.

این که شنیده اید در عهد اَلَسْت همه به ربوبیت خداوند اقرار کردند مربوط به وجود علمی افراد در علم خداوند است. هرکس به اعتبار انسانیتش در آن عالم اقرار به ربوبیت خداوند نموده است. هرکس قبل از این که به وجود بیاید در علم خدا بوده و این که در چه سالی در کجا به دنیا می آید همه معلوم بوده ولی آن وجود، وجود علمی است. این شخص قبل از به وجودآمدن در رحم مادر به عنوان یک موجود، در هیچ جا

نبوده، در علم خـدا بوده و چون علم خـدا انفعالی نیست و فعلی است لازم نمی آید که چیزی باشد تا خدا از آن آگاهی بیابد، همین که خـدا هست امکان بودن هر چیزی، یعنی جنبه ی امکانی آن چیز، در علم خـدا هست ولی به عنوان شـخصِ خاص از رحم مادرش همراه با جسـمش شـروع می شود. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله از جهت جسـمانیه الحـدوث بودنِ نفس شان، نفس نـاطقه دارنـد و مثل بقیه ی انسان ها عبادت می کننـد تا آن نفس را عابـد و بنـده نگه دارنـد ولی وجه و جنبه ی دیگری دارند به عنوان حقیقت نوری که آن فوق ملائکه است و ائمه علیهم السـلام نیز از جهت نفس ناطقه شان از مادرشان متولد می شوند و وجودشان در عالمِ جسم با حضور در رحم مادرشان شـروع می گردد و از طرف دیگر حقیقتی فوق نفس ناطقه دارند. آن وقتی که در دنیا در اوجِ بندگی، عبادات طاقت فرسا دارند، جنبه ی نفس ناطقه شان را با حقیقت خود متحد نگه می دارند ولی آن وقتی که مقدم از جبرائیل قرار می گیرند، شرایط ظهور جنبه ی حقیقتشان است که فوق جبرائیل است.

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در آن مرحله نیز انتظـار دارنـد حضـرت جبرائیـل جلو برونـد، تا نفس ناطقه ی خود را با مـدد جبرائیـل جلو ببرنـد. به همان اعتبار که جبرائیل بر حضـرت وَحی می کرد، ولی در آن مقامِ معراجی بنا است حقیقت محمـدی صلی الله علیه و آله ظاهر شود که مقام فوق جبرائیل و مقام برزخیت کبری است.(۱)

به گفته ی محی الدین بن عربی و قیصری، مقام نبی اکرم صلی الله علیه و آله،

۱- امـام خمینی«رحمه الله علیه» در موردمقـام جامعیت یا برزخیّت کبرایِ نبی اکرم صـلی الله علیه و آله می فرماینـد: هر یک از موجودات صـراطی خاص و هـدایتی مخصوص به خود دارنـد و لـذا رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «وَ الطُّرُقُ إلی اللّه بِعَـدَدِ انْفاسِ الْخلایِق». و چون در هر تعیّن و انانیّت، حجابی است ظلمانی و در هر وجود و انّیت، حجابی است نورانی، و انسان از آن جهت که مجمع تعیّنـات و جامع وجودات است، محجوب ترین موجودات از حق تعالی است. و شایـد اشاره به این معنی باشد آیه ی کریمه ی «ثُمَّ رَدَدْناهُ اسْـفَلَ سافِلین» و از این جهت، صـراط انسانی طولانی ترین و ظلمانی ترین صـراط ها است. و چون «ربّ» انسان حضـرت اسم اللّه اعظم است، که ظاهر و باطن و اول و آخر و رحمت و قهر و بالاخره اسماء متقابله نسبت به او علی السّواء است، از برای خودِ انسان در منتهای سـیر، باید مقام برزخیّت کبری حاصل شود، و از این جهت صراط او ادقّ از همه ی صـراط ها است. پس بایـد انسانی که در مقام تعیّنِ برزخیّت کبری است همواره مدّ نظر انسان ها باشد تا بتوانند از جنبه ی انحراف به بعضـی از اسـماء و غفلت از بعضـی دیگر مصون بماننـد. ممکن است انسـان از حجاب غلوّ یا کثرت خارج شـده باشـد ولی این رسـیدن به برزخیّت و تعادل کبری نیست و به همین جهت معصوم می فرمایـد: «نَحْنُ آلُ محمدٍ، اَلنَّمَطُ الاوسـطُ الَّذی لا یُدْرِکُنا الغالی و لا یَسْـبِقُنا التالی». (کافی، ج۱ ، ص ۱۳۶) مـا آل محمـد گروهی هستیم میانه رو ، آن کس که از حق جلو افتاده و آن که تفریط پیشه کرده و کوتاهی نموده ، ما را درنیابد.(آداب الصلواه، ص ۲۸۹).

مقام اعتـدال و حاکمیت بر تمام عالم غیب و شـهود است چون وقتی اولین مخلوق خداوند انسانی است که جلوه ی جامع اسـم الله است، پس حتمـا آن حقیقت، فوق جبرائیـل و میکاییـل و هر ملـک مقربی می باشـد. منتها در معراج بایـد این حقیقت برای شخص نبی اکرم صـلی الله علیه و آله ظهور کند تا از این جهت جایگاه تکوینی و تشـریعی حضرت به اتحاد خاصی تحقق یابد و پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله در مسـیر رسـیدن به حقایق عالی تر وجود خود، در باطنی ترین مراتب هستی حاضـر شونـد. جبرائیـل یـک ملـک مقرب است مثـل بقیه ی ملائکه که کمـک می کنـد تا انسان به مبادی عالم غیب متصل شود و به باطنی ترین ابعاد خودش برگردد، از این جهت خُدّام انسان هایی هستند که نظر به مقام جامعیت اسماء یعنی انسان های کامل دارند.

ص: ۱۷۳

مرتبه ی امکان حضور جبرائیل علیه السلام

حضرت می فرمایند در آن سفر معراجی جبرائیل از یک مرتبه ای بالاتر نیامد و عرض کرد این انتهای حدّ من است، چون جبرائیل تا آن جا کمک می کند که انسان به حقیقت خودش که مقام اُنس با حقیقت اسماء به نحو جامعیت است، برسد، وقتی مقام، مقام تجلی همه اسماء شد جبرائیلی که در مقام جامعیت نیست، امکان حضور ندارد. ملاحظه فرمودید چگونه ملائکه ای که حامل اسمی از اسماء الهی هستند به مقامی که حامل همه ی اسماء است اقتدا می کنند. چه خوش است این اقتدا، خدا رزق همه مان بکند که ما بتوانیم به کسانی که جامعیت دارند اقتدا کنیم.

ملت ایران چون به حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» اقتدا کردند این قدر جلو رفتند. مردم تبت به آقای دالایی لاما اقتدا کردند و ملت ایران به حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه»، ملاحظه کنید تفاوت چه اندازه است. یکی مثل دالایی لاما می خواهد زیر سایه ی آمریکا زندگی صوفیانه ی خود را ادامه دهد و یکی مثل امام خمینی«رضوان الله علیه» با شناختی که از راز تجلی اسماء الهی در زندگی بشر دارد، آمریکا را حجاب حقیقت می بیند و سعی بر نفی روح استکباری آن دارد. در آن نوع زندگی که امام خمینی«رضوان الله علیه» برای انسان ها می شناسد هر چه آمریکا به ما بدهد یک دام محسوب می شود و لذا هرگز در مسیر خود از ترس محرومیت هایی که آمریکا بر ما تحمیل می کند کوچک ترین فشاری را نمی پذیریم. درست است که عده ای از روشنفکران از این گردونه بیرون اند و آرزو دارند شرایطی پدید آید که در بازار و خیابان با تحریم های آمریکایی روبه رو

ص: ۱۷۴

نشونـد، ولی مسـیر اصـلی که انسـان را تـا معراج صـعود می دهـد و ملائکه را به اطاعت خود می کشانـد، چشم دوختن به افق دیگری است غیر از افقی که زندگی آمریکایی در مقابل ما قرار می دهد.

کسانی که جامع اسماء الهی اند یعنی ائمه علیهم السلام فوق آنچه اهل دنیا به آن دل بسته اند، عالم را در خدمت بشر قرار می دهند و بشـریت را جلو می برند، ولی نه پیشرفت با ملاک های غرب که پیشرفت وَهمی است و نه حقیقی. در راستای پیشرفت حقیقی، امـام حسـین علیه السـلام مـدیریت جامعه را در زمان غیبت امام معصوم به عهـده ی عالمان دین گذاشـتند، علمایی که نقش اسـماء الهی را می شناسند. حضرت فرمودند: «مَجَارِیَ الْأُمُورِ وَ الْأَحْکَامِ عَلَی أَیْدِی الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ»(۱) مجاری امور و احکام بایـد به دست علمایی باشـد که عالم به الله انـد. بعضـی علما عالم اند به وجهی از اسـماء الهی این ها غیر از آن هایی اند که به «الله» عالم می باشـند. آن نوع ترقی و جهشـی که ملت مسـلمان بتوانـد از یک خفت تاریخی نجات پیـدا کند وقتی صورت می گیرد که «الله» به میـان بیایـد و قرآن هم فرمود: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمیعاً»(۲) تمام عزت نزد خداونـد است و هرکس به هر انـدازه به خـدا نزدیک شود از عزت بهره منـد می گردد. با تدبّر در این آیه باید عزت مند نبودن مسـلمانان را در جدایی از انسان کاملی دانست که خلیفه «الله» است و عالمان بالله در همان مسیر قدم می زنند وگرنه تا وقتی که به دنبال یک آقایی راه می افتادیم که در عین مؤمن و متدین بودن، به قول حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» در

۱- تحف العقول عن آل الرسول، ص ۲۳۸.

۲- سوره ی یونس، آیه ی ۶۵.

سیاست هیچ دخالتی نمی کرد، نمازش را می خواند و عبایش را روی سرش می کشید و به خانه می رفت که یک حرف سیاسی نزند، نتیجه اش این شد که در زمان رضاخان خوار شدیم، چون به علماء بالله مثل مرحوم مدرس پشت کردیم و راز عزت را که همان «الله» یعنی اسم جامع بود پشت سر انداختیم. در حالی که جبرائیل می فهمد باید به نبی الله صلی الله علیه و آله اقتدا کند تا هویتش برایش باقی بماند. چقدر خوب بود اگر زندگی زمینی خود را در رابطه با آسمان تحلیل می کردیم و از خود می پرسیدیم در آن شب قدری که تقدیر ما رضاخان شد نسبت ما با «الله» چگونه بود؟ و چرا حضرت زهرا علیها السلام پیش بینی کردند با حذف علی علیه السلام جهان اسلام به خواری فرو می افتد؟ چرا از اقتدای جبرائیل علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله درس های بزرگی نیاموختیم؟ و نفهمیدیم گوهری در انسان های کامل هست که اگر جامعه امامت آن ها را بپذیرد، گوهر جامعه را احیاء و شکوفا می کنند. لاأقل زمینیان از ملکوتیان می آموختند که چرا باید به انسان های کامل اقتدا کرد و در زمان غیبت امام معصوم به عالمانی رجوع نمود که عالِم بِالله هستند. حضرت جبرائیل علیه السلام که مثل بعضی از مقدسان «عِباد مکرم» و اهل عبادت بود(۱)

ولی چرا آن را کافی ندانست و به حضرت محمد صلی الله علیه و آله اقتدا کرد و فهمید ملک مقرب خدابودن او را از اقتدا به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که جامع اسماء الهی است، کفایت نمی کند؟

جبرائیل در جواب رسول خدا صلی الله علیه و آله که سؤال فرمودند آیا من مقدم بر تو قرار گیرم؟ عرض کرد: علاوه بر این که همه ی انبیاء از ملائکه افضل اند،

۱- قرآن در مورد ملائکه می فرماید: «عِبادٌ مُکْرَمُونَ» (سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۶).

تازه «فَضَّلَکَ خاصه» برتری تو برتری خاصی است، چون در عین داشتن مقام جامعیت اسماء، مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» را نیز دارا هستید و لذا در جمعیت اسمایی در شدیت کامل قرار دارید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: جلو ایستادم و نماز خواندم و آن فخری برایم نبود. چون حضرت با نظر به حقیقت خود، احساس نکردند کمالی بالاتر به دست آورده اند. فخر یعنی انسان احساس کند در مرتبه ی بالاتری از آنچه هست، قرار گرفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در خود نظر کردند و دیدند نسبت به حقیقت خود جلوتر نرفته اند، مثل قهرمانی که توان بلند کردن وزنه ی سیصد کیلوئی را دارد و حالا وزنه ی دویست کیلوئی بلند کند.

«فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى حُجُبِ النُّورِ قَالَ لِي جَبْرَئِيلُ تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ وَ تَخَلَّفَ عَنِّي فَقُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ تُفَارِقُنِي فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ انْتِهَاءَ حَدِّيَ الَّذِي وَضَعَنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ إِلَى هَذَا الْمَكَانِ» وقتی به حجب نور رسیدم جبرائیل به من گفت: ای محمد! پیش برو و خودش از من عقب افتاد. به او گفتم ای جبرائیل در چنین موقعیتی از من جدا می شوی؟ گفت ای محمد! پایان محدوده ای که خداوند مرا در آن قرار داده تا اینجا است.

حجاب های نوری که حضرت به آن رسیدند، از جهتی نور اند و محل تجلی باطنی ترین حقایق و از جهتی - به جهت حجاب بودن- مانع رؤیت باطن خود می باشند، مثل نور خورشید که در عین آن که نور خورشید است مانع دیدن خورشید می باشد. حضرت به نوری رسیده بودند که مانع سیرِ بیشتر بود. معلوم است آن مقام در عین آن که هرکس در اُنس با جبرائیل است برایش حجاب به حساب می آید ولی اگر نظر را از جبرائیل

بر کَنَد، امکـان جلو رفتن دارد. مقام جبرائیلی تا آن حـدّ بود. با توجه به این که در عالم مجردات حقیقتِ هر چیز با رتبه ی آن یکی است حضـرت جبرائیل در ادامه عرض می کنـد: «فَإِنْ تَجَاوَزْتُهُ احْتَرَقَتْ أَجْنِحَتِی بِتَعَدِّی حُدُودِ رَبِّی جَلَّ جَلالُهُ» اگر از این جـا جلوتر بیـایم بالهایم به جهت تعـدّی به حـدود پروردگارم، آتش می گیرد. ارزش این مباحث به آن جهت است که متوجه می شویم مگر مقام نوری جبرائیلی چیست و تا کجاست که از آن مرز جلوتر رفتن معنی ندارد و چرا نور نبی الله صـلی الله علیه و آله امکان ادامه ی سـیر در آن عوالم را دارد. بنـده معتقـدم این روایات را برای ما نقل فرمودنـد تا دست ما را بگیرند و وارد این معارف و آن عالم بکنند که عین سـلوک است، چون معرفت به معنی ورود به عالمی است که آن معارف در آن جا تحقق یافته است. تـدبّر و تأمل بر این امور طوری است که اگر ممارست کنیـد می یابیـد که سـلوک انجام داده ایـد. وقتی دل متوجه مقام نبی الله صلی الله علیه و آله و ملائکه شد، به سوی آن مقام سیر می کند.

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می فرماینـد: چون به حجب نوری رسـیدم جبرائیـل همراهی نکرد و گفت این نهایت حـدّ من است که خداونـد برای من تعیین کرده. این یعنی مشـخص شـدن مرز هویت حضـرت جبرائیـل. حضـرت جبرائیـل در آن حـال حقیقت تکوینی خود را بیان کرد و رسول خدا صـلی الله علیه و آله آن را به زبان تشـریع شرح می دهند تا معلوم شود رابطه ی مرتبه ی تکوینی هر موجود با هویت آن چگونه است. مثال ساده اش نور سبز است اگر در مرتبه ی نور بی رنگ نفوذ کند، در آن صورت همه ی هویت سبز بودن خود را از دست می دهد و از آن جهت هیچ می شود، چون در مرتبه ای که

نـور بی رنـگ هست، هر نـوری در هر رنگی باشـد از هـویت خـود می سـوزد و مقهـور مرتبه ی نور بی رنـگ می گردد. اگر جبرائیل بخواهـد خودش باشـد و تعین داشـته باشد، باید مرز خود را حفظ کند، لذا می گوید این حدّی است که خداوند برای من تعیین کرده یعنی اگر از این جلوتر بیـایم دیگر هویت جبرائیلی ام را از دست می دهم. همین طور که صورت های ذهنی تا وقتی در نفس شـما ظهور دارند که در موطن ذهن باشند، اگر به موطن عقل آمدند دیگر از هویت خود خارج می گردند و به معنـا تبـدیل می شونـد. سالـک در مسـیر توحیـدی خـود به جـایی می رسـد که دیگر از نظر به عـدد و رقم و صورت، به سوی حقیقت سـیر می کنـد و در آن موطن عـدد و رقم و صورت می سوزنـد. در ابتـدا حساب تعـداد فرش هایش را هم داشت ولی همین که نور به قلبش رسـید دیگر عـددها می رود و نظرش از کثرت به وحـدت سـیر می کنـد. در زندگی برزخی، آرام آرام همه ی هویت های اعتباری می روند، تعداد فرش و سکه بی معنی می شود، فقط نور در میان است، هر چه می گردد چیزی از آن زندگی دنیایی در آنجا پیدا نمی کند. انسان های مؤمن که در زندگی دنیایی در سـیر نوری قرار دارند آرام آرام از کثرت ها و تعدّدها آزاد می شوند.

توحید انسان کامل

جبرائیل در عین آن که در مقام وحـدانی است و کثرت در ذات او راه ندارد ولی وحدت او به معنی جامعیت اسـماء نیست که توانسته باشد مانند انسان های کامل اسماء متضادی مثل اول و آخر و ظاهر و باطن را در خود

ص: ۱۷۹

به وحدت برساند و لذا سیر او در توحید، مرز خاصِّ خود را دارد ولی توحید انسان کامل طوری است که امکان قربِ بیشتری را به او می دهد.

سعی بر این است که روشن شود معنی عدم امکانِ صعودِ بیشتر ِحضرت جبرائیل در عالم غیب به چه معنی است. در روایت دیگری جبرائیل علیه السلام می گوید: «لَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلَةً لَاحْتَرَقْتُ»(1) اگر بند انگشتی نزدیک تر شوم آتش می گیرم. یا در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله هست که جبرائیل به حضرت عرض می کند: «إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ الرَّبِّ لَسَبْعِينَ حِجَاباً مِنْ نَارٍ أَوْ نُورٍ لَوْ رَأَيْتُ أَدْنَاهَا لَاحْتَرَقْت»(2) میان من و پروردگارم هفتاد حجاب از نور و نار هست، اگر نزدیک ترین آن ها را ببینم آتش می گیرم. همه ی این روایات خبر از آن می دهد که مرتبه ی وجودی حقایق، همان هویت آن ها است و امکان صعودِ بیشتر رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم نور حکایت از آن دارد که هویت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا کجاها وسعت دارد و انسان ها با هدایتِ چنین پیامبری به چه مراتب عالیه ای نزدیک می شوند.

بعضی مواقع انسان ها وسعت خود را فراموش می کنند، روایات معراجی متذکر انسان ها است که ظرفیت وجودی شان تا کجا است. ملاصدرا معتقد است ابن سینا در فلسفه ظرفیت وجودی زیادتری را از آن چه گفته است داشته و با اشتغال به علم طب آن طور که باید استعداد خود را در فلسفه توسعه نداده است در حالی که سایرین می توانستند آنچه

۱- احتجاج، نظام الدین احمد غفاری، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲- بحار، ج۵۵، ص۴۴.

را او در طب انجام داد، انجام دهند. به گفته ی ملاصدرا حیف نبود ابن سینا وقت خود را صرف دیدن قاروره کند؟ در حالی که هنوز هم حوزه های علمیه ی ما با آن همه عظمت که در مکتب فلسفی ملاصدرا هست باز نیازمند اندیشه ی شیخ الرئیس هستند.

معنی شناخت وسعت انسان آن است که نظرها را به مقامی فوق مقام ملائکه ی مقرب بیندازیم، مقامی که انوار جبرائیل را پشت سر می گذارد و به حقایق بالاتر می رسد. با این که در میانه ی این مسیر إن شاءالله از مدد های جبرائیل علیه السلام بهره مند خواهید شد و با نسیم بال های او سرمست می شوید، همان بال ملائکه که در روایت آمده، صورت ظهور جسمانی حقایقی است که هر ملک با خود دارد. در مورد جبرائیل آن بال ها جلوه ی اسم علیم الهی است و با تجلی آن نور به آن صورت، جان را منور به نور علم می کند، نه این که بادش به شما بخورد مثل بادی که از طریق هوا پیش می آید. اَجنحه ی ملائکه مظاهر آن اسمایی می باشند که آن ها حامل آن هستند. گاهی جبرائیل - که مقام ظهور اسم علیم خداوند برای رسول خدا صلی الله علیه و آله با تمام ابعادِ علم الهی است- به صورتی ظهور می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در توصیف آن می فرمایند: «رأیتُهُ فِی السِّدرهِ وَ له سِتَّمِأه جَناح»(1) جبرائیل را در سدره دیدم و او دارای ششصد بال بود. یعنی تمام علومی که ممکن بود در عالم ظاهر شود از طریق جبرائیل به من رسید. فراموش نفرمائید وقتی ملائکه با کسی تماس می گیرند قلب آن شخص عین حقیقت آن ملک می شود. چون دیدن او دیدن باطنی است و اتحاد

۱- رساله ی نوریه در عالم مثال، حکیم بهایی لاهیجی، ص ۶۰.

روحانی با جان انسان به وجود می آورد. حضرت صلی الله علیه و آله در ادامه ی روایت، گزارش خود در مورد معراج را شرح می دهند که به جلسه ی آینده موکول می کنیم.

خدا إن شاالله به نور خودش قلب ما را آماده کند تا از این معارف عالی بهره ی لازم را ببریم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

جلسه ی دهم: معنی معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بحث در رابطه با فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که حضرت در جواب سؤال امیرالمؤمنین علیه السلام، جایگاه و مقام انسان کامل در عالم را تبیین فرمودند و از آنجایی که سؤال کننده انسان بزرگی است رسول خدا صلی الله علیه و آله اسرار زیادی را برای آن حضرت می گشایند تا آنجایی که سخن را به سفر معراجی خود کشاندند و فرمودند در آن سفر به جایی رسیدم که جناب جبرائیل علیه السلام دیگر نتوانست صعود را ادامه دهد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد اگر من از این مرز جلوتر بیایم «احْتَرَقَتْ أَجْنِحَتِی بِتَعَدِّی حُدُودِ رَبِّی جَلَّ جَلالُهُ» بال هایم به جهت تجاوز از آن حدّی که پروردگار برایم معین فرموده، آتش می گیرد. که عرض شد در این نگاه نکات عمیق عرفانی مطرح است و به همین جهت این نوع معارف را در کتاب های عرفا بیشتر ملاحظه می کنید. در واقع با طرح این موضوع مسلمانان را دعوت می کنند که به راه و رسم سیر به عالم غیب بیندیشند و متوجه باشند با این که ملائکه از

جنس نورند چگونه بال های آن ها که مجلای اسماء الهی است، آتش می گیرد و در سیر صعود به سوی حق و غلبه ی شدیت توحید، کثرت اسمائی به وحدت حقّانی تغییر می کند.

حقیقتاً شما در جمال حضرت جبرائیل علیه السلام بال می بینید اما از جنس نور و با محتوای معنوی. همین طور که اگر خودتان را در خواب با بال سبزی احساس کردید، مُعَبّر که آن خواب را تعبیر می کند می گوید گشایشی - مثل تولد فرزند صالحِ عالِم- برای شما پیش می آید. حقیقتاً در آن حال شما بال می بینید اما آن بال و آن صورت، باطنی دارد که از جهت زندگی زمینی یک معنی می دهد و از جهت سیر معنوی معنی دیگری دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمال بال های جبرائیل علیه السلام به حقایق اسماء الهی منتقل می شوند، آن بال ها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت عالَمی است فوق عالَم خیالِ منفصل. معبِّر با نظر به صورتی که شما در خواب می بینید، متوجه می شود آن صورت در عالم مادون چه حکمی دارد ولی انبیاء و اولیا و اصفیا با نظر به صورتی که در خیال آن ها تجلی می کند متوجه می شوند آن صورت در عالم مافوق، چه حکمی دارد و از چه مقامی نازل شده و چه حکایتی در عالم مافوق جاری است که این صورت بر اساس آن جلوه کرده است.

چگونگی نظر به حضرت جبرائیل علیه السلام

همین قدر بدانید اسراری در موضوع بال داشتن جبرائیل و آتش گرفتن آن بال ها نهفته است که جای مطالعه دارد. با توجه به این که جبرائیل علیه السلام و بال های او همه نوراند، معنی صعود نکردنِ بیشتر او و در رابطه با عدم

جامعیت و عدم توحیدِ شدیدتر است. دائماً باید این نکته در ذهن عزیزان باشد تا بتوانند جایگاه معرفتی این نوع روایات را بفهمند. همین طور که اگر کسی متوجه اصالت وجود شد باید همیشه تشکیک وجود مدّ نظرش باشد و به ماهیات اصالت ندهد تا گرفتار صورت های متکثره و مستقل نشود. گاهی دیده می شود طرف ادعا دارد که معتقد به اصالت وجود است و دلایلی بر اثبات اصالت وجود نقل می کند اما در منظرش اصالت را به موجود یا ماهیت می دهد. یعنی دائماً وجود را در منظر خود به عنوان یک حقیقت مشکَکْ نمی بیند. از این مهم تر نظر به روایات نوری است، اگر کسی درست به روایات نوری ننگرد هرگز آن معارف قدسی، او را در خود راه نمی دهند. اگر نتوانیم جنبه ی نوری عالم را بنگریم و همین که گفتم جبرائیل، یک نور خاص و با یک جلوه خاص مدّ نظرمان نبود، هر چقدر هم در رابطه با جبرائیل بحث شود قلب انسان یک قدم هم جلو نمی رود تا بتواند چنین صفاتی مثل بال داشتن و سوختن بال را بر جبرائیل حمل کند.

عنایت داشته باشید که روایت مورد بحث، نوری به نام حضرت جبرائیل را با آن کمالات عجیب و غریب و چگونگی وجود او در عالم هستی، وصف می کند و خبر از قاعده ای در مورد آن می دهد که اگر از حد خود به اندازه ی یک بند انگشت جلوتر برود نفی می شود. آتش گرفتن بال جبرائیلی به معنی بیرون رفتن از عالم وجود است به طوری که دیگر هیچ حضوری نخواهد داشت و این غیر از فنایی است که عارف کامل بدان دست می یابد. در فنا منیت و انانیت از میان می رود و سالک به

بقـای الهی باقی می گردد و از وسعت بیکرانه ای برخوردار می شود، در حالی که در این جا حضـرت جبرائیل علیه السـلام از هیچ شدن خود خبر می دهد.

رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله در گزارش سـفر معراجی خود در ادامه می فرماینـد: «فَزُخَّ بِی فِی النُّورِ زَخَّةً حَتَّی انْتَهَیْتُ إِلَی حَیْثُ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ عُلُوِّ مُلْکِهِ فَنُودِیتُ یَا مُحَمَّدُ فَقُلْتُ لَبَّیْکَ رَبِّی وَ سَعْدَیْکَ تَبَارَکْتَ وَ تَعَالَیْتَ فَنُودِیتُ یَا مُحَمَّدُ أَنْتَ عَبْدِی وَ أَنَا رَبُّکَ فَإِیَّایَ فَاعْبُدْ وَ عَلَیَّ فَتَوَکَّلْ فَإِنَّکَ نُورِی فِی عِبَادِی وَ رَسُولِی إِلَی خَلْقِی وَ حُجَّتِی فِی بَرِیَّتِی لَکَ وَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ خَلَقْتُ جَنَّتِی وَ لِمَنْ خَالَفَکَ خَلَقْتُ نَارِی وَ لِأَوْصِیَائِکَ أَوْجَبْتُ کَرَامَتِی وَ لِشِیعَتِهِمْ أَوْجَبْتُ ثَوَابِی» پس آنچنان در نور انـداخته شدم تا که رسـیدم به آنچه خدا می خواست، از علوّ مُلک الهی. پس ندا شدم ای محمد! عرض کردم لبیک ای پرورد گار من، متعالی و با برکت هستی! نـدا شـدم ای محمـد! تو عبد من و من پروردگار تو هسـتم. مرا بندگی کن و بر من توکل نما. تو نور من در بین بندگانم و فرسـتاده ی من به سوی خلقم و حجت من در بین آن ها هستی. بهشت خود را برای کسانی خلق کردم که از تو پیروی کننـد و آتش خود را برای کسانی خلق کردم که با تو مخالفت می ورزند و کرامت خویش را برای اوصـیای تو بر خود واجب کردم و ثوابم را برای شیعیانشان بر خود واجب نمودم.

حقیقتاً الفاظِ عالم جسـمانی برای گزارش حالات روحانی کافی نیست. راستی بر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در آن عالمِ معراجی چه گذشـته که تعبیر می کنند در نور انداخته شدم. عرفا برای اُنس با انوار ربانی که قلب ها آن ها را می چشـند، تعبیر شراب را به کار می برند چون آن احوالات با هیچ لفظی از

الفـاظ معمولی توصـیف نمی شونـد. در مسـیر اُنس بـا انوار عالی معنوی، یک مرتبه سالک در حالتی روحانی رها می شود که تنهـا توصـیفی کـه می تـوان از آن کرد همـان است که بگوینـد: در نـور انـداخته شـدم. به لطـف الهی در زیر بقعه ی مبـارک حضرت اباعبدالله علیه السلام وارد حالتی می شوید که اولین خاصیتش آن است که از دست خود آزاد می گردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماینـد: در نور به سوی علوّ مُلـک الهی آن طور که خـدا می خواست، رهـا شـدم. معلوم است مشـیت خاص الهی در آن حالت ظهور کرده و سیر به سوی علوّ ملک الهی برای آن حضرت رقم خورده. گفت:

تا

دیده و دل خون نکنی پنجه سال

از

قال تو را ره ننمایند به حال

گـاهی به لطف الهی بعـد از این که انسان مـدتی خون دل خورد و نظر خود را از مظاهر دنیا به سوی پروردگار خود منصـرف نمود و آن چه را دل می طلبید پیروی نکرد، یک مرتبه از قال به حال وارد می شود و روحانیتی نصیب او می گردد که قلب او علوّ حاکمیت پروردگارِ خود را احساس می کنـد و می فهمد معنی تجلی علو مُلک الهی در حرکت معراجی رسول خدا صـلی الله علیه و آله به چه معنی است، آری فقـط می فهمـد معنی سـیر به سوی علوّ مُلک الهی یعنی چه وگرنه حالاتی که سالک در مسـیر سـلوک تجربه می کنـد با آن حالات معراجی قابل مقایسه نیست. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله حالات خود را به این جهت گزارش می دهند تا معلوم شود در مسـیر شـریعت محمدی صـلی الله علیه و آله راه تا کجا باز است. به فرمایش آیت الله جوادی ختم نبوت داریم ولی ختم ولایـت و اُنس و قرب بـا حق که نـداریم، پس راه قرب بسـته نیست تـا انسان نتوانـد ولیّ الله شود.

نهایی ترین صعود

می فرمایند: در آن حالت و در آن مقام ندا آمد که ای محمد! - چه خطابی بوده و چه غوغایی به پا کرده- و حضرت با گفتن «لَبیکَ رَبّی وَ سَعْدَیک، تَبارَکْتَ وَ تَعالَیت» بدون هیچ واسطه ای با پروردگار عالم هم کلام شدند و او را ستایش کردند. می فرمایند: من هم گفتم: گوش به فرمانم ای پروردگارم، در حالتی که همه ی خوبی از جانب تو است، سراسر برکت و بزرگی هستی. همه ی معراج و اوجی که باید حضرت به دست آورند، در این مکالمه محقق شده است. «فَنُودِیتُ یَا مُحَمَّدُ أَنْتَ عَبْدِی وَ أَنَا رَبُّکَ فَإِیَّایَ فَاعْبُدْ وَ عَلَیَّ فَتَوَکَّلْ فَإِنَّکَ نُورِی فِی عِبَادِی وَ رَسُولِی إِلَی خَلْقِی وَ حُجَّتِی فِی بَرِیَّتِی لَک» ندا آمد ای محمد! تو بنده ی من هستی و من پروردگار تو، پس فقط مرا بندگی کن و تنها بر من توکل نما و بر من اعتماد کن، زیرا که در حقیقت، تو نور من در بندگانم و رسول من در بین خلق ام و حجت من در بین آفریدگانم هستی. ملاحظه کنید چه راه عجیبی جلوی بشریت گشوده شده تا انسان در شرایطی واقع شود که به او بگویند: «أنتَ عبدی» و تمام وجودش فقط نسبتی شود با پروردگارش(۱)

و تمام ابعادش در مدیریت و احاطه ی حضرت رب العالمین قرارگیرد، به طوری که همه ی حقیقت - یعنی خدا - متکفل همه ی وجود انسان بشود. معلوم است که همه ی انسان ها به دنبال چنین حالتی هستند و به

۱- همان حالتی که در نظام تکوین تحت عنوان «هویت تعلقیِ» معلول نسبت به علت حقیقی مطرح است.

واقع چنین موقعیتی معراج است و عالی ترین کمال ممکن است که یک انسان می تواند به آن نایل شود. خداوند، بی واسطه ی نور جبرائیل با انسان صحبت کند و ربوبیت خود را و عبودیت انسان را به میان آورد و انسان چنین حالتی را تجربه کند!

گاهی یک گرفتاری برایتان پیش می آید و حضرت رب العالمین به الهام قلبی ربوبیت خود را به شما متذکر می شود، در آن حال انسان امیدوار می گردد که خداوند او را رها نکرده است. درست است در آن الهام قلبی حضرت رب ا لعالمین ربوبیت خود را تا حدی و به اندازه ی ظرفیت ما، متذکر می شود اما ما در آن الهام قلبی عبودیتمان را نمی یابیم، باز نظرمان به برنامه هایی است که برای رفع مشکل خود ترتیب داده ایم و به غیر خدا نظر داریم و عبودیتی را که تمام ابعاد وجود خود را در قبضه ی حق ببینیم و تمام نظرمان به حق باشد در خود احساس نمی کنیم. آری گاهی ربوبیت حق جلوه می کند بدون آن که ما نیز عبودیت خود را در صحنه بیاوریم و گاهی حضرت ربّ العالمین ربوبیت خود را در حجاب می برد و ما را به خود وامی گذارد و بندگی ما را نمی پذیرد. آن وقتی انسان در تعادل است که از یک طرف ربوبیت حق در میان باشد و از طرف دیگر عبودیت عبد. به قول معروف:

من

آنگه خودکسی باشم که در میدان حکم او

نه

دل باشم، نه جان باشم نه سر باشم نه تن باشم

در عالَم معراجی تمام ربوبیت از طرف خداوند و تمام عبودیت - به لطف الهی- از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله به ظهور آمد و این نهایی ترین مرتبه ی

ص: ۱۸۹

صعود یک انسان است، چون در آن مرحله ربوبیت رب و عبودیت عبد بدون هیچ واسطه و با تجلی کامل به صحنه آمده. با توجه به این امر هر کس با نظر به حالات خودش می تواند بفهمد در کدام مرتبه از حقیقت قرار دارد. از آن جایی که خداوند همواره نظر به بنده ی خود دارد همواره شرایط معراجی هر کسی را در حد ظرفیتش فراهم می کند و به هر عبدی در حد وسعش می فرماید: «اَنْتَ عَبْدی وَ اَنَا رَبُّک» تو بنده ی من هستی و من رب تو. در ازاء چنین پیامی است که انسان از انحراف دست بر می دارد و از یأس آزاد می شود و امیدوار حیات نوری می گردد و به اندازه ی عبودیتی که در خود احساس می کند و به اندازه ی ربوبیتی که از طرف پروردگارش می یابد، در صحنه ی معراج به سوی پروردگارش قرار می گیرد و این عالی ترین معرفتی است که انسان می تواند به آن نایل شود، معرفتی که با جان خود عبودیت خود و ربوبیت رب را بیابد. به عهده ی ماست که مواظب باشیم در حجاب های انانیت فرو نرویم و از چنین گشایش بزرگی محروم نگردیم. انسان گاهی از ربوبیت رب غفلت می کند و گاهی از عبودیت خود، و البته گاهی به لطف الهی به ربوبیت ربّ رشد می کند و گاهی به عبودیت خود. امیدوارم از این نکته غافل نشویم که می توان در جایی قرار گرفت که تمام مناسبات خود را در قبضه ی پروردگار عالم بیابیم.

وقتی به درستی انسان حس کند «عبد» است، به خوبی در منظرش ربِّ مطلق جلوه می نماید و تمام دلواپسی هایش نسبت به امور دنیا چون دود به هوا می رود. گاهی تجربه کرده اید که چگونه با تجلی نور ربوبیتِ رب

العالمین برای هیچ چیز نقشی مستقل قائل نیستید و تمام اعتمادتان به پروردگاری است که در اوج قدرت و بقاء و رحمت است، حال با توجه به این حالت در نظر بگیرید ائمه علیهم السلام در چه احوالاتی هستند. انسان ها تا در این حالات نیستند نمی فهمند اولیاء الهی در چه افقی زندگی می کنند. عمر سعد«لعنت الله علیه» فکر می کرده امام حسین علیه السلام مثل خودش است، او پیش نماز مردم کوفه است و حضرت اباعبدالله علیه السلام هم پیش نماز قبیله ی بنی هاشم. اما وقتی آدم یک قدم وارد عالم معنویات شد تازه می فهمد معنی معراج و اُنس با حقایق عالی چیست و به عظمت صاحبان اصلی این مقامات پی می برد و روشن می شود آن ذوات مقدس از چه منظری با ما سخن گفته اند و سخنانشان اشاره به کدام حالت دارد. انسان اگر به بصیرتی برسد که با تمام جانش درک کند تمام مناسبات وجودی اش در قبضه ی رب العالمین است، دیگر هیچ چیزی در منظرش به عنوان حجابِ ارتباط با حقیقت باقی نمی ماند. در زیارت امام معصوم با آن همه تعلق و حجابی که در همان لحظه با خود داریم، احساس می کنیم با نورانیتی خاص با حقیقت مرتبط شده ایم. با توجه به این امر در نظر بگیرید معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن شرایطی که حتی جبرائیل هم حجاب بین آن حضرت و خداوند نیست، چه شرایطی است! محال است بتوانیم درک کنیم. همین قدر می دانیم در راستای مأموریتِ نبوت، به انسانی که هیچ چیزی از حجاب های خودی ندارد و همه چیزش حقانی است می گویند برو به طرف مردم و پیام خدا را به آن ها برسان. بر من توکل کن و تو رسول و حجت من در بین خلق هستی.

پیامبر صلی الله علیه و آله؛ نور خدا در زمین

در سفر معراجی طوری همه ی حجاب ها برطرف شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حقیقی ترین معنی می بینند فقط خدا را دارند. خداوندا! به حق نبی الله صلی الله علیه و آله بالی از حضرت جبرائیل علیه السلام به قلب ما بوزان و به ما نیز تذکر بده که: «عَلَیَّ فَتَوَکِّل» بر من توکل کن! می دانید این پیام با جان ما چه می کند و چه بهشت هایی بر جان ما گشوده می شود؟ راستی جمله ی «عَلَیَّ فَتَوَکَّل» در آن شرایطِ بی واسطه با جان پیامبر صلی الله علیه و آله چه کرد؟ خدا می داند. خداوند به حضرت فرمود: «فَاِنَّکَ نُوری فِی عِبادِی» تو نور من در بین بندگانم هستی و این همان سیر «مِنَ الْحَقِّ بِالْحَقِّ إلَی الْخَلْق» است، تا خلق را به نور حق منور کند و به عنوان رسول خدا پیام پروردگار عالم را به آدمیان برساند تا پرورش یابند و حضرت به عنوان حجت خدا در بین خلق، نمونه ی کامل بندگی باشد. وقتی خطاب به حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه عرضه می داری: «السَّلامُ عَلَیْکَ یَا نُورَ اللَّهِ الَّذِی یهْتَدِی بِهِ الْمُهْتَدُون»(۱) سلام بر تو ای نور خدایی که هدایت یافتگان به کمک آن هدایت یافتند. متوجه این قاعده هستی که خداوند عده ای را به نور خود منور کرده و از طریق آن ها مردم به سوی خدا هدایت می شوند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عنوان انسان کامل واسطه ی نور خدا در عالم است و عالم به کمک آن نور می تواند حیات داشته باشد و با طراوتِ تمام ادامه یابد و ایشان به عنوان حجت خدا مانع تزلزل زمین و زندگی زمینی

ص: ۱۹۲

۱- مفاتیح الجنان، زیارت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در روز جمعه.

می گردد. زیرا زمین بدون حجت خدا آرامش ندارد و ویران می شود.[(۱)] همین طور که روح ما بدنمان را حفظ می کند، با این تفاوت که روح ما ایجادکننده ی بدن نیست و اگر از بدن منصرف شود، بدن ویران می شود، ولی چون حجت خدا واسطه ی فیض بین خدا و مخلوقات است اگر از عالم برگرفته شود وجود عالم از میان می رود.

خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو نور من در بین بندگانم هستی. بندگان هوشیار، نور الهی را در جمال رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدند و با رعایت شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله اتصال خود با نور خدا را برای خود رقم زدند و نگاهشان به شریعت محمدی صلی الله علیه و آله از آن زاویه بود که به وسیله ی آن به نور خدا متصل شوند. فرق عرفان با اخلاق همین است که در نگاه اخلاقی دستورات شرعی عمل می شود تا انسان جهنم نرود ولی در نگاه عرفانی دستورات شرعی عمل می شود تا حجابِ بین انسان و خداوند مرتفع گردد و نور الهی از آینه ی جمال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر قلب سالک تجلی کند و نور خدا را ببیند و به دنبال آن راه بیفتد. همان طور که آن نور به عنوان رسول خدا، عقل عملی انسان را تغذیه می کند و بایدها و نبایدها را می نمایاند. روح انسان یک وجهی دارد که حق را می یابد و هست ها و نیست ها را می شناسد و یک وجهی دارد که بایدها و نبایدها را درمی یابد، عالم هستی هم به نور پروردگار، این دو نور را از نبی الله صلی الله علیه و آله دارد. آن حضرت به عنوان حجت خدا، نسبت انسان ها را با خدا تعیین می کند و لذا هرکس به

۱- در روایت داریم: «لَوْ بَقِیَتِ الْأَرْضُ یَوْماً بِلَا إِمَامٍ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا» اگر یک روز حجت خدایی از ما در عالم نباشد زمین بر ساکنانش ویران می شود.(بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۷)

حجت خـدا پشت بکند هیچ نسـبتی با خدا نخواهد داشت. حضـرت امام صادق علیه السـلام می فرمایند: «نَحْنُ أَصْلُ کُلِّ خَیْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا کُلُّ بِرٍّ»(۱) ما ریشه ی هر گونه خیر هستیم و از شاخه های ما هر خوبی منشـعب می شود. در همین رابطه هرکس به امیرالمومنین علیه السـلام نزدیک شود توانسـته نسـبتش را با خدا تنظیم کند. به راستی اگر سـیره و سـخن حجت های خدا نبود چگونه ما می توانستیم نسـبت خود را با خدا تعیین کنیم و مطمئن باشیم آن نسبت، نسبت درستی است؟ بدترین زندگی ها آن زندگی است که حجت های الهی مدّ نظر افراد نباشند چون در آن صورت همه به خود نمره ی بیست می دهند و هرکس خود را بهترین انسان می دانـد و به تعبیر قرآن «یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعا»(۲) گمـان می کننـد آن هـا بهترین عمل را انجام می دهنـد. زیرا در چنین شـرایطی، شـیطان زمینه ی زینت دادن اعمـال انسـان ها را برای خودشان فراهم می بینـد و در همین رابطه است که قرآن می فرمایـد: «زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ ما کانُوا یَعْمَلُون».(۳) شـیطان برای آن ها آنچه را انجام می دادنـد زیبا جلوه می دهد. وقتی خدا به رسولش خبر می دهد که تو حجت خدا در میان مخلوقات هستی، در واقع نمونه ی عینی راه رسـیدن به خدا را به مردم نشان داده تا فقط دین در حدّ تئوری باقی نماند و مؤمنین گرفتار انواع برداشت ها نشوند.

۱- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۰۳.

۲- سوره ی کهف، آیه ی ۱۰۴.

۳- سوره ی انعام، آیه ی ۴۳.

شیاطین امروز نمی توانند به جوان های ما توصیه کنند بی دین شوند، چون آن ها آنقدر اثرات مثبت دین را دیده اند که از آن دست برنمی دارند. آن ها در دفاع مقدس هشت ساله و در زندگی اطرافیان ملاحظه کرده اند چه اندازه دین خدا مشکل گشا است، و لذا شیاطین سعی می کنند آن ها را از حجت های خدا منصرف کنند. کارشناسان جهان استکبار متوجه شده اند آینده ی خاورمیانه به شدت، دینی و مذهبی است، از طرفی استکبار اثر دین را دیده و دید که چگونه حزب الله با نور ایمان، سی و سه روز پیروزمندانه رو به روی اسراییل ایستادگی کرد. از طرفی می دانند وقتی دین زنده و با طراوت خواهد بود که نظرها به حجت های خدا باشد، همان طور که جوانان بسیجی و حزب الله ایران در دفاع مقدس هشت ساله به امام حسین علیه السلام به عنوان حجّت خدا اقتدا کردند، پس باید به نحوی نگاه ها از حجت الهی برداشته شود و لذا تلاش می کنند برای سلیقه های مختلف، دین بسازند و خودشان برای آن دین ها حجت تعیین کنند و در این رویارویی تنها راه شناخت انحراف، به صحنه آوردن حجت های الهی است تا بتوان انحراف را با سیره و سخن حجت خدا تعیین نمود. وقتی حجت الهی در میان نباشد حتی دینِ واقعیِ خداوند هم موجب سرگردانی می شود. به قول اساتید اگر از اهل سنت پرسیده شود تشهدی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام می دادند چطور بود هیچ کس نمی داند. چون نه تنها رسول خدا صلی الله علیه و آله را علاوه بر پیامبر خدابودن، به عنوان حجت الهی نپذیرفتند بلکه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هم متوجه حجت های الهی نشدند. هیچ روایتی در اهل سنت نیست که بگوید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چطور وضو می گرفتند، برای

وضویی هم که می گیرند سند فقهی ندارند فقط طبق برداشتشان از ظاهر آیات وضو می گیرند که همراه با اختلاف زیاد بین خودشان است. خلیفه ی دوم گفت بهتر است پاهایمان را شستشو دهیم و دست به سینه بایستیم و بقیه بر طبق قول او عمل کرده اند چون حجتی را نیافتند تا نسبتشان را با خدا در عقیده و عمل تعیین کند. هشام بن حکم به آن مرد شامی گفت: این دین آمده است که اختلاف در عمل و عقیده را از بین مردم رفع کند در حالی که ما هر دو مسلمانیم ولی با هم اختلاف داریم، پس یا باید اذعان کنیم دین اسلام ناقص است یا بپذیریم در کنار قرآن باید حجتی باشد تا بتوانیم از اسلام نتیجه ی درستی بگیریم.(۱)

ما اگر آن نوری را که خداوند به عنوان حجت خدا در این عالم قرار داده و امروز وجود مقدس حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه است، گم کنیم رابطه مان با خدا از بین می رود و رابطه مان با اسلام در حدّ نسبت صوری و قالبی باقی می ماند، بدون آن که مبادی میل ما در مسیر صحیحِ قرب إلی الله قرار گیرد.

خدایا به حقیقت حجت های خودت ما را حجت شناس بگردان.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۹۶

۱- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۹۴.

جلسه ی یازدهم: بهشت محمّدی؛ آرمانی ترین سیر مسلمانی

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

قواعد قلب و غیب

در شرح فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم تا آن جایی که حضرت از معراج خود سخن گفتند و این که در آن حالت خداوند بر حضرت ندا داد که «اَنْتَ عَبْدِی» تو بنده ی من هستی. خواجه عبدالله انصاری می گوید: «الهی اگر یک بار گویی بنده ی من از عرش بگذرد خنده ی من». در عالم قرب و در آن حالت بی واسطه، وقتی ربّ انسان به انسان بگوید تو در مسیر بندگی من هستی و آن را ادامه بده، تمام بهشت های عالمِ وجود بر جانش گشوده می شوند چون او را در بستر عبودیتی قرار داده اند که حقیقت انسان است. به قول حضرت آیت الله بهجت«رحمه الله علیه» اگر سلاطین عالم مزه ی بندگی و نماز را بچشند تمام کارها را رها می کنند و به عبادت خدا می پردازند. چون انسان در عبادت خدا به اصل خود که بندگی است برمی گردد. وقتی حضرت رب العالمین در آن عالم به رسول خود امر

می فرماید: «فَإِیای فَاعْبُد» پس مرا عبادت کن. یک حالت تکوینی در جان رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع می شود که در اثر آن تمام وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله در راستای آن امر قرار می گیرد که بر همین اساس در ادامه می فرماید: «وَ عَلَیَّ فَتَوَکَّل» و بر من توکل نما. تا تمام شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله توکل بر خدا گردد. چنین دستورات تکوینی با جان پیامبر صلی الله علیه و آله آنچنان کرد که دیگر هیچ مانعی نمی توانست او را از مسیر توحیدی خارج کند. چون در آن عالم گفتنِ لفظی وجود ندارد، آنچه هست تجلیات قلبی است.

در عالم غیب و معنا قلب آنچنان آماده می شود که تمام پیام های معنوی را به راحتی می گیرد و به تبع آن گوش هم می شنود، برعکس این دنیا که ابتدا انسان صوت را از بیرون می شنود و سپس نفس ناطقه آن را درک می کند ولی در آن عالم ابتدا نفس ناطقه با نور حقیقت مأنوس می شود و تحت تأثیر قرار می گیرد و سپس در قوه ی سامعه تجلی می کند و انسان از درون می شنود، یعنی آنچه را قلب کشف می کند، در مرتبه ی قوه ی سامعه آن را می شنود، آن هم به عالی ترین صوت، همچون نسیمی که جان را آرامش می بخشد. در مرتبه ی قوه ی بینایی نیز قوه ی بینایی صورت غیبی آن حقیقت را از درون نفس ناطقه می بیند، آن هم به عالی ترین صورت. در همین رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «رَاَیتُ رَبِّی فِی اَحْسَنِ صُورَه»(۱) پروردگارم را در زیبا ترین صورت دیدم. وقتی قلب آماده است تا در صعود معراجی خود با عالی ترین حقایق مأنوس شود،

۱- شرح فصوص قیصری، ص ۱۰۸.

مطابق آن حقایق، صورتی تجلی می کند که قوه ی بینایی می بیند و آنقدر آن صورت زیبا و نورانی است که هرگز عالم ماده ظرفیت ظهور آن صورت را ندارد. درست است که صورت است اما صورتی که با تجلیات امور قلبی ظاهر شده است.

چگونگی بهشت پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله

حضرت می فرمایند: خداوند دستور فرمود: «وَ عَلَیَّ فَتَوَكَّل» بر من توکل کن. لذا جان حضرت تا آخر عمر سرمست این دستور است. خداوند در ادامه فرمود: تو نور من در بین بندگانم هستی و فرستاده و حجت من در بین مخلوقاتم می باشی. وقتی می فرماید: ای پیامبر تو نور من در بین بندگان هستی خبر می دهد که اگر بندگان من نور من را بخواهند باید به تو متصل بشوند. اولین شرطِ اتصال به نور خدا آن است که انسان کبر نداشته باشد، آدم متکبر حتماً دروغ می گوید، زیرا در عالم وجود هیچ کس در شرایط طبیعی بالا-تر از دیگری نیست، وقتی انسان متکبر می خواهد خود را بالاتر از بقیه بداند، یک کار غیر واقعی باید انجام دهد لذا یا باید دروغ بگوید و یا اعمالی انجام دهد که بیرون از واقعیت است به طوری که ظاهرش می شود دروغ. اگر کسی نور صدق خواست باید به سوی تواضع و بندگی قدم بزنند، در آن حالت است که نور به سراغش می آید. اگر کسی نور محمد صلی الله علیه و آله را بخواهد که جامع همه ی انوار الهی است، در واقع نور خدا را خواسته است، اگر کسی نور خدا را بخواهد باید

از طریق شریعت الهی به نور رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شود، به همین جهت فرمود: تو فرستاده ی من به سوی خلقم هستی.

در ادامه فرمود: بهشت من برای تو و برای کسی است که از تو پیروی کند و آتش من برای کسی است که با تو مخالفت نماید. می فرمایند: من بهشتم را برای تو و برای آنهایی گذاشتم که از تو تبعیت کنند. و چون انتهای هر چیزی برگشت به خداست و همیشه غایت هر چیزی کمال نهایی آن چیز است، کمال نهایی عالم، خالق عالم یعنی خداست و لذا غایت هر چیزی برگشت به خداست. می فرماید بهشت را برای تو و برای کسانی که از تو پیروی کنند خلق کردم یعنی مقصد خلقت، بهشت است که محل اُنس با خداوند و اسماء الهی اوست. تا انسان بدون هر حجابی با نور پروردگار عالم مأنوس گردد. در واقع بهشت برای مؤمنین همان معراج نبی الله صلی الله علیه و آله است، چون مؤمنین در دنیا به توحید رسیده اند و در نتیجه ی آن توحید برای غیر حق اصالتی قائل نبوده اند، حاصل چنین بصیرتی در آن عالم تجلی حق است بر جان مؤمنین، و این است آن بهشتی که خداوند برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیروان او قرار داده است.

امام خمینی«رضوان الله علیه» با نور توحید فهمیدند شاه رفتنی است. چون حق اجازه نمی دهد رضاخان و پسرش حاکم بر سرنوشت موحدین باشند. نور توحید که به قلب شما خورد مطمئن می شوید اگر یک روز هم از این دنیا باقی باشد آنقدر آن روز طولانی می شود تا همه ی حجاب های بین خلق و خالق در جمال انسان کامل در زندگی زمینی مرتفع شود و جهان منور به جمال حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه گردد. حقیقت توحید که همان نفی غیر

ص: ۲۰۰

است بالأخره در این عالم محقق می شود و ممکن نیست دنیا حجاب تجلی توحید در این عالم گردد و جمال توحیدی خداوند در همه ی مناسبات بشری حاکم نگردد. لذا حضرت باقر علیه السلام در رابطه با آیه ای که می فرماید: «وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقینَ»(۱) عاقبت از آن متقین است، فرمودند: ماییم اهل عاقبت،(۲)

چون متقین خود را نفی می کنند تا حق را ظاهر نمایند و لذا توحید به نور آن ها در عالم محقق می شود و هر کس توحید را بفهمد جایگاه تمام دستورات و وعده های شریعت الهی را درست درک می کند، چه وعده ی ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه را و چه وعده ی خداوند به رسولش را که می فرماید: بهشت را برای تو و پیروانت خلق کردم.

اگر بهشت طبق قاعده ی «إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ»(۳) محل رجوع به «الله» است، پس بهشت برای کسی است که در زندگی دنیایی به «الله» برگشته و هیچ منیّتی برای خود باقی نگذارده و خلیفه الله شده تا به الله برگردد و تمام وجودش پذیرای تجلی نور«الله» شود و این فقط با اسلام ممکن است. بنابراین بهشت را برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پیروان او خلق فرموده و از آن جایی که همه ی پیامبران نظر به عالی ترین مرتبه ی نبوت، یعنی نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله دارند، همه ی آن ها مسلمان اند و واقعاً هم آن ها می دانستند که همه ی ادیان توحیدی به توحید اصلی که در اسلام است

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۲۸.

۲- بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۲۶۴.

۳- سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۶.

برمی گردد.(۱)

قبلاً عرض شد چرا گفته می شود فقط آخرین دین، دین اصلی است و بقیه ی ادیان پرتو آن هستند، در این رابطه به این موضوع فکر کنید که چرا خداوند به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله می فرماید برای تو و هرکس از تو پیروی کند بهشتِ خود را خلق کردم. این یک خبر نیست، حقیقتی است مطابق سنت هستی. اگر بناست طبق قاعده ی «إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» نوری که از پروردگار می آید به طرف او برگردد یعنی به طرف «الله» برگردد باید آن نور، نورِ توحیدی باشد آن هم در عین جامعیت همه ی اسماء، تا برگشت به سوی «الله» ممکن گردد. ماندن بر صراط و سختی کشیدن، برای توحیدی شدن انسان و شایسته شدن جهت برگشت به حضرت «الله» است. اگر کسی جهت گیری توحیدی نداشت به صراط نمی رسد تا بخواهد آن را طی کند. اگر کسی در زندگی دنیایی اش به دنبال «الله» بود در آن عالم در صراط قرار می گیرد که بسته به شدت و ضعف شخصیت توحیدی اش دارای سرعت متفاوت است.

موانع سرعت به سوی بهشت

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «النَّاسُ يَمُرُّونَ عَلَى الصِّرَاطِ طَبَقَاتٍ وَ الصِّرَاطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ الْبَرْقِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ عَدْوِ الْفَرَسِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ حَبْواً وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مُتَعَلِّقاً قَدْ

۱- در روایت داریم سوره ی «قل هو الله احد» و ذکر «لا اله الاّ الله» مخصوص دین اسلام است.

تَأْخُذُ النَّارُ مِنْهُ شَیْئاً وَ تَتْرُکُ شَیْئا»(۱) مردم بر صراط با طبقات مختلف می گذرند، صراطی که از مو باریک تر و از شمشیر برنده تر است، بعضی چون برق از آن می گذرند و برخی چون اسب تندرو و بعضی بر سر و دست و بعضی چون پیاده و برخی بر آن آویزان باشند و آتش مقداری از آن ها را گرفته و مقداری از آن ها را رها می کند. آن هایی که به کندی از صراط می گذرند به جهت آن است که از نظر عقیدتی و اخلاقی ضعف هایی با خود دارند، هر چقدر می خواهند به سرعت به سوی الله بروند نمی توانند، برعکسِ آن هایی که به جهت اخلاق فاضله و عقاید پاک، شوق الی الله در جانشان شعله ور است و همان عقاید و اخلاق آن ها را به سرعت جلو می برد. کسی که می خواهد به بهشت برگردد باید الهی شود، برای این که الهی باشد باید ظلمتی که مانع تجلی نور الله است با خود نداشته باشد و مصداق کامل چنین شخصیتی حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که بهشت را بالاصاله برای آن حضرت آفریده اند و به تبع برای پیروان آن حضرت.

کسی که در توحید ضعیف باشد آن قدر بر صراط می ماند و آتش قیامتی ضعف های او را می سوزاند تا نقص هایش برطرف شود و بتواند به نور توحید جلو برود. بعضی ها باید سال ها در برزخ بمانند تا آماده ی شنیدن یک نکته ی توحیدی شوند. مثلاً کسی که اهل مقایسه است و حقیقت افراد را نمی بیند و فقط مقایسه می کند، نمی تواند به سوی بهشت

۱- أمالی الصدوق، ص ۱۷۷.

که حقیقت همه ی حقایق است سیر کند(۱)

سال ها بایـد در برزخ بماند و آزاد از مقایسه های دنیایی به سر ببرد تا آماده ی حرکت شود و نظرش به حق برگردد و نسـبت خود را فقـط با حق مشـخص کنـد و نه با غیر حق که ظلمت است. در عالم برزخ در ظلمت می مانـد تا آرام آرام مقایسه ها از صفحه ی ذهنش پاک شود، حساب کنیـد چقـدر باید در برزخ بماند تا مقایسه ها از ذهنش پاک شود و نسـبت او به الله ظهور کنـد. چون هر نسـبتی به جز نسـبت انسان با خدا نسـبت های پوچ و ظلمانی است و واقعیتی ندارد مگر آن که به حق برگردد و برای آن که به حق برگردد بایـد به شـریعت محمـدی صـلی الله علیه و آله رجوع نمایـد و به همین جهت خداونـد به حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله فرمود: بهشت را فقـط برای تو و کسـانی که از تو پیروی می کننـد خلق کردم و همه ی انبیـا به تبع نبوت محمـدی صـلی الله علیه و آله در این وادی قرار می گیرنـد. زیرا بهشت یعنی محل تجلی کامل ترین اسـماء الهی و کامل ترین اسماء الهی در جان کامل ترین انسان های کامل یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله قرار دارد که تعیّن توحید کامل در عـالم مخلوقـات می باشـد و لـذا کامـل ترین رجوع به سوی حق چه در دنیـا بـا معراج و چه در قیامت و از طریق بهشتی که خداوند برای او خلق کرده، اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

همه ی انبیاء متوجه چنین مسئله ای می باشـند به طوری که حضـرت ابراهیم علیه السـلام نیز از خدا تقاضا می کنند: «رَبِّ هَبْ لِی حُکْمًا وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ»(۲) خداوندا در عین این که به من حکمت را عطا می کنی به

ص: ۲۰۴

۱- در روایت داریم کسی که کبر دارد بوی بهشت به مشامش نمی خورد.

۲- سوره ی شعراء، آیه ی ۸۳.

صالحین ملحقم گردان. و این می رسانـد که صالحینی در عالم هسـتند که آن حضـرت تقاضای الحاق به آن ها را دارنـد. یا از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که حضرت موسی علیه السلام در سِفر(۱)

اول نگاه کرد و آنچه را به قائم آل محمـد داده می شود دیـد. عرض کرد؛ «پروردگارا مرا قائم آل محمـد قرار بـده». پیام آمد: «او از نسل احمد است»، آن گاه موسی علیه السلام در سِفر دوم نظر انداخت و درست همان چیزی را که در سفر اول دیده بود در آن نیز همان را یافت و همان درخواست را کرد و همان جواب را شنید، سپس سِفر سوم نیز همان را دید و همان را گفت و همان را شنید».(۲)ملاحظه می فرماییـد که همه انبیاء به جهت نهایت محبتی که به خـدا دارنـد، تمایل دارند که زیباترین سـنن الهی و حقایق عالم الوهی از طریق آن ها ظهور کند تا از آن طریق کامل ترین شکل ظهور حق به وسیله آن ها انجام گیرد.

خداوند به حقیقت آخرین پیامبرش ما را متذکر توحیدی بگرداند که عامل کامل ترین قرب به پیشگاهش باشد.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۲۰۵

۱- سِفرهای تورات مانند جزء های قرآن است.

۲- اثبات الهدی، ج ۳، ص ۵۴۱.

جلسه ی دوازدهم: مقام عرشی ائمه علیهم السلام

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

غایت خلقت بهشت

بحث در رابطه با روایتی بود که نبی اکرم صلی الله علیه و آله مقام خود را در منظر وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام قرار دادند تا آنجا که نظر آن حضرت را متوجه مقام معراجی خود نمودند و این که حضرت رب العالمین در مقام معراج به رسولش فرمود: بهشت را برای تو و برای کسانی که از تو پیروی می کنند خلق کردم و آتش را برای کسانی که با تو مخالفت می کنند. با توجه به این که غایت هر چیز و فلسفه ی خلقت هر مخلوقی به بهره ای است که در بر دارد، غایت خلقت بهشت سُکنی گزیدن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پیروان ایشان درآن است. غایت ساختن مسجد این است که مؤمنین در آن نمازی خدا پسندانه بخوانند، حال اگر عده ای هم در مسجد استراحت کردند معنایش این نیست که غایت آن تغییر کند. مسجد را برای اقامه ی نماز خداپسندانه می سازند و در ساختن مسجد جنبه ی نهایی نماز را اراده

می کنند، به این امید که نمازگزاران عالی ترین نمازها را در آن اقامه نمایند. در عین این که در مسیر اقامه ی عالی ترین شکلِ نماز، اقامه ی نمازهای متوسط هم مورد اراده ی واقف هست، اما همیشه در ایجاد هر چیز ابتدا جنبه ی نهایی آن مطرح است. اگر هم می گویند آن هایی که نمازهای متوسط می خوانند حق دارند در این جا نماز بخوانند، به اعتبار این است که نمازهای متوسط رویکردشان به عالی ترین شکلِ نماز است. بر این اساس خداوند می فرمایند: غایت خلقتِ بهشت اختصاص آن به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پیروان ایشان است. این از نکاتی است که در بسیاری از مسائلِ معرفتی راه گشا است. به طوری که می توان نتیجه گرفت اگر مقصد عده ای تبعیت از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نباشد، کارشان به بهشت ختم نمی شود و مسیری به سوی مقام قربِ ناب الهی در مقابلشان نیست. و ارزش اعمال عبادیِ متوسط به آن است که رویکرد اصلی آن ها به جنبه ی نهایی آن اعمال باشد وگرنه هیچ ارزشی ندارند و چون بهشت برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله که نهایی ترین شکل بندگی را دارند خلق شده، اگر عملی سمت و سوی محمدی صلی الله علیه و آله ندارد، آن عمل، عامل خود را بهشتی نمی کند. همیشه اگر در کارِ متوسط به جنبه ی غایی آن کار نظر نشود آن کار بی جهت و بی غایت است. موقعی نمازِ متوسط شما قبول است که به نماز نبی اکرم صلی الله علیه و آله و با تبعیت از آن حضرت نماز بخوانید. در همین راستا تمام پیامبران از همه جهات به طرف آخرین پیامبر جهت گیری می کنند و در این راستا خداوند به آخرین پیامبر می فرماید: بهشت را برای تو و آن هایی که از تو پیروی می کنند آفریدم. دیگر معنی نمی دهد سؤال شود

پس پیروان حضرت موسی و حضرت عیسی نسبتشان به بهشت چه می شود. یقیناً همه ی پیامبران پیرو نبی اکرم صلی الله علیه و آله بودند.

این که عرض کردم این بحث در تبیین بسیاری از مسائل معرفتی راه گشا است از این جهت است که در تجزیه و تحلیل همه ی امور بایـد آن جهت نهایی مشخص شود تا جهت گیری های متوسط از هویت خود خارج نشوند و معنی خود را با توجه به آن هدف نهایی بیابند. چیزی که از هدف نهایی خارج شد سرگردان می ماند. خیلی ها ممکن است از بعضـی جهاتِ اخلاقی خوب باشند ولی اگر جهت نهـاییِ شخصیت آن هـا معلوم نگردد آن صفات به خودی خود به کارشان نمی آیـد و آن ها به جایی رهنمون نمی شوند تا نجات یابند. در جهات اخلاقیِ هدف دار است که انسان می فهمد کجا ایستاده و به کجا باید سیر کند وگرنه چنانچه خوبی های خودمان مدّ نظرمان آمد گرفتار عُجب می شویم.

غایت خلقت جهنم

در ادامه خداونـد به رسول مکرمش می فرماید: «وَ لِمَنْ خَالَفَکَ خَلَقْتُ نَارِی»(۱) برای کسی که مخالف تو است آتشم را خلق کردم. همه ی خوبی هـا مخصوص آخرین پیامبر است و مقابل همه ی خوبی ها همه بـدی ها قرار دارد و لـذا اصل جهنم برای مخالفان حضرت محمد صلی الله علیه و آله خلق شده و در همین راستا علی علیه السلام می فرمایند: «أَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ حُبُّنَا وَ أَسْوَءُ

۱- بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۳۳۷.

السَّيِّئَاتِ بُغْضُنَا»(۱) بهترین حسنات دوستی ما و بدترین سیئات دشمنی با ما است. وقتی بدترین گناهان و انحراف ها مخالفت با اهل البیت علیهم السلام است مسلّم جهنم را بالإصاله برای دشمنان اهل البیت علیهم السلام خلق کرده اند و بقیه به اندازه ای که با دشمنان آن ها همراهی کنند به آتش نزدیک می شوند. نهایت خباثت آن است که کسی با نهایت خوبی ها دشمنی کند. حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بِرٍّ»(۲) ما ریشه ی هرگونه خیر و خوبی هستیم و همه ی نیکی ها از شاخه های ماست. غایت اصلی خلقتِ جهنم برای کسانی است که اصل کل شرّ هستند. پس روی این نکته فکر کنید که چرا خداوند به رسولش می فرماید: آتش خود را برای مخالفان تو آفریدم و به تبع آن مخالفان سایر پیامبران اصحاب آتش می شوند و هرگز به هیچ پیامبری نمی فرماید: آتش را برای مخالفان تو آفریدم. هر چند دشمنان سایر انبیاء نیز در آتش هستند. دشمنی با اهل بیت عصمت و طهارت دشمنی با حق است و اصالتاً آتش مخصوص دشمنان آن ها است و آتش به تبع آن، دشمنان سایر انبیاء

را نیز در بر می گیرد. لذا به راحتی می توان نظر داد محال است دشمنی بدتر از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام و دشمنان ذریه ی حضرت وجود داشته باشد و در همین رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:«إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ جَعَلَ عَلِيّاً عَلَماً بَيْنَ الْإِيمَانِ وَ النِّفَاقِ فَمَنْ أَحَبَّهُ كَانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ أَبْغَضَهُ كَانَ مُنَافِقاً»(۳) خداوند

۱- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۱۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۰۳.

۳- امالی صدوق، ص ۲۸۴.

جلّ جلاله علی علیه السلام را نشانه ی ایمان و نفاق قرار داد، هرکس مُحبّ او باشد مؤمن است و هرکس دشمن او باشد منافق است. دشمنی با علی علیه السلام را با نفاق همراه دانست چون نفاق شدیدترین شکل کفر است. این که سید الشهداء علیه السلام سعی می کنند در کربلا خود را معرفی کرده و مردم را متوجه کمالات اهل البیت علیهم السلام نمایند، برای این است که طرف بفهمد دارد با چه کسی مقابله می کند. با این همه باز حضرت را به شهادت رساندند.

کار حضرت سیدالشهداء علیه السلام پیام بزرگی در بر دارد و آن این که اسلامِ بدون امام کار را تا کجاها می برد. حضرت نتیجه ی جداشدن از غدیر را نشان می دهند تا حقانیت غدیر روشن شود و معلوم گردد چگونه در جدایی از غدیر با چیزی روبه رو می شویم که ظاهرش اسلام است و باطنش کفر و این بدتر از آن عقیده ای است که ظاهر و باطنش کفر است. آری کربلا را عصبیت به وجود آورد و نه کفر و خداوند آتش را بالإصاله برای چنین افرادی خلق کرد. در همین رابطه کسانی که آگاهانه با اهل البیت علیهم السلام و فرهنگ امامت مقابله می کنند بسیار به آتش نزدیک ترند از آن هایی که در یک گوشه ای از این جهان پهناور و تحت تأثیر تبلیغات دشمنان اسلام با اسلام مخالفت می کنند. بسیاری از مخالفان اسلام، اسلام را نمی شناسند و اگر می شناختند از آن طرفداری می کردند و به آن ایمان می آوردند. حجت برای کسانی تمام است که اسلام و امام را می شناسند. این ها به اندازه ای که مخالفت می کنند بدتر از سایر بدان عالم هستند. بسیاری از مردم دنیا با ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه و شنیدن پیام

حضرت، به ایشان می پیوندند، چون وقتی با حقیقت به معنی واقعی آن روبه رو شدند آن را می پذیرند.

کرامتِ اهل البیت علیهم السلام

خداونـد بعـد از آن که به رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: آتش را برای کسانی خلق کردم که با تو مخالفت می کنند، می فرمایـد: «وَ لِأَوْصِیَائِکَ أَوْجَبْتُ کَرَامَتِی وَ لِشِیعَتِهِمْ أَوْجَبْتُ ثَوَابِی»(۱) و کرامت خـود را برای اوصـیاء تـو و ثـوابم را برای شیعیانشان واجب نمودم. کرامت خدا آن عزت عالیه ای است که موجب غلبه ی رحمت واسعه ی او می گردد. «کرامت» یک حقیقتِ بسیار متعالی است که به اوصـیاء رسول خـدا صـلی الله علیه و آله یعنی ائمه ی هـدی علیهم السـلام مرحمت فرموده و براسـاس چنین کرامتی است که ائمه علیهم السـلام همواره و در هر شـرایطی در عزت و تعالی خاصـی قرار دارنـد و با آن همه ظلمی که از طرف پست ترین افراد بشـر به آن ها می شـد ذرّه ای از بزرگی و تعالی آن ها کاسـته نگشت. دشـمنان ائمه علیهم السـلام تلاش می کردنـد هیبت ائمه علیهم السـلام را بشـکنند ولی نتیجه برعکس می شـد و دشـمنانشان خوار می شدند. یک نمونه اش شـهادت حضـرت سید الشهداء علیه السلام در کربلا بود که نه تنها از کرامت و بزرگی و تعالی حضرت کاسته نشد، بلکه بعد از شـهادت حضـرت، دشمنان ایشان به جان هم افتادند، اولین برخورد را مادر عبیدالله با او کرد و یزید نیز گفت: خدا بکشـد عبیـدالله را، من هرگز دسـتور قتل حسـین را نـدادم. درست است که دروغ می گویـد و بنا به فرمایش دکتر شـهیدی در کتاب «پس از

۱- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۳۳۷.

پنجاه سال» اگر راست می گفت چرا عبیدالله را عزل نکرد؟ ولی این بزرگی امام حسین علیه السلام است که آن ها را وادار به چنین جملاتی می کند. یزید می گوید: «دوست داشتم یکی از فرزندانم کشته می شد و حسین کشته نمی شد»(۱)

این را هم دروغ می گوید ولی بزرگی امام حسین علیه السلام او را به این کار وا می دارد. آدم در مورد کرامت الهی در حضرت سجاد علیه السلام حیرت می کند که چگونه خداوند این همه عظمت را در ایشان گذاشته به طوری که وقتی یزید غل و زنجیر را در گردن حضرت سجاد علیه السلام می بیند می گوید سوهان بیاورید و خودش آن ها را باز می کند. دقت کنید می توانست دستور دهد که آن ها را باز کنند، بعد می گوید این کار را کردم تا تو زیر بار منتِ احدی نباشی. تمام خلفای بنی امیه و بنی عباس در مقابل هیبت و کرامت الهی اهل البیت علیهم السلام مستأصل هستند. از یک طرف تصمیم می گرفتند آن ها را به قتل برسانند و از طرف دیگر چون با آن ها روبه رو می شدند به اکرام آن ها می پرداختند.

در خبر هست که منصور دوانیقی در رابطه با احضار حضرت صادق علیه السلام دستور داد «عَجِّلُوا عَلَيَّ بِهِ- قَتَلَنِيَ اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْهُ- سَقَى اللَّهُ الْأَرْضَ مِنْ دَمِي إِنْ لَمْ أَسْقِ الْأَرْضَ مِنْ دَمِهِ»(۲) بشتابید و او را نزد من آورید، خدا مرا بکشد اگر من او را نکشم، خدا زمین را از خون من بیاشاماند اگر من زمین را از خون وی نیاشامانم. با این همه وقتی حضرت صادق علیه السلام را آوردند و منصور چشمش به حضرت می افتد می گوید: مرحبا

ص: ۲۱۳

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۰.

۲- محدث اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۲۸. بحارالانوار، ج ۴۷، ص، ۱۸۳.

ای پسر عمو! خوش آمدید و حضرت را اکرام می کند و بالا می برد و بر روی تخت خود می نشاند و امر می کند تا حضرت را با احترام برگردانند. این نمونه ها حاکی از هیبت و کرامت الهی است که خداوند در اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داد و با توجه به چنین نکته ای است که شما در زیارت جامعه ی کبیره به امامان عرضه می دارید: «وَ اَعَزَّکُمْ بِهداهُ» و خداوند با هدایت خود شما را عزیز گردانید. بر همین اساس است که عرض می شود: دروغ می گویند آن هایی که می خواهند ما به غیر از مسیر اهل البیت علیهم السلام از طریق دیگر تعالی و عزت به دست آوریم.

معنی ثواب خدا برای شیعیان

در ادامه می فرمایند: «وَ لِشِیعَتِهِمْ أَوْجَبْتُ ثَوَابِی» و برای شیعیانِ اوصیاء تو ثواب خود را واجب نمودم. یعنی راه اتصال به حق را برایشان هموار نمودم. چون ائمه علیهم السلام به خودی خود راه اتصال به حق را طی می کنند، ثواب یعنی عملی که رابطه ی بین انسان و خدا را رقیق می کند. زیارت ائمه علیهم السلام ثواب دارد یعنی حجاب هایی که مانع رابطه ی انسان با خدا است به نور امام معصوم برطرف می شود و همین حالا ـ رابطه ی انسان با خدا برقرار می شود و فردای قیامت این رابطه ظاهر می گردد. نمونه اش را شما ببینید که چگونه روح تشیع عامل اُنس خاصی با خدا شده و شما به حرم امام رضا علیه السلام نرسیده اشک تان جاری می شود. این همان ثواب یعنی مسیر اتصال عبد به رب است که خداوند بر خود واجب نموده که به شیعیان بدهد. چون با نظر به مقام اهل البیت علیهم السلام انسان به اوج جنبه ی قدسی خود نظر

می کنـد و جنبه هـای قرب خود بـا خـدا را می نگرد و مطلوب قلبی خود را چنین قربی می بینـد و در نتیجه اشـکش جاری می شود تـا از آن طریق، تمـاس بـا آن مقام ممکن گردد و به نحوه ای از حضور در آن عالم دست یابـد. اشک در شـیعه فرهنگی است در راستای رسیدن به ثواب الهی که خدا وعده ی آن را به پیامبر خود داده است.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: من در آن حال معراجی پرسیدم «یَا رَبِّ وَ مَنْ أَوْصِیَائِی» ای پروردگار من اوصیاء من چه کسانی هستند؟ دقت بفرمائید در این سؤال، اوج ارتباط بنده با پروردگارش به وقوع پیوسته است و راهی خاص بین رسول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه و خداونـد می گشایـد وگرنـه از طریقـه هـای دیگر رسـول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه می دانسـتند اوصـیاءشان چه کسانی هستند، ولی در این سؤال جلوه ای دیگر از حقیقت نمایان شده است. گاهی جلوه ی خاصی از حقیقت و به نحو خاصی برای عرفا پیش می آید و خداوند برای آن ها رُخ می نمایاند، در آن حال آن عارف خدا را شکر می کند که لطف کرد و خودش را به او معرفی کرد. ممکن است کسـی بپرسد مگر آن عارف تا آن روز خدا را نمی شناخت؟ خدا را می شناخت اما این یک نور دیگری است و خداوند در آن نور ظهور دیگری دارد.

نبی اکرم صـلی الله علیه و آله می فرماینـد که در آن حـالتِ معراجی از خـدا پرسـیدم اولیاء من چه کسانی هسـتند که فرمودی کرامتم را برایشان واجب کردم؟ «فَنُودِیتُ یَا مُحَمَّدُ أَوْصِیَاؤُکَ الْمَکْتُوبُونَ عَلَی سَاقِ عَرْشِی»(۱) پس به من ندا شد اوصـیای تو بر دامنه ی عرش من نوشته شده است. این نوشتن مثل این

۱- همان.

است که توحید را بر قلب هرکس نوشته اند، پس نباید تصور کرد منظور حروفی باشد نوشته شده بر دامن عرش الهی. موضوعِ عرش الهی و قلب انسـان شبیه هم است، همین طور که شـما با نظر به صـحیفه ی قلبتان می توانیـد احکام الهی را بخوانیـد، اگر حجاب بین انسان و عالم غیب برطرف شود می توانـد انوار وجودی حقایق را از دامنه های عرش بخواند. حضـرت می فرمایند: «فَنَظَرْتُ وَ أَنَا بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَرَأَيْتُ اثْنَيْ عَشَرَ نُوراً»(۱) پس بـه دامنـه ی عرش الهی نظر کردم، در حالی که در مقابل پروردگارم بودم، دوازده نور دیـدم. این که می فرماینـد: نگاه کردم، یعنی حجاب در آن مقام کنار رفت و یـک مقـامِ غیـبیِ سراسـر نور ظـاهر شـد و این که می فرماینـد: در حـالی که در کنـار پروردگـارم بودم، چون نور پروردگـار، حضرت را در برگرفته بوده و حضرت به نور خاصی منور بوده اند که موفق می شوند به ساق عرش بنگرند و جلوه های توحید ناب را نظاره کنند. چون پایه های عرش را چهار اسم تشکیل می دهد که عبارت باشد از «سُبْحَانَ اللَّهِ» وَ «الْحَمْدُ لِلَّهِ» وَ «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ» وَ «اللَّهُ أَكْبَرُ» این انوار در آن مقامِ وحـدانی که جلوه می کننـد، چه حقیقتی به صـحنه می آیـد خـدا می دانـد! حساب کنیـد نور سـبحان اللهی در کنارش نور «لا إِلَهَ إِلاّ اللَّهُ» و نور کبریایی همه و همه جلوه کنند و حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله در دامنه ی چنین انواری دوازده نور ائمه علیهم السـلام را ببینند. راستی چه چیزی را رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن حـال از ائمه علیهم السـلام دیـده انـد؟ گاهی جلوه ی بسـیار نازله ای از نور کبریائیِ عرش الهی بر قلب سالک جلوه می کنـد، سال ها مبهوت آن نور است، حال

۱- همان.

مقام حقیقی ائمه علیهم السلام مقام جامع آن چهار اسم در مقام عرشی آن است و رسول خدا صلی الله علیه و آله مقام عرشی اوصیاء خود را نظاره کردند.

می فرمایند: «فِی کُلِّ نُورٍ سَطْرٌ أَخْضَرُ عَلَیْهِ اسْمُ وَصِیٍّ مِنْ أَوْصِیَائِی أَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِیُّ أُمَّتِی» در هر کدام از آن نورها سطری سبز بود که بر او اسم یکی از اوصیای من قرار داشت که اول آن ها علی بن ابی طالب و آخر آن ها مهدی امت من بود. سبزبودن آن سطور مژده ای است که حضرت بدانند حقیقت اولیاءِ نبی اکرم صلی الله علیه و آله همواره زنده و با طراوت و پایدار خواهند بود و نور ائمه علیهم السلام در دامنه ی عرش الهی و به پشتیبانی اسماء الهی همچنان ادامه می یابد تا خداوند با تمام جلوات خود در زمین ظهور کند.

پروردگارا! به حقیقت نور اهل البیت علیهم السلام ثواب اتصال کامل به خودت را از ما دریغ مدار.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۲۱۷

جلسه ی سیزدهم: برکات نظر به حجّت الهی در عالم

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

همین طور که مستحضرید بحث در رابطه با مقام نوری اهل البیت علیهم السلام بود. نبی اکرم صلی الله علیه و آله جریان معراج خودشان را مطرح کردند و این که خداوند به حضرت فرمود: برای اوصیای تو کرامت خود را واجب نمودم. وجوب کرامت برای اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله خبر از آن می دهد که ائمه علیهم السلام جایگاه خاصی در عالم دارند. سپس خداوند فرمود: برای شیعیانِ اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله ثواب خود را واجب کرده است. یعنی خداوند راه ارتباط با عالم معنا را برای شیعیان فراهم کرده است، مثل وقتی که می گویند این نماز ثواب دارد، یعنی راه ارتباط با عالم معنا از این طریق فراهم است. از آن جایی که می فرماید: برای اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله کرامت خود را واجب کرده، معلوم می شود هرکس خواست به مقام کرامت حقیقی برسد سرچشمه ی «کرامت»، اهل البیت علیهم السلام هستند. کرامت، آن نوع از بزرگواری است که انسان متوجه می شود ارزش او از همه ی عالم بالاتر است. امام

خمینی«رضوان الله علیه» شخصیت کریمی بودند، چون در وسعتی فوق عالم زندگی می کردند و همه ی حرکات و گفتار ایشان نماینده ی جلوات مقام کریمانه ی ایشان بود، صفا، بزرگی، عشق، خدمت به مردم، کم دیدن خود، بزرگ دیدن خدا، این ها همه در دل صفت کرامت نهفته است. این قسمت از روایت روشن می کند که اگر انسان ها به اهل البیت علیهم السلام نزدیک شوند دارای صفت کرامت می شوند. این که امویان روی امیرالمومنین علیه السلام حساسند، چون بزرگی و کرامت حضرت موجب کوچکی آن ها می شد و برای نفی شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام دست به هر کاری می زدند و همین امر بیش از پیش معلوم می کرد چه اندازه حقیر و پست هستند.

راز کرامت انسان ها

راز دست یابی به کرامت، نزدیکی به فرهنگ اهل البیت علیهم السلام است. دوری از آن ها آنچنان انسان را پست می کند که منجر به اعمال غیر قابل تصوری می شود که شما در اعمال معاویه و مروان بن حکم و امثال آن ها می یابید. سفیر انگلستان در خاطراتش می گوید وقتی آتاتورک در بستر مرگ بود از او می خواهد ریاست جمهوری کشور ترکیه را که یک زمانی مرکز جهان اسلام بوده، به عهده بگیرد! ملاحظه کنید چقدر باید یک مسلمان بی هویت شود که هیچ ارزشی برای مردم کشور خود قائل نباشد. آیا این نمونه ی عینی بیرون افتادن از کرامت نیست؟ امروزه در کشور عربستان دویست شاهزاده تمام امکانات کشور را چپاول می کنند و در عین تحقیر مردم، در مقابل غرب هیچ کرامتی برای خود قائل نیستند. چون

نظرشان از سرچشمه های کرامت که اهل البیت علیهم السلام هستند، برداشته شده است. هرکس و هر جامعه ای به اندازه ای که به صاحبان اصلی کرامت متصل است از پستی و فرومایگی و حقارت و تحقیرِ همدیگر نجات می یابد. تا به صاحبان اصلی کرامت نزدیک نشویم معنی کرامت را نمی فهمیم. برای بنده سؤال بود که چگونه علامه ی طباطبایی«رحمه الله علیه» اینچنین دقیق مسائل را می فهمند، بعد متوجه شدم که ایشان قرآن را می فهمد و طبق قرآن بقیه ی مسائل را ارزیابی می کند، یعنی به چشمه ی اندیشه چشم دوخته و بر آن اساس در سایر امور فکر می کردند.

روایت مورد بحث می فرماید: خداوند اهل البیت علیه السلام را در مقام کرامت خاص قرار داده است. پس اولاً: هرکس بخواهد به حقیقت دست یابد باید با اهل البیت علیهم السلام مرتبط شود. ثانیاً: باید همین را انتظار داشت که افراد دون مایه چنین انسان های کریمی را برنتابند و انواع تهمت ها را به آن ها بزنند تا حقارت خود را جبران کنند. در همین راستا استکبار جهانی با نظام اسلامی مقابله می کند و یا عوامل داخلی استکبار به صادق ترین مسئولان نظام تهمت دروغ می زنند، این ها در واقع با کرامت انسانی سر جنگ دارند. اگر شما متوجه این قاعده باشید جایگاه بسیاری از تهمت هایی را که به ائمه علیهم السلام و علماء بزرگ زده اند می شناسید و به راحتی ریشه ی بسیاری از تهمت هایی را که رادیوهای بیگانه به مسئولان نظام اسلامی می زنند می فهمید. عمده آن است که متوجه باشیم انسان های پست با کرامت ها مقابله می کنند و برای مقابله ی خود صدها پوشش به وجود می آورند. ما نباید مشغول آن پوشش ها باشیم، باید ماوراء پوشش ها ریشه ی مخالفت ها

را بشناسیم تا فریب آمارها و سندهای قلابی را نخوریم. هنر ما باید این باشد که کلیدهایی داشته باشیم که بتواند قفل فریب کاری های انسان های دون مایه را بگشاید. و آن چیزی نیست جز درک جنگ بین پستی ها با کرامت ها و به همین جهت ملاحظه می فرمائید مسئولان نظام اسلامی ماوراء تهمت ها، با عزت تمام به کار خود ادامه می دهند، چون توانسته اند معنی کرامت را در خاندان پیامبر علیهم السلام پیدا کنند و نه در آنجایی که استکبار القاء می کند. حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» با نظر به صاحبان کرامت کار خود را ادامه دادند که این چنین شرافتمندانه زندگی کردند و بزرگورانه رحلت نمودند، به طوری که دشمنان ایشان اقرار کردند او همه ی جلالت و بزرگی را با خود به همراه داشت. و خودفروختگان استکبار به هنرمندان انتقاد داشتند که چرا در رحلت حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» هنر خودشان را در نشان دادن جلالت و کرامت او صرف کردند، در حالی که اگر هنرمند نتواند آن زیبایی بزرگ را به نمایش در آورد دیگر هنرمند نیست.

خداوند در بالاترین مرحله ی قرب بین خود و رسولش به او خبر می دهد: «وَ لِأَوْصِیَائِکَ أَوْجَبْتُ کَرَامَتِی» و کرامت خود را برای اوصیاء و جانشینان تو واجب کردم. «وَ لِشِیعَتِهِمْ أَوْجَبْتُ ثَوَابِی» و ثواب خود را برای شیعیان آن ها واجب نمودم، چون شیعیان توانسته اند راه قرب الهی را - که همان اهل البیت علیهم السلام باشند- به خوبی بیابند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: عرض کردم: «یَا رَبِّ وَ مَنْ أَوْصِیَائِی» اوصیای من چه کسانی هستند؟ «فَنُودِیتُ یَا مُحَمَّدُ أَوْصِیَاؤُکَ الْمَکْتُوبُونَ عَلَی سَاقِ عَرْشِی» ندا آمد ای محمد! اوصیای تو بر ساق عرش من نوشته شد ه است. «فَنَظَرْتُ وَ

أَنَا بَيْنَ يَدَىْ رَبِّى جَلَّ جَلَالُهُ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ» پس در حالی که در محضر پروردگارم بودم به ساق عرش نظر کردم «فَرَأَيْتُ اثْنَىْ عَشَرَ نُوراً فِى كُلِّ نُورٍ سَطْرٌ أَخْضَرُ عَلَيْهِ اسْمُ وَصِىٍّ مِنْ أَوْصِيَائِى أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ وَ آخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أُمَّتِى» دوازده نور دیدم که در هر نوری سطر سبزی بود بر روی آن اسم جانشینی از جانشینانم قرار داشت، اوّلِ آن ها علی بن ابی طالب و آخر آن ها مهدی امتم بود.

رؤیت سطر سبز در آن عالم مثل این است که شما در قلبتان سطر سبز عشق به حسین علیه السلام را می بینید. اولاً: سطری است از جنس نور و نه یک نقطه ی نورانی، چون یک فرهنگ است که ظلمات را می شکافد و به همین جهت به صورت سطر ظاهر شده است. ثانیاً: سبز است که صورت حکایت از پایداری و طراوت آن فرهنگ می کند. محبت به حسین علیه السلام سبز است و همواره باقی است، چون از حیات واقعی برخوردار است. هرگز ممکن نیست بعد از هزار سال گفته شود عشق به حسین علیه السلام از قلب مردم رفت و شامل مرور زمان شد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله با دیدن آن سطورِ نوریِ سبز رنگ از مژده ای بزرگی خبردار شدند، یعنی ای یزید اگر زیر سم اسب ها حسین من را تکه تکه هم کنی، حسین من می ماند. خود حضرت امام حسین علیه السلام براساس همین قاعده است که به دشمنان خود خبر می دهند: «ثُمَّ ايْمُ اللَّهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرَيْثِ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَ تَقْلَقُ بِكُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ»(1) به خدا سوگند که به شما مهلتی بیش از

۱- اللهوف علی قتلی الطفوف، سیدبن طاوس، ص ۹۹.

زمان سوار و پیاده شدن یک سوارکار ندهند، تا آن که آسیاب زمان شما را در زیر چرخش خُرد کند. و به حضرت زینب علیها السلام خبر می دهند که شما با عزت به شهر خود برمی گردید. حادثه ی کربلا در ظاهر چیز دیگری را نشان می داد ولی حقیقت موضوع در عالم غیب با خط سبزی که داشت چیز دیگری بود.

معلوم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با روبه روشدن با چنین صحنه ای به شعف بیایند که خط توحیدی حضرت، سراسر تاریخ آینده را با طراوتِ تمام تغذیه می کند و لذا می فرمایند: «فَقُلْتُ یَا رَبِّ هَؤُلَاءِ أَوْصِیَائِی مِنْ بَعْدِی؟» پرسیدم که ای پروردگار من، این ها بعد از من اوصیای من می باشند؟ که حکایت از عظمت موضوع می کند و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله از عظمت موضوع حیرت کرده اند. «فَنُودِیتُ یَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ أَوْلِیَائِی وَ أَوْصِیَائِی وَ أَصْفِیَائِی وَ حُجَجِی بَعْدَکَ عَلَی بَرِیَّتِی وَ هُمْ أَوْصِیَاؤُکَ وَ خُلَفَاؤُکَ وَ خَیْرُ خَلْقِی بَعْدَکَ» پس ندا آمد که ای محمد! آن ها اولیای من و برگزیدگان و حجت من بعد از تو بر مخلوقاتم هستند و آن ها جانشینان و خلفای تواند و بهترین مخلوقات من بعد از تو می باشند. خداوند با آوردن چنین تعبیراتی یگانگی بین خود و رسول خود را نمایان فرمود که چگونه اهل البیت علیهم السلام در عین آن که جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، خلفای الهی نیز می باشند. ولذا در ادامه فرمود: «وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی لَأُظْهِرَنَّ بِهِمْ دِینِی» به عزت و جلالم سوگند که دینم را با این ها پشتیبانی می کنم «وَ لَأُعْلِیَنَّ بِهِمْ کَلِمَتِی» و کلمه و سنت خود را از طریق آن ها می نمایانم. که خبر از حضور و غلبه ی فرهنگ اهل البیت علیهم السلام در آینده ی تاریخ دارد.

ص: ۲۲۴

نقش حجج الهی در هدایت جامعه

حضرت پروردگار به نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند نه تنها این دوازده نور اوصیای تو بلکه اولیای من نیز می باشند. به این معنی که آن ها نمایش ولایت الهی انـد و هر جا می خواهید ببینید آیا خدا دارد بر یک ملتی حکومت می کند یا نه، ببینید فرهنگ اهـل البیت علیهم السـلام در صـحنه است یـا نه. و این که در مورد اهـل البیت علیهم السـلام فرمود: «و أَوْصِيَائِی» می خواهد روشن فرماید که توصیه و پیشنهاد آن ها، توصیه و پیشنهاد خدا است. و فرمود: «وَ حُجَجِی بَعْدَكَ عَلَى بَرِيَّتِی» و آن ها حجت من بعد از تو بر بنـدگانم هستند. یعنی ائمه علیهم السـلام نمونه ای روشن جهت راه ارتبـاط با خـدا می باشـند و عاملی هستند تـا آن راه گم نشود و مردم راه ارتباط با خـدا را در نمونه های عینی ملاحظه کننـد. و از آن جایی که برداشت ها و راه هـای زیـادی هست که همه مـدعی راه قرب الهی انـد، و حقیقتـا انسان ها را به شایسـتگی به قرب الهی نمی رساننـد، پس باید کسانی در صـحنه باشـند که خودشان در مقام قرب الهی باشـند تا بتواننـد راه را درست نشان دهنـد و همان طور که حضـرت صادق علیه السـلام فرمودنـد: «إِنَّ اللَّهَ أَحْكَمُ وَ أَكْرَمُ وَ أَجَلُّ وَ أَعْلَمُ مِنْ أَنْ يَكُونَ احْتَجَّ عَلَى عِبَادِهِ بِحُجَّةٍ ثُمَّ يُغَيِّبُ عَنْهُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِهِمْ»(۱) خداونـد حکیم تر و کریم تر و بزرگ تر و دانـاتر از آن است که بر بنـدگان خویش حجتی بگمـارد سپس از امور آنان چیزی را بر حجت خود مخفی نماید. و در

۱- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۳۷.

همین رابطه امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّی بِطُرُقِ الْأَرْضِ»(۱) زیرا من به راه های آسمان داناترم تا به راه های زمین.

راهِ بدون ارتباط با حجت خداوند راهی است که رونده ی خود را سرگردان می کند چه در امور فردی و عبادی و چه در امور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی. تجربه ی تاریخی ما نشان داده در هر مرحله از زندگی که از سیره ی حجت های الهی فاصله گرفتیم آنچنان به بیراهه افتادیم که در اقتصاد روش های بانک جهانی برایمان حجت شد و با اختلاف طبقاتی آزار دهنده ای روبه رو شدیم که هرگز با اهداف انقلاب اسلامی هماهنگی نداشت. این نشان می دهد که اگر سیره ی حجت های خدا مدّ نظرمان نباشد در عین ادعای مسلمانی، راه دشمنان را ادامه می دهیم. یک مرتبه می بینید بعد از بیست سال زندگی در زیر سایه ی نظام اسلامی، جهت مقابله با رقیبان انتخاباتی خود حاضر می شویم تمام زحمات شهدا و انقلاب اسلامی را زیر سؤال ببریم! وقتی نظرها از حجج الهی برداشته شد و دل تاریک گشت انسان نمی فهمد دارد چکار می کند. تأثیر نظر به سیره و گفتار ائمه علیهم السلام به قدری زیاد است که حضرت آیت الله بهجت«رحمه الله علیه» می فرمایند: «روزی یک روایت بخوانید بعد از یک سال ببینید چه می شود» وقتی با سیره و سخنان ائمه علیهم السلام مرتبط نبودیم و ارزش های غربی ذهن ها را به خود مشغول کرد، در جلسات خود غیبت مؤمنین را می کنیم و عملاً به دشمنان انقلاب اسلامی علاقمند می شویم و راه هایی را که آن ها پیشنهاد می کنند می پسندیم و از نور حجت های الهی که موجب نجات ماست

ص: ۲۲۶

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۲۸.

محروم می شویم، به دلیل وجود چنین خطراتی نباید از این که خداوند عده ای را به عنوان حجت های خود معرفی کرده، ساده بگذریم.

اگر با اهل البیت علیهم السلام به طور جدی مرتبط نشویم قضیه همین است که می بینید، کار به جایی می رسد که موجب بی آبروشدن انقلاب اسلامی می شویم و آنقدر دل انسان تیره می شود که طرف می گوید: در دویست ساله ی اخیر دولتی به بدی دولت نهم نداشته ایم. بنده بدون آن که بخواهم از دولت نهم در نظام جمهوری اسلامی دفاعی داشته باشم عرض می کنم آیا می توان پذیرفت دولت نهم از دولت های قاجار و پهلوی هم بدتر بوده است!؟ اگر این ها با فرهنگ اهل البیت علیهم السلام مرتبط بودند آیا کارشان به این سخنان می کشید؟ آیا با توجه به این امور می توان نقش حجت های الهی را در متعادل کردن گفتار و رفتار انسان ها دست کم گرفت؟ افرادی که با این سخنان، دشمنان را خوشحال می کنند یک زمانی خود را یار امام خمینی«رضوان الله علیه» می دانستند ولی به مرور طوری گرفتار سیاسی کاری شدند که فراموش کردند اعمال خود را با حجج الهی هماهنگ کنند، به دنبال تأیید غرب راه افتادند و حجت های خود را ارزش های غربی قرار دادند و از قرآن های ناطق که نمونه ی عینی دینداری اند چشم برداشتند، غافل از این که اسلام عبارت است از ثقلین، یعنی قرآن و عترت و قرآن به تنهایی اسلام نیست، باید یک قرآن مجسم در میان باشد که دائم نشان دهد ما نسبت به قرآن در چه شرایطی قرار داریم، در آن صورت است که در جهان ظلمت زده نسبت خود را با خدا از دست نمی دهیم. سیاسیونی که ناخواسته برای حذف رقیب دارند نظام اسلامی را زیر سوال می برند اگر

یـک روز فرصت می کردنـد و بـا توجه به سـیره ی اهل البیت علیهم السـلام نسـبت خود را با آن ها بازخوانی می نمودنـد می فهمیدنـد چقدر از سـیره ی خانواده ی عصـمت و طهارت علیهم السـلام فاصـله گرفته اند و به نفس امّاره ی خود نزدیک شده اند.(۱)

راه نجات از غرب زدگی

می توان با یک ملاک روشن موقعیت خود را ارزیابی کرد، به این شـکل که متوجه باشـیم غرب بعد از رنسانس رابطه ی خود را با عالم غیب و معنویت قطع نمود تا با عقل خود زنـدگی کنـد. غربِ بعـد از رنسانس، یعنی غرب بـدون حجت الهی تا آنجا که توجه به حجج الهی را مورد تمسـخر قرار دادند. حال اگر کسـی در نظام اسلامی مدعی است که می خواهد رییس جمهور این کشـور شود ولی نسبت خود را بـا غرب تعیین نکرده و فرهنـگ غرب را نسـبت به انقلاـب اسـلامی به عنوان ظلمـات نمی شناسد، آیا می تواند انقلاب اسلامی را به اهداف مورد نظر نزدیک کند؟ انقلاب

ص: ۲۲۸

۱- مقـام معظم رهبری«حفظه الله» در رابطه با فتنه ی سال ۸۸ فرمودنـد: «وقتی جاه طلبی ها و حسادت ها و دنیاطلبی ها و هوس پرسـتی هـا و شـهوت رانی هـا جلو چشم مـا را بگیرنـد، واقعیـات را هم نمی توانیم مشاهـده کنیم... در فتنه ی طراحی شـده ی پیچیده ی سال ۸۸ حقایقی جلو چشم مردم بود، نگذاشـتند یک عـده ای این حقایق را ببینند... وقتی در یک کشور فتنه گرانی پیـدا می شونـد که برای جاه طلبی خودشان، برای دست یافتن به قدرت، برای رسـیدن به اهدافی که به صورت آرزو در وجود خودشان متراکم و انباشـته کردند، حاضر می شوند به مصلحت یک کشور، به حقانیت یک راه پشت کنند و لگد بزنند، کاری می کنند که سردمداران غربی و دشمنان درجه یک ایران به هیجان می آیند و سر شوق می آیند و از آن ها حمایت می کنند. (در جمع ۱۱۰هزار بسیجی در روز عید غدیر سال ۸۹).

اسلامی بستر زندگی منتظرانی است که می خواهند به وسیله ی واسطه های فیضِ بین ارض و سماء در زمان غیبت، نظام سیاسی خود را تدوین کنند، به طوری که نه تنها نظام سیاسی آن ها رابطه ی آن ها را با حجج الهی قطع نکند، بلکه نظام سیاسی آن ها از رهنمودهای حجج الهی برخوردار باشد، زیرا ولیّ فقیه از خود چیزی ندارد، او کاشف حکم خدا و امام معصوم است. پس هم جایگاه انقلاب اسلامی به خوبی مشخص است و هم جایگاه فرهنگ مدرنیته، به این شکل که یکی بر حاکمیت حجج الهی تأکید دارد و دیگری بر نفی حجج الهی اصرار می ورزد. حال اگر دولت مردی فرهنگ غربی را به عنوان یک نگاه دلپسند به عالم و آدم، اصالت داد بخواهد و یا نخواهد حجت های الهی را نادیده گرفته و چون آن ها را نادیده گرفته به غرب اصالت می دهد و نتیجه ی آن این می شود که در دل جامعه ی اسلامی که بنا بود از ظلمات غرب نجات پیدا کنیم، به زندگی و اهداف غربی آلوده می شویم و غرب زدگی به صورتی دیگر رخ می نمایاند، چون از حجج الهی غافل شدیم و حدّاقل در امور فردی از توصیه ی حضرت آیت الله بهجت«رحمه الله علیه» استفاده نکردیم تا قلب ما از نور آن ذوات مقدس محروم نگردد.

ما برای آن که گرفتار غرب زدگی نشویم چاره ای نداریم جز این که با نور حجت های خداوند زندگی کنیم. اگر به حجت های خدا رجوع کنیم و با توجه به این که خداوند به پیامبرش می فرماید: آن ها حجت های من هستند معلوم می شود خود او زمینه را فراهم ساخته که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر منشأ ظهور ولایت اوصیای الهی شود و علی علیه السلام به عنوان وصی

پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی گردد. پس ای پیامبر! به یک اعتبار این ها اوصیا تو نیستند، اوصیای من اند و تو نمایان کننده ی آن ها هستی. و آن ها «خَیْرُ خَلْقِی بَعْدَکَ» بهترین مخلوقات من بعد از تو می باشند. شناخت و پذیرفتن سیره ی بهترین مخلوقات عالم، بالاترین حسنه است و اگر کسی ولایت حجج الهی را پذیرفت، طبق آیه ی «إِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ»(۱) حسنات، سیئات و آثار آن ها را از بین می برند. بسیاری از نقص ها و کوتاهی های انسان از میان می رود و به شخصیتی بزرگ تبدیل می شود تا آن جایی که مفتخر به وعده ای می شود که قرآن در رابطه با آن می فرماید: «إلاّ مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُوْلَئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا»(۲) مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند پس خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است. در رابطه با پذیرفتن سیره ی بهترین مخلوقات، نه تنها بسیاری از گناهان می ریزد بلکه آن گناهان تبدیل به حسنه می شود تا هیچ فرصتی از فرصت های گذشته از دست او نرفته باشد و همسنخ بهترین مخلوقات عالم بگردد.

خداوند با روشن کردن صفات اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواهد بگوید من نه تنها مسیر عزت خود را نشان دادم بلکه مسیر نزدیکی به بهترین مخلوقات را نیز گشودم. در نتیجه آن کسی که مسیر ولایت فقیه را به عنوان مسیر حجج الهی در زمان غیبت شناخت از برکات ارتباط با

۱- سوره ی هود، آیه ی ۱۱۴.

۲- سوره ی فرقان، آیه ی ۷۰.

حجج الهی برخوردار می شود و بداند هرکس بخواهد مقابل این نور بایستد با هر دلیلی که باشد، حتماً خوار و ذلیل می شود. اتفاقات عجیبی که در دهه های اخیر همواره پیش آمده و ما کم تر از آن اندازه که شایسته است عبرت گرفته ایم، حکایت از همین موضوع دارد، در حالی که به گفته ی مقام معظم رهبری«حفظه الله»، «بعضی از مدیریت ها در بخشی از برهه های این سی سال زاویه هایی با مبانی انقلاب داشتند، اما ظرفیت انقلاب توانست این ها را در درون خود قرار بدهد، آن ها را در کوره ی خود ذوب کند، هضم کند و انقلاب بر ظرفیت خود و بر تجربه ی خود بیفزاید»(1) چون وقتی نظرها به امامان معصوم افتاد انتخاب های غلط موجب برگشت به سوی انتخاب های صحیح می شود آن هم همراه با تجربه ای که از انتخاب های غلط به دست آمده و زمینه ی ایجاد شعورِ برتر را برای مردم فراهم کرده تا نظام اسلامی را یک قدم جلوتر ببرد و مردم به حقیقت نزدیک تر شوند. این است معنی این که باید معتقد بود روح زمانه روحی است به سوی توحید برتر. زیرا انقلاب اسلامی با توجه به این که تنها جریانی است که نظر به حجج الهی دارد به صحنه آمده و جریانی است که با قدرت، توحید الهی را نشان می دهد تا معلوم شود نظام استکباری حبابی بیش نیست، و بحمدالله انقلاب اسلامی در صحنه های متفاوت نشان داده که استکبار جهانی هیچ غلطی نمی تواند بکند، چون نظرها به حجج الهی که نمایش کامل توحیداند، معطوف است.

۱- ۱۲/۵/۱۳۸۸.

پروردگارا به حقیقت توحیدِ خودت هر جریانی که موجب به حجاب رفتن نور انقلاب اسلامی می شود، هر چه زودتر از مقابل انقلاب برطرف بگردان.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۲۳۲

جلسه ی چهاردهم: حجج دوازده گانه ی الهی

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بهترین شرایط دین داری

بحث در رابطه با مقام نبی اکرم صلی الله علیه و آله و جایگاه قدسی ائمه علیهم السلام از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. سخن حضرت به آنجا رسید که فرمودند: خداوند اوصیای من را به صورت دوازده نور عرشی به من نشان داد که اول آن ها علی بن ابی طالب و آخر آن ها مهدی امتم بود و خداوند فرمود: نه تنها آن ها اوصیای تو بلکه اوصیاء و اصفیاء و حجت من هستند. چون همچنان که مستحضرید زمین بدون حجت خدا نمی ماند و لذا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله باید حجج الهی در عالم هستی موجود باشند تا علاوه بر نقش تکوینی واسطه ی فیض بودن، مردم نمونه هایی کامل از دینداری را مدّ نظر خود داشته باشند. چون خداوند رحمت مطلق است و بر اساس رحمت مطلقه اش برای دینداری ما بهترین شرایط را فراهم می کند و بهترین شرایط برای دینداری آن است که در کنار قرآن به عنوان بهترین رهنمود،

نمونه ی عینی و عملی قرآن – یعنی امام معصوم– را نیز قرار دهـد تا انسان ها در مسـیر دینـداری به نتیجه ی کامل دست یابند. زیرا با بودن قرآن به تنهایی، بهترین شرایط دینداری فراهم نمی شود و مسلمین در فهم قرآن گرفتار اختلاف می شوند.

وقتی روشن شـد هـدایت کامـل بـا رجوع به ثقلین حاصـل می شود به این نتیجه می رسـیم که اگر به رهنمودهای عملی حجج الهی توجه نشود محال است در صـحنه هایی که باید درست تصمیم بگیریم به مشکل نیفتیم. چون انسان علاوه بر عقل و وَحی نیـاز به نمونه ی عملی درست عمـل کردن دارد. حتماً تجربه کرده ایـد که در بعضـی موارد اگر صـرفاً به عقلتان اکتفا کنیـد به اشـتباه می افتید. ولی اگر در آن مرحله به سیره ی یکی از ائمه علیهم السلام نظر داشته باشید می توانید به صحیح ترین تصمیم دست یابیـد، چون توانسـته ایـد از طریق اطلاعات دینی و دلایل خود به سـیره ی آن حجت خـدا نظر کنید و امام معصوم را در کنار عقل و اطلاعات قرآنی خود قرار دهید تا عقل و علمِ شما به شکوفایی لازم برسند و نتیجه بخش گردند.

بـا نظر به سـیره ی ائمه معصومین علیهم السـلام عقایـد خود را عملیـاتی و کـاربردی می کنیـد تا نتیجه بخش شونـد و به همین جهت لازم است بر روی سیره ی حجج الهی تدبر کنیم و از خود بپرسیم چرا مثلاً امام حسن علیه السلام در آن شرایط این کار را انجـام دادنـد و در چه فضـایی آن کـار را کردنـد و چه نتایجی را دنبال می نمودنـد. پیـداکردن سـیره ی حجـج الهی غیر از شناخت عادی آن ها است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنا به قول شیعه و سنی فرمودند اوصیای

من دوازده نفرند.(۱)

یکی از احتجاجاتی که شیعه با اهل سنت دارد در این است که به غیر از ائمه ی دوازده گانه ای که شیعه مطرح می کند به راحتی نمی توان بقیه ی کسانی را که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله شده اند به دوازده نفر رساند.

مرحوم دیلمی در ارشاد القلوب روایتی از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَعَاشِرَ النَّاسِ اعْلَمُوا أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَی بَاباً مَنْ دَخَلَهَا أَمِنَ مِنَ النَّارِ وَ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اهْدِنَا إِلَى هَذَا الْبَابِ حَتَّى نَعْرِفَهُ فَقَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَخُو رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصامَ لَها فَلْيَتَمَسَّكْ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَإِنَّ وَلَايَتَهُ وَلَايَتِي وَ طَاعَتَهُ طَاعَتِي مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْرِفَ الْحُجَّةَ بَعْدِي فَلْيَعْرِفْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ. مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَتَوَالَى وَلَايَةَ اللَّهِ فَلْيَقْتَدِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ خِزَانَةُ عِلْمِي. مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ فَلْيُوَالِ عِدَّةَ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ وَ مَا عِدَّةُ الْأَئِمَّةِ؟ فَقَالَ يَا جَابِرُ سَأَلْتَنِي يَرْحَمُكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ بِأَجْمَعِهِ. عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَ هِيَ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الْعُيُونِ الَّتِي انْفَجَرَتْ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام حِينَ ضَرَبَ بِعَصَاهُ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً ، وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ

۱- به کتاب شریف «عبقات الانوار» از میر حامد حسین، ج ۴، ص ۱۱۶ رجوع فرمایید.

اللَّهُ تَعَالَى وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ بَنِى إِسْرائِيلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَىْ عَشَرَ نَقِيباً وَ الْأَئِمَّهُ يَا جَابِرُ اثْنَا عَشَرَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ علیه السلام وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عجل الله تعالی فرجه»(۱) ای گروه مردم! بدانید خداوند را دری است هرکس داخل آن شود از آتش جهنم و ترس قیامت در امان است. سپس ابوسعیدخُدری بلند شد و عرض کرد ای رسول خدا ما را به سوی آن در راهنمائی فرما تا آن را بشناسیم. حضرت فرمودند: آن در علی بن ابی طالب سید الوصیین و امیر المؤمنین و برادر رسول رب العالمین و جانشین آن رسول بر تمام مردم جهان است. ای گروه مردم! هرکس دوست دارد که چنگ زند بر دستگیره ی محکمی که هرگز جدا نشود باید به دوستی علی علیه السلام چنگ بزند زیرا که دوستی علی دوستی من است، پیروی او پیروی من است. ای گروه مردم! هرکس می خواهد حجت پس از من را بشناسد باید علی بن ابی طالب را بشناسد، ای گروه مردمان: هرکس خوشنود است دوست بدارد دوستی خدا را باید از علی بن ابی طالب پیروی کند زیرا که او گنجینه ی علم و دانش من است. ای گروه مردمان! هرکس دوست دارد که خدا را دیدار کند در حالی که از او خوشنود است باید امامان و پیشوایان را دوست بدارد. جابر از تعداد امامان پرسید. حضرت فرمودند: خدای تو را رحمت کند با این سؤال از اسلام به تمامه پرسیدی. شماره ی امامان به شماره ی ماه ها است که در نزد خداوند و در کتاب خدا دوازده ماه است. از آن روزی که آسمان و زمین را آفرید. شماره ی امامان به شماره ی چشمه هائی است که برای موسی بن عمران علیه السلام هنگامی که

ص: ۲۳۶

۱- إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۲، ص ۲۹۳.

عصایش را به زمین زد گشوده شد و آن دوازده چشمه بود و شماره ی آنان به شماره نقیبان بنی اسرائیل است که خدای تعالی می فرماید: «وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً».(۱) ای جابر امامان دوازده نفرند، اول آنان علی بن ابی طالب و آخرشان حضرت قائم علیه السلام است.

پایدارترین سخن

رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را متوجه این امر می نمایند که اگر می خواهیم به ریسمان محکمی چنگ بزنیم که متزلزل نباشد و هر روز طرفدار یک گروه و یک باند نباشیم به ولایت علی علیه السلام چنگ بزنیم که ریشه در حقیقت پایداری در عالم غیب دارد و شخصیتی است با باطنی قدسی.

از یک طرف احکام الهی پایدار است، چون به خدایی که عین بقاء و پایداری است متصل اند، از طرف دیگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام شخصیت های پایداری هستند، چون دارای حقیقت نوری و باطن معنوی می باشند(۲)

در حالی که سیره و اندیشه ی هیچ دانشمندی به خودی خود

ص: ۲۳۷

۱- و حقیقتاً از بنی اسرائیل عهد گرفتیم و دوازده نقیب و اندیشمند برای آن ها برانگیختیم. (سوره ی بقره، آیه ی ۶۰)

۲- در راستای پایداری حقیقت نوری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام است که دین همه ی انبیاء و اولیاء به دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و به ولایت علی علیه السلام ختم می شود، محمد بن فضیل از حضرت ابی الحسن علیه السلام نقل می کند که: «وَلَایَهُ عَلِیٍّ مَکْتُوبَهٌ فِی جَمِیعِ صُحُفِ الْأَنْبِیَاءِ وَ لَنْ یَبْعَثَ اللَّهُ نَبِیّاً إِلَّا بِنُبُوَّهِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِیَّهِ عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا» (بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۲۸۰) ولایت علی علیه السلام در صحیفه ی همه ی پیامبران نوشته شده بود و خداوند پیامبری را مبعوث نکرد مگر به نبوت محمد و وصی او علی«صلواه الله علیهما».

نمی توانـد پایدار باشد، مردم عادی که دیگر هیچ. بنده مکرراً به دوسـتان عرض کرده ام ملاحظه کنید چگونه نظر مردم عادی بسـیار سـریع التغییر است، همـان حرفی که امروز می زننـد چنـد روز دیگر به خـودی خود تغییر می دهنـد، به همین جهت اگر حرفی زدنـد و یا عمل خلافی انجام دادنـد نباید آن حرف و عمل را به گوش بقیه رساند و غیبت آن ها را کرد، چون بر حرف و عمل خود پایدار نیسـتند که ما آن را در اذهان بقیه پخش کنیم و پایدار و تثبیتش نماییم. اگر گناهی را مرتکب شدند چیزی نمی گـذرد پشـیمان می شونـد. در حـالی که اگر غیبت آن هـا را کردیم در ذهن مردم به عنوان گناهکـار می ماننـد و عملاً با غیبت آن ها به مردم دروغ گفته ایم.

انسان های معمولی عروه الوثقی نیستند تا در اعمال و گفتار خود پایدار باشند، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: اگر می خواهید شخصـیت پایدار و ثابتی داشته باشید باید به شخصیت کسی خود را متصل کنید که او با حقایق پایدار عالم مرتبط است و او علی علیه السـلام است. شـما شخصـیت علامه طباطبایی«رحمهالله علیه» را ملاحظه کنید که چگونه سـی سال همواره حرف هـای محکم بر زبان آوردنـد و نوشـتند و از همان روزهای اول که قلم به دست گرفتنـد همه ی سـخنانشان از اسـتحکام فوق العـاده ای برخوردار بود چون خودشـان را به عروه الوثقی یعنی اهـل البیت علیهم السـلام وصل کرده بودنـد. معنی چنگ زدن به ولایت علی علیه السـلام کاری است که امثال حضـرت امام خمینی«رضوان الله علیه» و علامه طباطبائی ها انجام دادند و اندیشه و عمل خود را با

ص: ۲۳۸

نور معارف اهل البیت علیهم السلام آبیاری نمودند تا از آن طریق بهترین شکل دینداری را انجام داده باشند. و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «فَإِنَّ وَلَایَتَهُ وَلَایَتِی وَ طَاعَتَهُ طَاعَتِی»(۱) ولایت علی در حکم پذیرش ولایت من و اطاعت از او در حکم اطاعت از من است. و از این طریق ذهن ها را متوجه حجّت بعد از خود می نمایند که حجت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسی است و با این کار روشن می کنند باید در کنار قرآن، مردم متوجه حجت الهی باشند تا از آن طریق ولایت الهی را انتخاب کرده باشند و به همین جهت بر این نکته تأکید می کنند که: «مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَتَوَالَی وَلَایَهَ اللَّهِ فَلْیَقْتَدِ بِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ»(۲) ای مردم! اگر کسی می خواهد به ولایت الهی شاد باشد باید از علی بن ابیطالب پیروی کند تا به خزینه ی علم پیامبر خدا متصل شود و طوری خدا را ملاقات کند که خداوند از او راضی باشد. جناب جابربن عبدالله انصاری«رحمه الله علیه» در آن جلسه از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤالی کرد تا حضرت ذهن ها را اینچنین متوجه راز ولایت علی علیه السلام بنمایند.

جناب جابربن عبدالله انصاری همیشه به شیعه و سنی کمک کرده و در رابطه با اهل البیت علیهم السلام سؤالات خوبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده به همین جهت هم حضرت در این روایت می فرمایند: ای جابر! یرْحَمُکَ الله. خدا ترا رحمت کند از من در مورد کلّ اسلام سؤال کردی. تعبیر را ملاحظه کنید. جابر از تعداد ائمه علیهم السلام سؤال می کند ولی حضرت می فرمایند: از کلّ

۱- إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۲، ص ۲۹۳.

۲- همان.

اسلام سؤال کردی. آیا این به این معنی نیست که اگر بتوانیم روی این دوازده امام تدبر کنیم واقعا با اسلام به معنای کامل ارتباط برقرار کرده ایم؟ سپس حضرت می فرمایند: تعداد آن ها به تعداد ماه های سال است. با توجه به این که اگر دوازده ماه نبود زندگی بر روی زمین مختل می شد، باید متوجه باشیم که تقسیم سال به دوازده ماه یک موضوع الهی است و نه یک قرارداد بشری و خداوند در این مورد می فرماید: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَات وَالأَرْضَ»(۱) تعداد ماه ها در نزد خدا دوازده ماه است، در کتاب الهی، روزی که آسمان ها و زمین خلق شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله با تطبیق تعداد ائمه علیهم السلام با دوازده ماه در سال روشن می کنند همین طور که دوازده ماه موجب می شود تا زندگی بر روی زمین سر و سامان بگیرد و صِرف بودن زمین و آب و هوا کافی نیست، باید به صورت های خاصی که ماه های سال شکل می دهند از زمین و آب و هوا استفاده کرد، خداوند در کنار قرآن دوازده امام قرار داد تا زندگی دینی سر و سامان مخصوص به خود را پیدا کند. و سپس نگاه ها را از زاویه ای دیگر به جایگاه ائمه علیهم السلام می اندازند و می فرمایند: «وَ عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ الْعُيُونِ الَّتِي انْفَجَرَتْ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عليه السلامحِينَ ضَرَبَ بِعَصَاهُ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً» و تعداد آن ها به تعداد چشمه هایی است که برای حضرت موسی علیه السلام گشوده شد موقعی که آن حضرت عصای خود را به آن سنگ زد. حاکی از آن که نقش ائمه علیهم السلام در

۱- سوره ی توبه، آیه ی ۳۶.

امت محمدی صلی الله علیه و آله نقش چشمه های گوارایی است که جان امت را سیراب می کند و از هرگونه اختلاف آن ها را مصون می دارد. و سپس نگاه ها را از زاویه ای دیگر به جایگاه ائمه علیهم السلام انداختند و فرمودند: تعداد ائمه علیهم السلام به تعداد نقباء و اندیشمندان بنی اسرائیل است که قرآن در مورد آن ها فرمود: خداوند از بنی اسرائیل تعهد گرفت و ما از میان آن ها دوازده نقیب و اندیشمند برانگیختیم. نقیب یعنی انسانی که دارای اندیشه ای عمیق است و می تواند جامعه را درست راهنمایی کند و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با ائمه علیهم السلام ذهن ها را متوجه نقبای بنی اسرائیل می کنند تا معلوم شود ائمه علیهم السلام در امت اسلامی چه جایگاهی دارند. جامعه ای که تحت راهنمایی نقبای خود نباشد به راحتی فریب می خورد و تحت تأثیر دشمنان قرار می گیرد چون مردم بدون نقباء با خیالات و با دروغ های بزرگ زندگی خواهند کرد، همان توصیه ای که مشاوران هیتلر به او کرده بودند که اگر می خواهی دروغ بگویی، دروغ کوچک نگو، مردم نمی پذیرند، دروغ های بزرگ بگو. تنها اندیشمندان هستند که به سرعت متوجه آن دروغ ها می شوند و نمی گذارند آن ها در ذهن مردم جا باز کند و در همین راستا اگر ائمه علیهم السلام نبودند حزب اموی سراسر جهان اسلام را گرفتار انحراف های بزرگ می کرد. کینه ی امثال معاویه از علی علیه السلام به همین جهت است که حضرت نگذاشتند نقشه های امویان عملی شود. حتی اگر مردمِ جامعه ی ما در بعضی از مراحل تاریخی تحت تأثیر فریب فریب کاران قرار گرفته اند، با توجه به سیره ی امامان معصوم علیهم السلام به سرعت در کار خود تجدید نظر نموده اند، چون خداوند از طریق ائمه علیهم السلام راه صحیح را نشان داده است و

اگر سیره ی نقبای معصوم در بین ما نبود نمی فهمیدیم فریب خورده ایم یا نه؟ همان طور که خداوند از بنی اسرائیل تعهد گرفت و سپس دوازده نقیب در میان آن ها قرار داد، در غدیر نیز از ما تعهد گرفت که به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام وفادار باشیم. سپس حضرت محمد صلی الله علیه و آله در جواب سؤال جابر مصداق های ائمه ی دوازده گانه را معرفی کردند و فرمودند: «أَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عجل الله تعالی فرجه» اول آن ها علی علیه السلام و آخر آن ها قائم عجل الله تعالی فرجه است.

وظیفه ی ائمه علیهم السلام نسبت به خود و خلق

این روایت را در رابطه با دوازده گانه بودن اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله، به عنوان نمونه عرض کردم در حالی که در روایات شیعه و سنی روایات فروانی داریم که با تدبّر در آن ها معارف گرانقدری در اختیار ما قرار می گیرد.(۱)

برمی گردیم به متن روایتی که امیرالمؤمنین علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله مطرح فرمودند که در معراج رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت حق فرمود این انوار دوازده گانه ی عرشی، اوصیای من و خلفای تو هستند. عنایت بفرمائید جایگاه امامان دوازده گانه را در کجا قرار داده اند و چگونه ذهن ما را از اعتباریات به سوی حقایق سوق می دهند. اگر انسان متوجه شود باطن

۱- جابر بن عبدالله انصاری از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نام هر دوازده امام را نقل می کند که می توانید به کتاب مناقب مرتضوی از کشفی ترمذی حنفی،ص۵۶ رجوع فرمایید.و یا احمد حنبل از جابر بن سمره نقل می کند شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یکون لهذه الامه اثنا عشر خلیفه». قندوزی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده:امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان تویی یاعلی! و آخرشان قائم است که خدا به دست او مشارق و مغارب زمین را می گشاید.(نوید امن وامان،ص۶۸).

ائمه علیهم السلام حقایق عالیه است و خداوند با نظر به باطن آن ها، آن ها را انتخاب کرده معنی دنیا و زندگی در آن را طور دیگری می فهمد که چگونه خداوند بهترین شکل دینداری را با چنین اوصیایی برای بشریت ممکن کرده است. خداوند انسان هایی با کمالات خاص و با ولایت تکوینی پرورانده تا به صورتی اساسی زندگی ما را متحول کنند. تا زمانی که فکر کنیم ائمه علیهم السلام فقط انسان های خوبی هستند، هنوز آن ها را نشناخته ایم و نمی توانیم از کمالات خاص آن ها بهره بگیریم و تحول اساسی در خود ایجاد کنیم. عده ای در این حدّ جلو آمده اند که ائمه علیه السلام انسان های برترند، در حالی که از جهتی می توان گفت، ائمه علیهم السلام در مقام قدسی خود از ملائکه هم برترند و به این معنی برتر از انسان اند. ممکن است بفرمائید در آن صورت یک نحوه جبر و تبعیض پیش می آید. در جواب باید گفت چنین نیست، باید بتوانید این شبهات را حل کنید تا ابوابی از معارف برای شما گشوده شود نه این که از ترس جبر و تبعیض جرأت ادامه دادن موضوع را از خود بگیرید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند از همان لحظه که پیامبر صلی الله علیه و آله را از شیر گرفتند خداوند بزرگ ترین ملک را مأمور تربیت ایشان کرد.(۱)

پس معلوم است چنین آدمی که در چنین شرایطی تربیت شود با آدم های عادی خیلی فرق می کند ولی عنایت داشته باشید نتیجه ی این کار به ما می رسد چون اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله دارای چنین ظرفیتی نبود، امکان گرفتن وَحی الهی برای هیچ کس پدید نمی آمد. پس جبر به آن معنی که اختیار و انتخاب را

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

از حضرت محمد صلی الله علیه و آله بگیرد در میان نیست، همچنان که تبعیض به معنی منفی آن در کار نیست. اما بالاخره خداوند کسانی را برای هدایت ظاهری و درونی ما فرستاده که شخصیت آن ها ریشه در باطنی ترین مراتب عالم دارد و با نظر و ارتباط با باطن عالم ما را هدایت می کنند. حساب کنید اگر امامان فکر کنند و چیزهایی یاد بگیرند و در آن رابطه ما را هدایت کنند، همیشه ما در هدایتی ناقص قرار داریم. چون آن ها آن قدر که فکر کرده اند می دانند و نسبت به آن موضوعاتی که هنوز در مورد آن فکر نکرده اند چیزی نمی دانند، در حالی که بشر برای هدایت خود به کسانی نیاز دارد که از ابتدا همه ی حقایق عالم را بشناسند و بر آن اساس بشریت را هدایت کنند و منشأ تحول اساسی در انسان ها بگردند.

فراموش نفرمائید که ائمه علیهم السلام در رابطه با خدا وظیفه ای نسبت به خود دارند که با عبادات طاقت فرسا به آن می پردازند به طوری که نماز شب برای رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب بوده است و یا روایت داریم که امیرالمؤمنین و امام حسین و امام سجاد علیهم السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواندند.(۱) راوی می گوید: «أَنَّ مَوْلَانَا الصَّادِقَ صلی الله علیه و آله کَانَ یَتْلُو الْقُرْآنَ فِی صَلَاتِهِ -فَغُشِیَ عَلَیْهِ- فَلَمَّا أَفَاقَ سُئِلَ مَا الَّذِی أَوْجَبَ مَا انْتَهَتْ حَالُهُ إِلَیْهِ- فَقَالَ -مَا مَعْنَاهُ- مَازِلْتُ أُکَرِّرُ آیَاتِ الْقُرْآنِ حَتَّی بَلَغْتُ إِلَی حَالٍ کَأَنَّنِی سَمِعْتُهَا مُشَافَهَةً مِمَّنْ أَنْزَلَهَا»(۲) حضرت صادق علیه السلام در نماز خود قرآن می خواند تا آن که بیهوش

ص: ۲۴۴

۱- عقد الفرید، ج ۲، ص ۳۰۹، ابن خلکان، ج ۱، ص ۳۵۰. ترجمه ی الغدیر، ج ۹، ص ۶۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۵۸.

شـد، بعـد که به هـوش آمدنـد از ایشـان سـؤال کردنـد چه شـد که حـال شـما تغییر کرد؟ در جـوابِ سؤال - به این مضـمون- فرمودند: آن قدر آیات را تکرار کردم که گویا آن ها را از کسـی که نازل کرده می شـنوم. این آن قسـمت از وظیفه ای است که در رابطه با خدا نسبت به خود دارند، و یک وظیفه ای هم نسبت به بشریت دارند که به کمک مقام عرشیِ خود، انسان ها را هـدایت می کننـد تـا انسـان ها کمالات خود را به فعلیت رساننـد. آری با ارتباط با اهل البیت علیهم السـلام به عنوان حجت هـای خداونـد می تـوان از هرگونه شـکست خود را مصون داشت و راه تعـالی را در مقابـل خود گشود زیرا حجت هـای الهی عاملی هسـتند که بشـریت بی هویت نماند وگرنه مثل قاتلان سیدالشهداء علیه السلام دینداری می کنند بدون آن که تدین آن ها مبنا داشته باشد.

پروردگارا! به حقیقت خودت شرایط دین داری صحیح را از طریق ائمه علیهم السلام برای ما فراهم بفرما.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

جلسه ی پانزدهم: حجج الهی و حاکمیت توحید خدا بر عالم

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با این که مقام نبی بالاتر از ملائکه است گزارشی از سفر معراجی خود پیش کشیدند و این که در آن سفر چگونه ملائکه از طریق انوار عالیِ اهل البیت علیهم السلام تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجیدِ خدای را انجام دادند، تا آن جا که خداوند در آن سفر مقام کرامت اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوازده گانه بودن انوار عرشی آن ها را به آن حضرت نشان داد و فرمود: «وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی لَأُظْهِرَنَّ بِهِمْ دِینِی وَ لَأُعْلِیَنَّ بِهِمْ كَلِمَتِی وَ لَأُطَهِّرَنَّ الْأَرْضَ بِآخِرِهِمْ مِنْ أَعْدَائِی» به عزت و جلالم سوگند که حتماً دین خود را به وسیله ی آن ها ظاهر خواهم کرد و کلمه ی خویش را به دست ایشان بلند نمایم و زمین را به دست آخرین آن ها از دشمنانم پاک می نمایم.

ص: ۲۴۷

سیر عالم

قسمت آخر حدیث قاعده ی مهمی را گوشزد می فرماید که بسیار قابل استفاده است و آن این که خداوند خبر می دهد، سیر عالم به سوی نور و طهارت و پاکی است و پاک ترین انسان ها در انتهای تاریخ، عالم را مدیریت می کنند. یک قاعده ای در علوم عقلی هست که می فرماید همواره غایت شیءِ به عنوان علت غائی، مقصد اصلی خلقت هر چیزی است. از طرفی معلوم است که مقصد اصلی خلقت این عالم، ظهور عالی ترین شکلِ اسماء الهی در این عالم است. عالم برای آن که بسترِ ظهور کمال الهی باشد خلق شده و برای این که بستر ظهور کمال باشد باید تمام شرایط در راستای چنین هدفی فراهم شود و برای این که تمام شرایط جهت چنین هدفی فراهم شود باید هرگونه شرک و ظلم و جهلی در این عالم از بین برود و برای این که هر گونه شرک و ظلم و جهلی از بین برود باید مدیریت این عالم توسط انسان هایی معصوم انجام بگیرد. این است که حتماً در ذات عالم، حاکمیت انسان های معصوم نهفته است.

نکته ی مهم در این روایت آن است که حضرت رب العالمین به دو اسم از اسماء نافذ خود سوگند یاد می کند که چنین کاری را انجام می دهد، می فرماید: «وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی» سوگند به عزت و جلالم، حتما من دینم را توسط اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله در این عالم حاکم و ظاهر می کنم و کلمه ی حق را برتر از همه ی کلمات و فرهنگ ها قرار می دهم. خداوند وعده داده که زمین را به دست آخرین اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله از دشمنان خداوند پاک می گرداند تا دیگر مانعی جهت تجلی انوار الهی در

میان نباشـد. «وَ لَأَمَکَنَّهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا» و او را بر شـرق و غرب زمین تمکّن و سـیطره خواهم داد. تا آن جلوه ی عالیه ای که مقصـد خلقت عالم بود محقق شود. به این جهت حضـرت رب العالمین تأکیـد بر تحقق چنین موضوعی دارنـد که ذات عالم جز به این صورت به کمال خود دست نمی یابد.

موانع ظهور کلمه ی حق

وقتی انسـان فهمیـد انتهـای عـالم به سوی نور است هیـچ وقت چشم خود را از آن انتهـا بر نمی دارد. وقتی چشم خود را از آن انتها بر نداشت همواره از هر جریان غیر الهی عبور می کند و اسـیر آن نمی شود و دل به آن نمی بندد و دشـمنان خداوند نمی توانند جریان های غیر حق را بر او تحمیل کنند. این که می بینید روحیه ی شیعه با بقیه ی ملت ها متفاوت است به جهت چنین عقیـده ای است. از آن جـایی که شـیعه متوجه است جریـان عـالم به سوی نور است و احکـام الهی در تمام ابعاد زنـدگی بشـر تجلی می کند و کلمه ی پروردگار برتری می یابد، هرگز گرفتار یأسِ تاریخی نمی شود. امروزه کلمه های غیر الهی در صحنه است و میل ها و امیـدهای واهی را دامن می زنند. همین که گفته می شود هرچه فلان کارشـناس گفت می پذیریم، خبر از آن می دهـد که کلمه ی «اَعْلی» و سـخن برتر نظر فلاـن کارشـناس است و نه «کلمهُ الله». اگر می گفتیم چون نظر فلان کارشـناس مطـابق حـق است پس آن را می پـذیریم، این خـوب بود، چون اقتضـای دین آن است که بر آن تـدبّر کنیم و کارشـناسانه نظر دهیم، کاری که فقها در

احکام و فلاسفه در امور عقلی انجام می دهند و با تدبّر در آیات و روایات، متوجه قواعد عقلی دنیا و آخرت می شوند. ولی امروزه ظلماتِ اصالت دادن به امیال انسان ها نمی گذارد کلمه ی حق حاکم باشد اما توجه به وعده ی خدا روشن می کند که بالاخره این حالت می گذرد، چون اصل عالم و فلسفه ی خلقت آن، این نیست که کلمه ی غیر حق اعلی باشد. حضرت رب العالمین می فرماید که این عالم باید بگذرد و به جایی برسد که زمین از همه ی دشمنان پروردگار پاک شود و این چیزی نیست که تخلف پذیر باشد. همین که روحی گرفتار وضع موجود نباشد و نظر به وعده ی الهی داشته باشد، امیدوارانه به آینده فکر می کند. وقتی امیدش به آینده ای شد که سراسر نور است، چگونه می تواند به ظلمات موجود دل خوش کند و آن را تحمل نماید؟ چون انسان در نگاه دینی به واقعی ترین واقعیاتِ عالم نظر می کند و در نتیجه هرگز گرفتار روزمرگی نمی شود.

راز این که جباران در طول تاریخ بر شیعه فشار می آورند این است که می دیدند و می بینند شیعه وضع موجودی را که جباران و ستمگران ایجاد می کنند نمی پذیرد، در عین آن که مستقیماً هم مقابله نمی کند. روش جمهوری اسلامی را در برخورد با استکبار ملاحظه کنید که چگونه سیاستِ تنش زدایی را با عدم تحمل ظلم جمع کرده است. در عین این که مثل گروه طالبان عمل نمی کند که عواطف مردم را جریحه دار نماید، مثل کوه در مقابل زورگویی استکبار می ایستد. حتی وقتی جوانان حزب الله لبنان – در همان اوایلی که انقلاب اسلامی پیروز شده بود – در کانال

سوئز مین گـذاری کردند تا امنیت این شاهراه بین المللی را به هم بزنند، حضـرت امام خمینی«رضوان الله علیه» سـریعا آن ها را از آن کار منع کردند، چون روحیه ای که شیعه به نور ائمه علیهم السلام در خود ایجاد کرده نظر به آینده ی امیدبخش دارد و این با عدم تشنج جلو می رود و موجب می شود دشمن نتواند افکار عمومی را علیه ما تحریک کند.

یکی از شخصـیت های آمریکایی گفته بود «ایرانیان شـطرنج بازان بسیار دقیقی هستند، یک لحظه غفلت کنی ماتت می کنند». مـا شـطرنج بـازان حرفه ای نیستیم ولی امامانمـان به مـا می گوینـد چگونه عمـل کنیم و این نوع حرکات به جهت توجه به این موضـوع است که می دانیم ذات عـالم به سوی نور در حرکت است و بایـد مناسـبات و مـدیریت هـای معقولی را نسـبت به آن آینـده تنظیم کنیم که بـدون بهانه دادن به دست حاکمان ظالم، بی آینـده بودن جباران و آینـده داری شـیعه رقم بخورد و لـذا است که منصور دوانیقی از دست حضـرت صادق علیه السـلام کلافه است و یا متوکل در مورد حضـرت هادی علیه السلام می گویـد: «وَیْحَکُمْ قَدْ أَعْیَانِی أَمْرُ ابْنِ الرِّضَا»(1) وای بر شـما کـار ابن الرضا مرا درمانـده و عاجز کرده است. حضـرت امام هادی علیه السـلام با متوکل به صورت مسـتقیم درگیر نمی شوند ولی بی سـر و صدا طوری عمل می کنند که حاکمان ظالم احساس کننـد هیـچ آینـده ای ندارنـد، به طوری که هر چه بکننـد کار را خراب تر کرده اند، نه می توانند آن ها را به قتل برسانند و نه زنـدانشان کننـد و نه آزادشـان بگذارنـد، در هر صورت آینـده ی خود را تیره و تار کرده انـد. این که می بینیـد دشـمنان نظام اسلامی

۱- الإرشاد، ج ۲، ص ۳۰۷.

نمی دانند در مقابله با ما چکار کنند به جهت آن است که روش نظام اسلامی به روش اهل البیت علیهم السلام نزدیک است.

هدایت افکار عمومی

فرهنگ غربی مایل است ما هم مثل سعودی ها و مثل خیلی کشورهای دنیا، از یک طرف فرهنگ غربی را بپذیریم و از طرف دیگر در کنار آن فرهنگ نمازمان را هم بخوانیم. فرهنگ غربی از این که شما ظاهر اسلام را رعایت کنید نگران نیست، نگرانی آن از این است که شما به شرایطی غیر از وضع موجود دل بسته باشید و عزمتان، عزم عبور از این فکر و فرهنگ به سوی آن نور باشد و بخواهید با آن طمأنینه ای که اهل البیت علیهم السلام نشان دادند زندگی خود را به آن سمت سوق دهید. حتی ممکن است برای شما دام های حساب شده ای پهن کنند که مستقیماً با فرهنگ غربی درگیر شوید. کاری که با بن لادن و القاعده انجام می دهند، تا از این طریق فرهنگ غربی بتواند شخصیت اسلام را خشن و غیر منطقی جلوه دهد و به آینده ی خود امیدوار شود. ما هرگز فریب چنین دامی را نمی خوریم چون معتقدیم باید شرایط خاصی فراهم شود تا مردم از فرهنگ های غیر قدسی روی برگردانند و در آن حال است که افق روشن می شود و ظلمات فرو می ریزد. اگر پنجاه سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی گفته می شد امکان دارد با حضور مردمی بیدار و معتقد به حاکمیت امام معصوم و به رهبری فقیهی هوشیار، رژیم شاهنشاهی را سرنگون کرد، هیچ کس باور نمی کرد. همه می گفتند شاه قدرت و اسلحه و ارتش دارد. حتی در همان سال های

آخر که فعالیت های مردم برای سرنگونی رژیم شاه تشدید شده بود دو نوع فکر مطرح بود، یک طرز فکر سخت معتقد به مبارزه ی مسلحانه بود و یک طرز فکر مثل حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» و مقام معظم رهبری«حفظه الله» معتقد به حرکت های مردمی بودند و این که با تغییر روح مردم و جهت دادن به افکار عمومی می شود مناسبات را تغییر داد. طرز فکر دوم بود که انقلاب را پیروز کرد و امثال چریک های فدایی و مجاهدین خلق هیچ اثری و نقشی در پیروزی انقلاب نداشتند. روش هدایت افکار عمومی روش دقیقی است که شما در سیره ی ائمه علیهم السلام ملاحظه می کنید که در عین دشمنی با حاکمانِ کفر، بدون درگیری مسلحانه، آن ها را از نظر فرهنگی خلع سلاح می کردند و امکان ادامه ی کار را از آن ها می گرفتند تا اگر شرایط فراهم شد و جامعه آماده ی اجرای حکم خدا در امور خود گشت، حاکمیت را به دست گیرند.(۱)

روش صحیح و کارآمد روشی است که اهداف الهی را با روح ملت ها جلو ببریم و مانع نقشه های دشمن شویم، کاری که روحانیون در زمان رضاخان انجام دادند. از خود بپرسید چرا رضاخان همه ی مخالفان خود را رها کرده بود و فقط با روحانیون درگیر بود؟ رضاخان فکر می کرد با اسلحه و زور و ارتش هر کاری که می خواهد با قلدری می تواند انجام دهد و فقط روحانیون مانع اند و تصور می کرد روحانیت یک گروه و قشرند و متوجه نبود حرف روحانیت یعنی افکار عمومی و به همین جهت

۱- در رابطه با عدم آمادگی مردم بود که حضرت صادق علیه السلام بعد از سقوط بنی امیه حاکمیت را به دست نگرفتند.

هم نتوانست در مقابل روحانیون کاری بکند و به خوبی احساس کرده بود آینده ی او تیره و تار است و لذا هرچه می کرد کار بدتر می شد. وقتی همسر و دختران رضاخان در عید نوروز به حرم حضرت معصومه رفتند و در انظار عمومی چادرهایشان را عوض کردند و رعایت نامحرمان را ننمودند، مرحوم بافقی فقط گفت این کار حرام است. مردم پیرو آن، شروع به اعتراض کردند، رضاخان که به دنبال بهانه بود برای تقابل با روحانیون، از تهران حرکت کرد و با چکمه هایش داخل حرم آمد و آیت الله بافقی را کتک زد و به شهر ری تبعید کرد. از این به بعد مردم با ازدحام زیاد به زیارت حضرت عبدالعظیم می رفتند تا نشان دهند کار رضاخان را قبول ندارند و شعر ساختند که:

چه خوش بود که برآید به یک کرشمه دو کار

زیارت

شه عبدالعظیم و دیدن یار

چون روح ملت، رضاخان را نپذیرفت انگلستان مجبور شد برای حفظ ظاهر، او را به جزیره ی موریس تبعید کند و عملاً آنچه مردم می خواستند عمل شد.

راز امیدواری به آینده

اگر به افق نوری که در پیش است اطمینان داشته باشیم تبلیغات دنیای کفر به سرعت بی اثر می شود. صدام با آن همه نیرو و تجهیزات به ما حمله کرد ولی چون حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» به حاکمیت نورِ معنوی اطمینان داشتند با این که در بیمارستان قلب بودند فرمودند: «دیوانه ای یک

ص: ۲۵۴

سنگی انداخته و فرار کرده». از آن جایی که حضرت امام«رضوان الله علیه» به افق نور معتقد بودند و به روش اهل البیت علیهم السلام عمل می کردند و نه به روش صدام، واقعیت همان بود که ایشان فرمودند؛ ما جنگ را شروع نکردیم ولی وقتی شروع شد به خوبی دفاع کردیم و ملاحظه فرمودید چقدر شیرین دفاع کردیم و به همین جهت این همه دل ربا بود، به طوری که جوانان کم سن و سال التماس می کردند تا مسئولان اجازه دهند در جبهه شرکت کنند. دفاع همیشه شیرین و زیبا است و کشته شدن در مسیر دفاعِ از حق بهترین شادی ها را به همراه دارد. اگر کسی برای حق فانی شد، به حق باقی می گردد، مثل آب کوزه ای که در جوی بریزند، آن آب نابود نمی شود بلکه به جوی باقی می گردد. در تظاهرات برای سرنگونی نظام شاهنشاهی چون قصد جوانان حاکمیت حق بود، خیلی راحت آماده ی شهادت بودند، راحت هم شهید می شدند، چون می دانستند جایگاه این انقلاب نفی باطل و به صحنه آوردن حق است و حرکتی است به سوی نور.

نظام اسلامی در رویارویی با استکبار به افق نور می نگرد و مسالمت آمیزانه کوتاه نمی آید حتی اگر در این جهت گیری کشته هم بدهیم به سوی نور کشته شده ایم، چون می دانیم در این مسیر اولیایی بر جهان حاکم می شوند که معصوم اند و خلفای الهی هستند. می فرماید این آینده را همیشه در جلو خود داشته باشید، آینده ای که خداوند جلوی ما گذاشته و برای ادامه ی حیات ما حاکمیت اولیای معصوم را رقم زده. در مسیر نگاه به چنین آینده ای، در هر مقطعی قرار بگیرید مثل این است که با امام

زمان عجل الله تعالی فرجه زنـدگی می کنیـد. عمده آن است که متوجه شویم خداوند چه آینده ای را برای جهان رقم زده که می فرماید: به وسیله ی آخرین وصـی رسول خدا صلی الله علیه و آله زمین را از دشمنانم پاک می گردانم. «وَ لَأُمَكِّنَنَّه مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا» و حتماً او را بر شـرق و غربِ زمین تمکّن و سیطره خواهم داد. «وَ لَأُسَخِّرَنَّ لَهُ الرِّيَاحَ» بادها را مسخر او می کنم «وَ لَأُذَلِّلَنَّ لَهُ السَّحَابَ الصِّعَابَ»(۱) ابرهای سختی که به راحتی باران نمی دهنـد را فرمان بردار او می نمایم. «وَ لَأُرَقِّيَنَّهُ فِي الْأَسْبَابِ» و تمـام اسـباب هـا و وسایل عالم را برایش نرم و آسان می کنم که بتوانـد بر آن ها سیطره داشـته باشـد. «وَ لَأَنْصُرَنَّهُ بِجُنْدِي» با لشـکریان خود یاری اش می کنم «لَأَمُدَّنَّهُ بِمَلَائِكَتِي» و به وسیله ی ملائکه ام به او مدد می رسانم. «حَتَّى يُعْلِنَ دَعْوَتِي وَ يَجْمَعَ الْخَلْقَ عَلَى تَوْحِيدِي» تـا این که دعوتم بر همه جـا غـالب شود و خلق بر توحیـد و یگـانه پرستی اجتماع کننـد، همه ی انسان ها متوجه ی حضور یگانه ی پروردگار شونـد و با رجوعِ به حق امور خود را بگذراننـد. «ثُمَّ لَأُدِيمَنَّ مُلْكَهُ وَ لَأُدَاوِلَنَّ الْأَيَّامَ بَيْنَ أَوْلِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» سپس حاکمیت او را با همان حالت توحیـدی، پایـدار کرده و روزگار را تا روز قیامت به دست اولیـای خود دست به دست می گردانم. دیگر سلسله ای نمی آیـد تـا حاکمیت توحیـدی امام معصوم را سـرنگون کنـد. و این است راز امیدواری ما به آینده.

ص: ۲۵۶

۱- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۱۲.

در شرایطی که عالم به بلوغ خود برسد از یک جهت حقیقت امام معصوم که حاکمِ بر امور است، مقام «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» می باشد و تمام مخلوقات هستی در قبضه او است، از جهت دیگر نظام تشریع و امور سیاسی، تربیتی و اقتصادی در قبضه ی او قرار گرفته و حاکمیت تکوینی با حاکمیت تشریعی متحد شده است. این جا است که توانایی ها و استعدادهای عالم به نحو کامل در اختیار بشریت قرار می گیرد. معنی این که استعدادهای عالم تکوین در اختیار عالم تشریع و امور اجتماعی- اقتصادی بشر قرار گیرد را با این مثال تصور کنید که گفته اند یک روز که معده ی انسان جهت هضم غذا فعالیت می کند به اندازه ای است که همه ی آزمایشگاه های دنیا فعالیت می کنند و یا آن انرژی که قلب به صورت تکوینی در یک بیست و چهار ساعت به کار می برد به اندازه ای است که یک لکومتیو به دور کره ی زمین بگردد و انرژی مصرف کند. در نظر بگیرید وقتی این نیروهای تکوینی که در طبیعت هست در مسیر رفع حوائج بشر قرار گیرد چگونه این وعده ی خداوند محقق می شود که می فرماید: «وَ لَأُرَقِّيَنَّهُ فِي الْأَسْبَابِ» همه ی اسباب را رام او نمایم و همه چیز را فرمانبردار او می کنم. به همان صورتی که بدن در هماهنگی کامل فرمانبردار روح انسان است.

انسان ها را ملاحظه کنید چگونه براساس برنامه ی نفس ناطقه یا روح شان راه می روند و به جهت تدبیر نفس ، تمام اعضای بدن شان نسبت به هم در هماهنگی کامل می باشد. این همه نظم به جهت حضور روح است، آن وقت عنایت داشته باشید حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه از نظر

ص: ۲۵۷

تکوین، روح این عالم اند و تمام این عالم با تمام مناسباتش بر اساس مدیریت تکوینی حضرت اداره می شود. حال اگر حضرت مدیریت تشریعی عالم را هم به عهده بگیرند، همه چیز در اوج شکوفایی خود قرار می گیرد. با توجه به این امر است که خداوند می فرماید: بادها را در اختیار او قرار می دهم و ابرهای دور دست فرمانبردار او می شوند و لشکریانم و ملائکه ام به یاری او می آیند. از جهت صعود معنوی که انسان ها تحت تجلی انوار حضرت قرار می گیرند حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: چون قائم ما قیام کند خداوند دست او را بر سر بندگان قرار می دهد و در نتیجه به نور آن سرپرستی، عقل آن ها جمع می شود.(1) در روایت مورد بحث خداوند می فرماید: «وَ تَجْمَعَ الْخَلْقُ عَلَى تَوْحِيدِی» و مردم به گرد توحید من جمع می شوند و همچون عارفانی بزرگ متوجه حضور همه جانبه ی حق در عالم می گردند. با تدبّر در این نکته متوجه می شویم هر چه زمانه به حاکمیت امام معصوم علیه السلام نزدیک شود استعدادهای معنوی عالم بیشتر به کمک بشر می آید و امور انسان ها با صفای بیشتر طی می شود و این به شرطی است که حاکمان متدین در صحنه ی مدیریت جامعه امور مردم را سر و سامان دهند وگرنه با آنچه در دانشگاه ها تدریس می شود و کارشناسانِ مسائل جامعه از آن اطلاع دارند، نمی توان امور جامعه را به سامان رساند، چون محدوده ی آگاهی آن ها عقل جزیی بشری است و نه عقل قدسیِ همه جانبه نگر.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰.

تفاوت عقـل بشـری با مـدیریت معنوی را در تفاوت حرکات انسان با حرکات رباط ها می توانیـد ملاحظه کنیـد. برای این که یک رباط از چند پله بالا برود چندین کامپیوتر غول آسا باید محاسـبات درازمدت داشـته باشـند تا چنین برنامه ای تنظیم شود. لحظه لحظه ی حرکت یک رباط نیاز به برنامه های مفصل دارد، در حالی که شـما با تدبیری که روح مجردتان دارد به راحتی و خیلی بهتر از رباط، بـدن خود را تنظیم می کنیـد و با پاهای خود از پله ها بالا می رویـد. عقلِ یک کارشـناس مثل برنامه ای است که به رباط می دهند و با آن عقل می خواهد مناسـبات یک جامعه را سـر و سامان دهد، هر اندازه هم که جوانب کار را در نظر بگیرد مثل عقل قدسی عمل نمی کند، نتیجه ی کار کارشناسانِ منقطع از عقل قدسی، می شود ورشکستگی بانک های امریکـا که در اوج پیروزی، بـا شـکست خود روبه رو شدنـد. همیشه این طور بوده، چون وجهی را می بیننـد و وجوهی را نمی بینند، چیزی نمی گذرد با آثار منفی وجوه پیش بینی نشده روبه رو می شوند.

همیشه وقتی ملاحظه کردیـد جریان غیر حقی در حال پیش روی است و گسترش پیـدا کرد بدانیـد زمان سـقوطش فرا رسـیده است. این درست برعکس جریـان حق است که بایـد بستر تحقق خود را آمـاده کنـد و موانع را به صورت منطقی و همه جـانبه پشت سـر بگذارد ولی وقتی شرایط ظهورش فرا رسید وعده ی خداوند تحقق می یابد که فرمود: «لَأُدِيمَنَّ مُلْكَهُ» حتماً حاکمیت او را دائمی می گردانم. وقتی حق به معنی واقعی حاکم شـد دیگر چون خداونـد وعده داد «وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقينَ»(۱) عاقبت از آنِ متقین است و

ص: ۲۵۹

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۲۸.

امام باقر علیه السلام در این رابطه فرمودند: «لَیْسَ بَعْدَ مُلْکِنَا مُلْکٌ»(۱) بعد از حاکمیت ما حاکمیتی نیست. بالاخره وقتی فکر من و شما حق نیست باید برود و فکر صحیح بیاید، اما فکر صحیح که آمد دیگر می ماند.

جریان نور که مکتب تشیع به آن نظر دارد همیشه در عالم جریان داشته و مسیر تاریخی خود را طی کرده و موانع و دشمنان خدا را پشت سر گذارده و جلو رفته است. هیچ حادثه ای عجیب تر از دفاع هشت ساله در دوران معاصر نبود، دیدید بالأخره چه شد! با این همه انرژی عجیب که برای سرکوب ملت ما صرف کردند کسی باورش می آمد که صدام این طور خوار شود؟ سرنوشت کسی که جنگ را به پا کرد از همه بدتر شد، هم شکست خورد و هم خوار و ذلیل شد. از این حادثه می توان عبرتی بزرگ نصیب خود کرد. این انقلاب به جهت روح امامتیِ خود چنین توانایی هایی دارد. وقتی با ملاک هایی که از طریق فرهنگ اهل البیت علیهم السلام به دست آورده ایم به انقلاب اسلامی نگاه کنیم، هرکس وظیفه ی خود را انجام می دهد و با تمام دلگرمی سعی می کنیم خود را هماهنگ آینده ی فرهنگ امامت نمائیم. برای چنین هماهنگی در عین عدم پذیرشِ ظلم و ظلمات دوران، چون به آینده امیدواریم با حوصله و عدم تشنج جلو می رویم. مثل آن باغبانی که حصار محکمی دور باغ خود کشیده و دلواپس نیست گوسفندان از دستش بروند. وقتی متوجه شدیم عالم چه اندازه منظم است و اندیشه ی تشیع چه اندازه محکم می باشد، جایی برای نگرانی نمی ماند و سراسر زندگی را آرامش فرا می گیرد. چیزی که در

۱- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۶۴.

سیره ی همه ی امامان علیهم السلام مشاهده می کنیم و این که هر کدامشان حلقه ای از حلقه های نور بودند به سوی آینده ی حاکمیت حق.

شیعه وظیفه دارد با حوصله و با این دید که آینده از آنِ حکومت حق است در مسیر جریان تاریخیِ نور قدم بگذارد و بداند در این مسیر می شود هم شهید شد و هم در عین شهیدشدن، زنده بود و هم با نشاط و بدون هر اضطراب و با امیدواری کامل و آزاد از هر آلودگی که ظلمات زمانه در صدد است بر انسان ها تحمیل کند، حیات را ادامه داد. زیرا می دانیم انتهای عالم به سوی نور و عصمت است و عالم به شکوفایی کامل می رسد.

خدایا به حقیقت حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه ما را در توجه کامل به آن حضرت قرار ده تا امیدوارانه زندگی کنیم و مرگمان را نورانی بگردانیم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۲۶۱

منابع

قرآن

نهج البلاغه

بحارالأنوار، محمدباقر مجلسی«رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمدبن یعقوب کلینی«رحمه الله علیه»

کمال الدین، شیخ صدوق

چهل حدیث، امام خمینی«رضوان الله علیه»

شرح بر زاد المسافر، سید جلال الدین آشتیانی

الاحتجاج علی اهل اللجاج، احمدبن علی طبرسی

الغیبهالنعمانی، محمد بن ابراهیم نعمانی

کلمات مکنونه، فیض کاشانی

امالی، شیخ صدوق

من لا یحضره الفقیه

مستدرک الوسائل

جامع الأسرار، سید حیدر آملی

الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد

آداب الصلواه، امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه»

شرح فصوص قیصری، سیدجلال الدین آشتیانی

اثبات الهدی

تصنیف غرر الحکم و درر الکلم

کشف الغمه، محدث اربلی

اللهوف علی قتلی الطفوف، سیدبن طاوس

عبقات الانوار، میر حامد حسین

إرشاد القلوب إلی الصواب

ترجمه ی الغدیر

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- ده نکته از معرفت النفس
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱و۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- مبانی معرفتی مهدویت
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- معاد؛ بازگشت به جدّی ترین زندگی
- امام خمینی و خودآگاهی تاریخی
- انقلاب اسلامی، برون رفت از عالَم غربی
- انقلاب اسلامی، باز گشت به عهد قدسی
- جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل بیت علیهم السلام
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- زن، آن گونه که باید باشد
- خطر مادی شدن دین
- هنر مردن
- راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه

- تمدن زایی شیعه

- حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام

امام و امامت در تکوین و تشریع

ص: ۲۶۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹